انتصاح عن ذکر اہل الصلاح

(مصنفہ)

مخزن نقود کرامات معدن جواہر حسنات گرم رفتار منازل شریعت قافلہ سالار مراحل طریقت

مطلع انوار عرفان حضرت مولانا شاہ حافظ علی انور قلندر قدس اللہ سرہ الاطہر

(مع تتمہ)

المسمّٰی بہ ایضاح فی ترجمۃ اہل الصلاح از تازہ افادات حقائق آگاہ معارف دستگاہ

عالم باعمل حضرت شاہ مولانا محمد حبیب حیدر قلندر زینت بخش سجادہ کاظمیہ

(حسب فرمایش)

مرید صادق مخلص واثق مقبول الرب الاحد جناب منشی سید امیر احمد سلمہ اللہ الصمد رئیس کاکوری

در اصح المطابع آسی پریس لکھنؤ طبع شد

باہتمام خاکسار محمد عبدالولی بن علامہ آسی مولانا محمد عبدالعلی مدراسی مرحوم و مغفور

تازہ بشارت

فتح الکنوز

مصنفۂ حضرت مولانا شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ العزیز تصوف کا ایک نایاب خلاصہ ہے۔ حضرت شیخ محی الدین ابن عربی اور ایسے ہی اکثر بزرگوں کے کلام سے انتخاب ہو سالک اور طالب الی اللہ کی ہدایت کیلیے لاجواب ہی۔ ریاست رامپور مین طبع ہورہا ہی خط و کاغذ عمدہ۔ قیمت علاوہ محصول ڈاک ۴ر

تحریر الانور فی تفسیر القلندر

مصنفۂ صاحب انتصاح۔ اس رسالہ مین نہایت خوب بیان کیا ہی کہ قلندر کے کیا معنی ہین اور قلندر کسکو کہتے ہین اور اُسکے ضمن مین اُن حضرات کے حالات بھی ہین جو اس مرتبۂ جلیلہ پر فائز ہوے ہین۔ یہ بھی مطبع ریاست رامپور کا مطبوعہ رسالہ ہی۔ قیمت علاوہ محصول ڈاک ۴ر

ہر دو کتب موسومۂ بالا اور انتصاح اس پتہ سے مل سکتی ہین۔

محمد سمی علی علوی۔ لکھنؤ۔ بازار جھاؤلال مکان نمبر ۳۱۲

شہادت نامہ (معروف بہ شہادت نامۂ کلان)

مصنفۂ صاحب انتصاح رح۔ یہ شہادت نامہ طبع اولی مین ایسا مقبول ہوا کہ اب دستیاب نہین ہوتا بلکہ اُسکی ایک ایک جلد چار چار پانچ پانچ روپیہ کو فروخت ہوئی اب شائقین کے اصرار سے آسی پریس لکھنؤ مین دوبارہ چھپ رہا ہی۔ اس کی تعریف مین صرف اسقدر لکھنا کافی ہی کہ یہ نہایت جامع ہی اور بہمہ وجوہ بے مثل ہی۔ خط و کاغذ عمدہ۔ قیمت علاوہ محصول ڈاک دو روپیہ۔ عـ۲ر

ملنے کا پتہ قاضی محمد احترام علی خان۔ محلہ قاضی گڑھی قصبہ کاکوری ضلع لکھنؤ

التماس

کتاب انتصاح کی جس جلد پر خاکسار کی مہر نہو وہ مال مسروقہ سمجھی جائے۔ دیگر گذارش یہ کہ جو صاحب شہادت نامہ بھی خریدنا چاہین وہ اگر خاکسار کے پاس فرمائش بھیجینگے انشاء اللہ تعمیل کیجائیگی۔

محمد سمی علی علوی۔ لکھنؤ بازار جھاؤلال۔ مکان نمبر ۳۱۲

فہرست مضامین کتاب انتصاح عن ذکر اہل الصلاح

الا عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة

بتوفیق حضرت حق وبتائید ولی مطلق درین زمان صداقت اقتران

منار منازل شریعت قافلہ سالار مراحل طریقت مطلع انوار عرفان حضرت مولانا شاہ حافظ علی انور

انصاف عن ذکر اهل الصلاح

مع تتمہ

سجادہ کاظمیہ از تازہ افادات حقائق آگاہ معارف

انصاف فی ترجمة اهل الصلاح

باہتمام خاکسار محمد عبد الولی بن الآسی مولانا محمد عبد العلی مدراسی رحمۃ اللہ علیہ

در مطبع انتظامی آسی پریس طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد را با تو نسبتی ست درست | بر در هر که رفت آن در تست

بمصداق نص صریح وان من شیء الا یسبح بحمده ذرات ممکنات که از پردهٔ علم بعرصه گاه اعیان برآمده اند
لختی بلسان حال و بعضی بزبان قال از مایهٔ سخنوری دست پایه برداشته اند تا هر همه سخنی به نسبت خویش
از هر چه بلندتر باشد بر لوح دل و لوحهٔ درون نقش بسته در خورِ ستایش حق جل و علا انگارند و لائق سپاس آفریدگار
برحق پندارند هر چند ستودگیش بدان کمال که شایان نیایش ایزد بیهمال[1] باشد پدید از نگردد و بجز ترانهٔ لا احصی
قلغله در گوش نینداز دسه

صد برگ زبان تر از ادای حمدش | با برگ هزار در نوای حمدش
گل کرد شگفتن از هوای حمدش

که شاخ قلم گل طرب بر ندهد | فاما اقتضای بخشش عامه او سبحانه
است که هر ادائیکه از ثنای موجودات درست افتد مژدهٔ قبول یابد و در صفو تکدهٔ اجابت بنوازش عطای
صلحات وارسد همین گونه در صومعهٔ ان الله و ملائکته همگنان بر خط فرمان پذیری سر نهاده چندی از
صورتخانهٔ الفاظ و جمعی از کلبهٔ رنگ آمیز معانی صورت ترکیب آگهی گرفته اند تا هر یکی بر سر گردد و ابر
نیایش رسم نموده مهر خاتم پیمبر صورت و معنی علیه السلام شناسند و حلقهٔ انگشتری خدیوی ماسوا اندیشند

[1] بیهمال بالفتح بمعنی انباز و همتا ۱۲

پس هر حلقه که بنگین اخلاص ترصیع پذیرفت در خنصر قبول جا گرفت و هرچه در ابهام ناپذیرفتاری جا یافت بانگشت نمائی غش آلودگی در بوتهٔ ادبار گداخت اللهم صل وسلم علیه وعلی آله واصحابه الذین هم نجوم الدین وبدور الیقین و بعد ازین معروض رای اولی الایدی والابصار وذوی الخبرة الاعتبار باد که کاملترین مکافات حرمان دولت ملازمت اهل کمال و مشاهدهٔ جمال ارباب ذوق و حال استماع اخبار و استماع آثار ایشان ست و ازینجاست که اخلاف بی خلاف قرناً بعد قرن و زمناً بعد زمن حفظ آثار و اخبار اسلاف نموده در محافل خود بیان می فرمودند که بمعاینهٔ حال و قال این خداشناسان طالب را همتی دست دهد که دست از حقلهٔ تعلقات چیده بر اعلی معارج طلب رسد و برای این آثار فوائد بسیارست یکی آنکه در مشکوة شریف بروایت حضرت ابن مسعود رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نضر الله امرءً سمع منا شیئاً الحدیث پس تازه روئی و خوش عیشی از حق تعالی گوینده و شنونده هر دو را ازین حدیث مستفاد می شود و ما افضل هذا الشرف شیخ محی الدین بن عربی در فتوحات مکیه گوید که درجهٔ محدثین امت و در صف انبیا بروز عرصات خواهند ایستاد و این دعا در حق محدثین ست بجهت حفظ کلام نبوی پس ازین مفهوم می گردد که هر که کلام اولیا را یاد دارد و بطالبان دیگر رساند ورا درجهٔ قرب و خوشنودی اولیا حاصل خواهد شد در احیاء العلوم ست که الشیخ فی قومه کالنبی فی امته مولانا روم می فرماید

گفت پیغمبر که شیخ وقت خویش	چون نبی باشد میان قوم خویش
قول ان من امة را یاد گیر	تا به الا و خلا فیها نذیر

دیگر آنکه شیخ ربانی حضرت ابوالحسن خرقانی فرموده اند که در قیامت من ندانم که کسانیکه بزیارت من آمده باشند ایشان را حاجت بشفاعت باشد بلکه ایشان را مقام شفاعت دهند تا دیگران را شفاعت کنند و هر که استماع کند سخن مرا فردا پیش حق درجهٔ او آن باشد که او را حساب نبود دیگر آنکه از ابوعلی دقاق پرسیدند که در شنیدن سخنهای مردان هیچ فائده هست گفت بلی یکی آنکه اگر مرد طالب بود قوی همت شود و اگر نامرد بود مرد گردد دیگر آنکه شیخ الاسلام عبدالله انصاری وصیت کردند که از اکابر روزگار و آثار با مدار و هر پیرے سخنے یاد گیرید و اگر نتوانید نام ایشان یاد دارید که بآن بهره یابید و هم نشان سعادت درین کارست که سخنان مشایخ بشنوی و ترا خوش آید و بدل بسوی ایشان

گرانی دیگر آنکه شیخ ابوعلی سیّاح گوید که مراد و آرزوست یکی آنکه یا سخنی از سخنان او شنوم یا کسی را از کسان
او ببینم پس گفت من مردی امّی ام نه چیزی توانم نوشت و نه چیزی توانم خواند یا کسی باید که سخن او گوید و
من شنوم یا من گویم و او بشنود و اگر در بهشت گفتگوی او نخواهد بود علی را بهشت خوش نخواهد آمد دیگر آنکه
در رشحات است که مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی فرموده اند که کلمات قدسیهٔ اولیاء الله مقتبس از انوار
حقیقت حضرت رسالت اند صلی الله علیه وسلم پس همچنانکه تعظیم قرآن و حدیث واجب است کلام اولیاء
را نیز لازم با سخنان ایشان بادب و حرمت زندگانی باید کرد تا کسی از خود برخورداری یابد دیگر آنکه خواجه
عبیدالله احرار فرموده اند که اگر شنوم و دانم که در خطا کافری سخنان این طائفه را بهنجار می گوید میروم
و ملازمت وی میکنم و منت میدارم دیگر آنکه خواجه ابویوسف همدانی را پرسیدند که چون این روزگار
بگذرد و این طائفه روی در نقاب تواری (یعنی خفا ۱۲) آرند چه کنیم تا سلامت مانیم گفت هر روز هشت ورق از
سخنان ایشان بخوانید دیگر آنکه شیخ فرید گنج شکر می فرماید که هر مرید که احوال پیران خود تحریر خواهد نمود او را
مرتبه و درجه در مقام اعلی علیین خواهد شد دیگر آنکه مدار استقامت عالم و انتظام امور اخروی بنی آدم
بلکه دنیوی نیز ازین سلسلهای عالیه است و نجات بی آنکه کسی درین سلسلهای عالیه منتظم باشد
بآسانی متصور نیست در حدیث آمده است که روز قیامت بنده نومید مانده باشد از مفلسی کردار خود حق تعالی
فرماید که ای بندهٔ من فلان دانشمند را در فلان محله می شناختی و فلان عارف را می شناختی گوید می شناختم
فرماید برو که ترا بخشیدم پس وقتیکه شناخت سبب نجات می گردد چه جای یاد کنانیدن اخبار و آثار حضرات
سلاسل دیگر آنکه ملک العلما شهاب الدین عمر دولت آبادی در آخر مناقب السادات می گوید که ای
عزیز روز قیامت روزی صعب است آنجا امیر اسیر گردد و شاه آنجا فقیر و هر یکی از بنی آدم متحیر و مدهوش
باشد اولیا و انبیا نفسی نفسی گویند تا آنکه آدم صفی الله علیه السلام سوی علم حضرت خیرالانام محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم شتابد که پناه گیرد و ابراهیم خلیل الله از وی شفاعت خواهد و سیدنا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
کمر شفاعت بر میان بندد و هر که محب و مخلص خاندان او ست بشفاعتش مشرف گردد و معاند مخالف خاندان
بشقاوت نگونسار بود و محبان سید صفیا و دوستان اولاد وی بر سر جنت در سرور باشند و دشمنان ایشان

در دوزخ مقهور و مخذول عزیز من هر که بدولت ایمان و نعمت عرفان سرشته اند و بخصائل حمیده و عادات
پسندیده پیراسته روح او را با قلوب اولیا و اطهار سید ابرار مونس گردانیده اند اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه
او سبحانه تعالی همگنان را از دین مصطفی صلی الله علیه وسلم بهره سعادت روزی گرداند بمحمد و آله الامجاد از سببهاست
که درویشان مریدان را شجره دهند تا مراتب هر کسی به ترتیب شناسند و نیکو دانند که در همه عالم فقر و شیخی از
خاندان مصطفی صلی الله علیه وسلم پیدا شده و سادات که نتیجه سر دفتر اولیا امیر المومنین امام المتقین علی کرم الله
وجهه اند پیر و پیرزاده همه عالم باشند و اگر کسی تمام پیران عالم را رسیده باشد و زهد تمام پیران عالم دریافته و از
کرامات اخبار مغیبات گوید و بر هوا پرد لیکن سر موئی خلاف قاعده ادب و سوء عقیدت چیزی در دل داشته باشد
تحقیق بدان که او ضال و مضل است هرگاه که خود چنین بود دیگران را چون رهاند دیگر آنکه حضرت جنید
میفرماید که حکایات المشائخ جند من جنود الله تعالی از وی پرسیدند که این حکایات مریدان را چه منفعت
می کند جواب داد که حضرت حق سبحانه تعالی می فرماید وکلا نقص علیك من انباء الرسل ما نثبت
به فؤادك یعنی قصهای پیغمبران و اخبار ایشان بر تو میخوانم و از احوال ایشان ترا آگاه می کنم تا دل
ترا آن ثبات باشد و قوت افزاید و چون بار و رنج بر تو رسد از اخبار احوال ایشان شنوی و بدانی که ایشان نیز
که چون مثل این بارها و رنجها به ایشان رسیده و ایشان دران صبر کردند و توکل پیش آوردند دل ترا آن ثبات
و صبر افزاید همچنین بشنیدن سخن نیکان و حکایات پیران و احوال ایشان دل مریدان را تربیت باشد و قوت
افزاید و دران از حضرت حق ثبات یابند و در بلا و امتحان از زیر درویشی و ناکامی قدم فشارند تا عزم مردان
یابند و سیرت ایشان گیرند دیگر آنکه سخنان مشایخ و دوستان حق دوستی ایشان آرد و دوستی ایشان ا
با ایشان در نسبت افگند مصطفی را پرسیدند صلی الله علیه وسلم از مردی که قومی را دوست میدارد اما بکردار ایشان
نمیرسد گفت المرء مع من احب مرد با آنکس است که وی او دوست میدارد دیگر آنکه ابو العباس عطا گوید
که اگر نتوانی که دست در دوستی او زنی دست در دوستی دوستان او زن که دوستی دوستان او دوستی او ست
در حدیث آمده است که آنحضرت با ابن مسعود فرمود اتدری ای الاسلام اوثق قال قلت الله و
رسوله اعلم قال صلی الله علیه وسلم الولایة لله والحب فیه والبغض فیه دیگر آنکه کمترین فایده در شنیدن

حکایات این طائفه آنست که بداند که افعال و اقوال و احوال وی نه چون ایشان ست از کردار خود بر گردد و تقصیر خود در جنب کردار ایشان بیند و از عجب و ریا بپرهیزد دیگر آنکه ذکر اولیاء الله باعث نزول رحمت چنانکه روایت کرد ابو الفرج بن الجوزی در مقدمهٔ صفوة الصفوه و تابع شد او را عراقی و محمد شیرازی و عسقلانی و سخاوی و محمد ابن یوسف دمشقی و غیرهم از امام سفیان بن عیینه که گفت عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة و نسبت کرد این را حافظ ابو عمر بن عبد البر در کتاب العلم و کتاب الاستغنا از سفیان بن سعید الثوری و صاحب مجمع الاحباب بسوی امام عبد الله بن المبارک و ابن الصلاح در علوم حدیث گوید که روایت دارم از ابی عمرو اسمعیل ابن نجید که از کبار شیوخ حاکم و غیره است و از اجل اصحاب عبد الله بن الامام احمد که او سوال کرد ابا جعفر احمد بن حمدان را که بکدام نیت نویسم حدیث را فرمود آیا روایت نکرده اید که بذکر صالحین رحمت نازل می شود گفت نعم ابن حمدان گفت پس رسول الله راس صالحین ست و علامه سیوطی و سخاوی و امام اغزی و محی الدین بن العربی در کوکب دری در بودن این از حدیث اصل جلیل آورده اند و در طبقات هروی ست که ان شیخ بغداد الامام محمد بن منصور الطوسی الصوفی المحدث استاذ الحافظ عثمان بن سعید الدارمی بینما کان یتکلم فی جمع وکان یجری الکلام فی الملامتیة فقال احدهم مالنا و لهذا فقال الامام عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة فاذا الغیث صار ینزل من غیر سحاب قالوا کان ذلک صورة المعانی الفائضة و لهذا کان بلا سحاب پس ازینجا ثابت شد استحسان بیان کردن حال اسامی مشایخ طریقت دیگر آنکه درین زمانه جهل و فراموشی آن گونه عموماً و در طائفه خصوصاً شائع گشته که هیچ یکی ازینها تحقیق اسامی بزرگان و گذشتگان خود نمیدانند و در رموز و در فرق کردن نمیتوانند الحق کسیکه درینمعنی گفته و سفته

امروز قدر گوهر و خار ابرابرست ... باد سموم با دم عیسی برابرست

چون در مشام اهل جهان امتیاز نیست ... سرگین گاو و عنبر سارا برابرست

پس نباید دانستن حالات تفصیلی و اجمالی ایشان چه رسد و تاریخ ولادت و وفات و مدفن که دیگر طالبان از و فائده گرفته باشند و این سبب ترویح ارواح مقدسهٔ ایشان بود و ابواب عنایت و امداد بر روی کشایند و همچنانکه این کس ایشان را اینجا بخیر ذکر می کند ایشان نیز بحکم تخلق باخلاق الٰهی و را در آن عالم به نیکی یاد نمایند بالجمله هر چند که مناقب

ومحامد این برگزیدگان بسا اند که اخلاف وارادتمندان برای یاددهانی طالبان صد انچه بانگارش ساخته اند لیکن اینجا ازانجا که درهمین زی ظاهری خیال پریدن آسمان ست وظن غالب تکمیل خود بمرتبهٔ عرفان دیدن کتب بس دشوار و دریافتن افعال و احوال و اقوال بزرگان برخلاف ابهمه خویش در دل چون خار (لباس ۱۲) خوش گفت صاحب گلشن راز

فتاده سروری اکنون بجهال	ازین گشتند مردم جمله بدحال

شارح می گوید که درحقیقت سروری و رهنمائی و پیشوائی دردین شان حال کاملان وعارفان ست که جامع علوم شریعت و طریقت و احوال حقیقت بوده باشند و ایشان را علم باکمالات قلوب انسانی و آفات و امراض و ادویا و دخل کما ینبغی حاصل باشد تا طبیب نفوس گشته و ازالهٔ مرض نموده بارشاد تکمیل توانند کرد اکنون تقاضای زمان ست که سروری و رهنمائی بجهال افتاده ست و جمله خلائق ازان جهت گرفتار اخلاق ذمیمه گشته اند مشایخ نادان ضال و مضل واقع شده دعوی هدایت و ارشاد می نمایند فی الحقیقت رهزنان راه طریقت اند الحاصل بوادیهٔ محو فضائل و فواضل و قبائح و فضائح این زمان در خاطر فاتر این خاک راه منتسبان خاندان عالی شان قلندران احقر علی انور (بخشش ۱۲) بن حضرت (رسوائی ۱۲) قدوة الاصاغر والاکابر الجامع بین علمی الباطن و الظاهر صاحب المقامات العلیه بل فی المعنی مفاد لفظ القلندریه مولانا الشاه علی اکبر قلندر بن لسان العارفین ترجمان المحققین شیخی و مرشدی و سیدی حضرت ابو الاکبر مولانا الشاه حیدر علی قلندر را قدس سره هوس آن شد که بذکر پیران سلاسل خاندانی و بیان تاریخ ولادت و وفات و مدفن این حضرات زبان کشایم اگرچه من گنهگار را چه یارای آنکه نام پاک ایشان برزبان رانم و خود را در زمرهٔ مادحان و واصفان خدا اندیشان شمارم اما باین همه بفحوای صدق انتمای واما بنعمة ربك فحدث به تحقیق مجملی پرداختم و آن را بنام انتصاح عن ذکر اهل الصلاح مشهور ساختم حق سبحانه تعالی مقبول اهل قبول گرداند و سعی این بیچاره را مشکور نماید حاشا که این عجاله الیست که اگر کسی وقت خود بدین خوش کند جای آن دارد و اگر طالبی رفع کلفت حرمان ادراک حال التفصیل حضرات را ازین خواهد امید که روی حرمان نه بیند اشعار

کند این را بلطف خویش قبول	دارم امید از خدای جهان	که دهد از قبول خویش نشان
	به قبول خودش کند موصول	سوی اهل دلش روان سازد

جائے او درمیان جان سازد	نیست جز لطف او کسے مارا	وهو نعم الوکیل و المولیٰ

و این عجالہ مرتب ست بر ہشت سلسلہ قلندریہ و قادریہ و چشتیہ و سہروردیہ و طیفوریہ و فردوسیہ و مداریہ و نقشبندیہ و تقدیم سلسلۂ قلندریہ در ذکر بر دیگر سلاسل بجہت بودن او ست اصل سلسلۂ خاندان خویش و ابتدا از ذکر حضرت جد مرشد و انتہا بر حضرت رسالت پناہ بدان وجہی ست کہ در آخر کتاب در بیان شجرہ نوشتن خواہد آمد و مشتمل بر یک ضمیمہ کہ دران ذکر چہار پیر و چہاردہ خانوادہ بودہ است و یک خاتمہ کہ دران بیان الفاظ و نسبتے کہ دانستن آن درین عجالہ ضروری ست و چند وصل در بیان چند فوائد تصوف کہ دانستن آن ہم صوفی را ضرور ست۔

سلسلہ علیہ قلندریہ علویہ مکیہ ذکر رئیس الفضلا و رأس الکملا صدر العلما بدر العرفا فرید الدہر بایزید زمانہ وحید العصر غوث الدہر مولانا و استاذنا حضرت شاہ تقی علی قلندر قدس سرہٗ

باید دانست کہ حضرت ایشان از اعاظم خلفاے حضرت والد ماجد خویش شاہ تراب علی قلندر بودند ولادت با سعادت در ماہ رجب المرجب سنہ یک ہزار و دو صد و سیزدہ ہجری ست زبدۂ علماے ربانی و مقرب بارگاہ یزدانی در صفائی ذہن و جودت و ادراک و قوت و فکر سلامت عقل زائد الوصف بودند کتب اوائل بخدمت حضرت مولانا شاہ حمایت علی قلندر رحمہ و مولانا شاہ حیدر علی قلندر خواندند و اوسط و اواخر از جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول الشمس البازغۃ لسماء الکمال البدر المنیر لفلک الجمال استاذ استاذی مولانا محمد مستعان علیہ الرحمۃ و الغفران کہ شاگرد جناب حضرت ملا اعلم سندیلی بودند درس فرمودند الحق فیوض و برکات طریقۂ علیہ قلندریہ بل شریعت نبویہ از ذات ایشان چنان دیدہ می شد کہ باید و شاید اگرچہ دست ادراک ارباب قلب از حالات رفیع ایشان کوتاہ ست اما اینقدر باعتقاد فقیر ہست کہ مثل ایشان باین کمال و علو نسبت درین وقت کسی پیدا نبود اخلاق حمیدہ و اوصاف پسندیدہ خلقی و خُلقی داشتند تکلف و تعسف را دران دخلی نبود بحکم احسن کما احسن اللہ الیک حسن اخلاق بمرتبہ و بہ تعمیل آیہ وافی ہدایہ انک لعلیٰ خلق عظیم خوبی اشفاق بدان پایہ کہ ہرگز کسی را

از خادمان و چاکران در بارهٔ خدمت ضرورت خود گاهی بالجبر امر نفرمودند و در هر کار عمل بر قول خیر خیر الامور اوسطها می فرمودند عمر شریف هفتاد و هفت سال و وفات هفدهم رجب سنه یک هزار و دو صد نود هجری روز چهارشنبه قریب یک نیم ساعت روز بعارضهٔ تپ محرقه و مدفن منیف حریم روضهٔ حضرت الماجد خویش جانب مشرق ست و بعد چندی قاضی احمد علی خان صاحب مبرور گنبدی عالی بنا ساختند و سعادت دارین حاصل نمودند بیزار و پیتبرک (بلند ۱۲) یا از اعاظم خلفای ایشان حضرت مرشدنا و ابینا مولانا شاه علی اکبر قلندر رحمه و رکن رکین دین متین حضرت مولوی شاه رکن الدین قلندر لاهرپوری قدس سرهما بودند تاریخ وفات از مولوی غلام امام شهید صاحب ؎

رهبر و رهنمای اهل یقین / عالم با عمل یگانهٔ عصر
رخت بربست ناگهان ز جهان / بهر گلگشت باغ علیین
از دل پر تعب شهید حزین / گفت هاتف که بسیر و باشد

ایضاً از مولوی محمد محی الدین خان صاحب ذوق ؎

پائی برون ز زاویه معتکف کشید / دردا که شحنهٔ ستم چرخ بی خطا
یعنی بسوی شاه تقی آمده ز حق / پیک اجل صدای قم و لا تقف کشید
لبیک گفت زبان ز دل معترف کشید / جستم ز غیب حال دل ذوق سینه ریش

پیر کامل تقی علی ولی
در اصول و فروع شرع متین
سال تاریخ رحلتش می جست
کرم و فضل و هم شریعت و دین ۱۲۹۰ھ

بردشت بند صبر دل آنچنان فلک
دست نشاط عشرتیان کف کشید
آن سالک طریق لقا بر پیام غیب
گفت از فراق شیخ تو گوئی الف کشید ۱۲۹۰ھ

ذکر سلطان العارفین برهان الواصلین قیم طریقة المجتبی قطب الحقیقة الاسنی ثانی الشیخ الاکبر مولانا و جدنا و مرشدنا حضرت شاه حمید علی قلندر نور الله مرقده الاطهر

بدانکه حضرت ایشان از اعاظم خلفای حضرت الماجد خویش شاه تراب علی قلندر و پیر طریقت خود عارف بالله حضرت شاه علی مظهر قلندر خلف و خلیفه حضرت سید شاه مسعود علی قلندر اله آبادی بوده اند ولادت باسعادت ایشان در سنه ۱۲۰۵ هجری یک هزار و دو صد و پنج هشتم ماه شعبان المعظم بوده حضرت ایشان در سلامت ذهن و جودت طبع و خوبی صفات و حسن اخلاق و سکوت دائم و بودن جوامع الکلم نادر الآفاق بودند تخلیه از

رزائل و تحلیه بفضائل در ذات قدسی صفات ایشان فطری بود و تزکیهٔ ظاهر باحکام شریعت و تصفیهٔ باطن بآداب طریقت جبلی در علوم طائفهٔ علیهٔ صوفیه مرتبهٔ بلند و پایهٔ ارجمند و در تقریر مسئلهٔ توحید خصوصاً و بمسائل دیگر عموماً شانی عجیب و بیانی غریب داشتند و از اصطلاحات ایشان مهارتی تام و در تحقیق مسائل عقائد تدقیق محققانه مالاکلام می نمودند کتب درسیه بخدمت عمدة الاذکیا و قدوة العلماء و الاولیاء عم خویش حضرت مولانا شاه حمایت علی قلندر قدس سره گذرانیدند در ریاضات و مجاهدات آیتی بودند از آیات الله اگر تفصیل آن نگارم کتابی مستقل گردد بالفعل مختصری مفصل نما حال حضرت ایشان در تکملهٔ روض الازهر که حوض الکوثر نام دارد از ابتدا تا انتها نگاشته ام هر که آنجا خواهد بنگرد بالجمله ازین رو حضرت ایشان مورد عنایت بغایت حضرت والد مرشد خود گشته براز و نیاز مصطفوی و سوز و گداز مرتضوی آگاه شدند و از خلعت فاخرهٔ خدارسی و خدا رسانی مشرف گردیدند الحق ع

این دولتیست کنون تا که را دهند

زیاده ازین اینجا چه گویم که مقامات بلند و کرامات ارجمند ایشان کفلق الصبح بین و هویدا اند و در چارسوی عالم چون سپیدهٔ صبح پیدا دیدهٔ بینا باید و دل دانا تا شاید تا ببیند و دریابد حوصلهٔ وقت از بیان آنها تنگ ست خامه را در میدان تحریر طرفه با لهنگ مختصر اینکه

گر بگویم تا قیامت وصف او	هیچ آن را غایت و مقطع مجو
در بشر روپوش گشته آفتاب	فهم کن والله اعلم بالصواب

شب بستم ماه شوال قریب یک و نیم پاس از شب باقی مانده روز جمعه بعارضهٔ فالج در سنهٔ یک هزار و دو صد و هشتاد و چهار هجری وفات فرمودند

رفت آن سلطان معنی بی فتور	رقص رقصان سوی آن دریای نور

و صبح آن روز شنبه بعد ظهر در حریم سوختهٔ حضرت مرشدی جانب مغرب مدفون شدند و الآن بران گنبدی بناساختهٔ قاضی احمد علی خان صاحب مرحوم قائم ست یزار و یتبرک به عمر شریف هفتاد و نه سال بوده قطعهٔ تاریخ وفات از مولوی حکیم لطف الله صاحب

این حضرت حیدر قلندر مشرب	ای لطف که بود قطب وقت او حد
مردانه نمود قطع راه مقصد	برداشته دل چه شد ز دار فانی
تاریخ بمعنوی و صوری گفتم	هشتاد و چهار و یک هزار و دو صد

ایضاً از مولوی حبیب علی صاحب

در عزای حضرت حیدر علی	آنکه فقر از نسبت او شاه شد

سله هندی بالگڈه درخواست ۱۲

مصرع پردرد ابرکش حبیب
وقتے ست کز انقلاب دوران
از بہر نثار گوہر آمد
خاکستر غم پئے مرآت
طبعم پئے سال ہبر آمد

مرشدم حقا فنا فی اللہ شد
شادی والم بہم برآمد
ہر برق لبے بخندہ بکشود
صیقل گر حسن جوہر آمد
خورشید گرفت منزل ماہ

ایضاً از مولوی محی الدین خان صاحب
ہر قطرہ کہ ریخت دیدۂ تر
ہمسر ابر بدیدۂ تر آمد
در تعمیہ و تخرجہ ہم
از زاویۂ افق برآمد

ذکر حضرت قدوة الاصاغر والاکابر مرشد الشیخ والشاب ذو السلسلة الازہر جد ابی و مرشدی مولانا شاہ تراب علی قلندر روح اللہ روحہ

بدانکہ ولادت باسعادت ایشان در سنہ یک ہزار و یک صد و ہشتاد و یک ہجری ست از ابتدائے شعور در تحصیل علم و فضل مشغوف و مفطور بودند در ایام صبا از جہت حسن ادب و سلیقہ مورد نظر عنایت والد ماجد خویش شدند بلکہ حضرت والد ماجد شان بمشاہدہ ہمچو فرزندے چون گل شگفتہ نصیبہ وری آن پدر باید دید کہ وی را چنین پسر باشد کتب صغار فارسیہ و عربیہ از ملا قدرت اللہ بلگرامی و مولوی معین الدین بنگالی و ما بقی از قدوة العلماء الراسخین مولانا حمید الدین الکاکوروی کہ از اجلۂ فضلا و عمدۂ ابرار و اتقیای عصر بودند تحصیل کردند و بعضے از رسائل در خدمت اقضی القضات قاضی محمد نجم الدین علیخان مغفور و جلدین اخیرین ہدایہ بر مولوی فضل اللہ ساکن نیوتنی گذرانیدند و در عین تحصیل علوم رسمیہ کسب معارف و حقائق و اشتغال بعلوم صوفیہ معمول ایشان بود و کیفیت مطالعہ و قوت ادراک مطالب غامضہ امر مسلم و مقرر نزد شرکائے درس ایشان بودہ کتب سلوک و طریقت و حقائق در خدمت والد ماجد خود گذرانیدند و سی و چند سال در خدمت والد ماجد خود حاضر بودہ کسب مقامات سلوک نمودہ و انواع ریاضات و مجاہدات بر نہج مقررۂ ارباب طریقت در عمل آوردہ بتشریف کلاہ پیرہ کیدی مشرف شدند چنانچہ در کشف المتواری مؤلفہ خود ارقام میفرمایند کہ اجازت و خلافت فقیر در سلاسل سبعہ و تربیت و تعلیم امور فقر ہمہ از حضرت والد خود ست اولاً و ثانیاً از پیر بیعت خود حضرت شاہ مسعود علی قلندر قدس سرہ و ثالثاً از حضرت شاہ عبد اللہ قلندر لاہرپوری برادر زادہ و خلیفہ

شگفتہ ۱۲

حضرت شاه عبد الرحمن قلندر لاهرپوری و در سلسلهٔ نقشبندیه نیز از طرف والد خود مجازست آنحضرت را از
مولوی احمدی خلیفهٔ شاه عدل عرف شاه لعل بریلوی بالمعاوضه رسیده بود و هم در سلسلهٔ چشتیه نظامیه قادریه
اویسیه که از حضرت شیخ محی الدین عربی بشاه علی اکبر مودودی رسیده بود و از او شان بخواجه حسن صاحب رسیده
فقیر مجازست انتهی و نیز حضرت ایشان را النعمت اجازت و خلافت سلاسل خاندانی از حضرت شاه خدا بخش قلندر
خلف اصغر حضرت سیدی شاه باسط علی قلندر اله آبادی رسیده چنانچه در کتاب مستطاب اصول المقصود اظهارش
فرموده اند حضرت ایشان را التصانیف را القا اند که اکثری ازان بقالب طبع ریخته شده اند و دو یک باقی اند جلالت
نیکو۱۲
و هیبت ظاهری و باطنی ایشان چنانکه دیده و شنیده شده است اگر اندکی ازان نوشته شود کتابی دراز گردد طالب
را اکثر حالات حضرت ایشان از صحیفهٔ شریفه روض الازهر فی مآثر القلندر دریافت باید کرد الحق که ذات عالی سالکان را
تهذیب اخلاق گویند بجاست و مخزن عموم اشفاق گویند روا روز پنجشنبه دوم جمادی الاولی وقت دو پهر دفعةً
عارضهٔ فالج جانب ایمن عارض گردید و هنگام شب یکشنبه یک و نیم پاس از شب باقی مانده که صباح آن پنجم
جمادی الاولی سنه یک هزار و دو صد و هفتاد و پنج جامهٔ عنصری گذاشتند و علی الصباح بتاریخ پنجم قریب ظهر در حظیره
۱۲۷۵
بیرون خانقاه ما بین مزار والدهٔ ماجده و اهلیهٔ صالحهٔ خویش دفن شدند و الآن گنبدی عالی و عمارتی رفیع بناساختهٔ
قاضی احمد علی خان صاحب مبرور بیران قائم ست بزار و متبرک به عمر شریف نود و چار سال بوده حضرت ایشان را
خلفا اند اعظم و ارفع شان این هر دو صاحبزادگان اند که قدری از حال شان بالا ذکر کرده شد قطعهٔ تاریخ وفات از مولوی

محی الدین خان صاحب ذوق

سوز کدام حادثه سرزد که این سپهر | جان حزین بشعلهٔ ماتم کباب کرد
دانم که بدر اوج حقیقت آب شاه | زینجا بعزم خلد مگر پا تراب کرد

ایضاً از مولوی هادی علی صاحب

انشک فی العربیه

مقتدی الخلق راح من دنیا | عاد نحو المعاد محمله
قال فکری لعام رحلته | قل بروض الجنان منزله

ایضاً از منشی محمد رضا صاحب

پیر ما چون ز جهان گذران کرد سفر | پیر من مرشد من هادی من قبلهٔ من
شد ز بار المش پشت دو تا چرخ کهن | گفتم از روی بکا مصرع سال تاریخ

فائده باید دانست که سلسلهٔ قلندریه را شعب بسیار اند اکثر ازو تق
ازان شعبهٔ مجتبائیه است که بواسطهٔ حضرت شاه مجا قلندر لاهرپوری میرسد و این شعبه هم شعب کثیره دارد

اشهر ازان شعبهٔ باسطیه است که بواسطه حضرت سید شاه باسط علی قلندر الٰه آبادی میرسد و این نیز شعب
کثیره دارد و ارتباط حضرت مرشدی بدو شعبه است یکی به شعبهٔ مسعودیه که بواسطهٔ سید السادات شاه مسعود علی
قلندر میرسد بیعت حضرت مرشدی میرسد و دیگری شعبهٔ کاظمیه که بواسطهٔ سیدی شاه محمد کاظم قلندر میرسد چنانچه در
شجرهٔ منظومهٔ خود حضرت مرشدی میفرماید ع | از دو شاهنشاه گردیدم مجاز
و مراد ازین آن هردو حضرت شاه مسعود علی قلندر و شاه محمد کاظم قلندر بوده اند.

ذکر السید العارف وحید زمانه فرید اوانه جامع مکارم الاخلاق مرضی الشمائل فی الآفاق قبلة العرفا صفوة العلما شیخ شیوخ الاماجد الاعالی الامام العالم المعی مولانا شاه محمد کاظم قلندر العلوی روح الله روحه

بدانکه حضرت ایشان از اعاظم خلفاے حضرت سید شاه باسط علی قلندر الٰه آبادی اند ولادت باسعادت
ایشان هفدهم ماه رجب المرجب روز دوشنبه سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجری ست در سلامت ذهن
وجودت ادراک و خوبی صفات و حسن اخلاق نادرهٔ آفاق و یگانهٔ روزگار بودند تخلیه از رزائل و تحلیه بفضائل در ذات
ستوده صفات ایشان فطری ست در تزکیهٔ ظاهر باحکام شریعت و تصفیهٔ باطن بآداب طریقت جبلی اوائل
کتب درسیه بخدمت حافظ عبد العزیز کاکوروی و عمدة العلماء الراسخین مولانا محمد حمید الدین کاکوروی نور الله
ضریحه گذرانیدند و اواسط و اواخر از رئیس الاذکیا سید غلام یحیی بهاری و ملا حمد الله السندیلی تحصیل فرمودند
و فی الحقیقت علوم ایشان همه وهبیه بودند و فائدهٔ این تحصیل صوری محافظت سنت الله بوده ست و درس
و مطالعهٔ کتب قدما صوفیه چون تعرف ابوبکر کلاآبادی و قوت القلوب ابوطالب مکی و رسالهٔ امام قشیری و
کشف علی غزنوی و امثالهم و از متاخرین کتب حجة الاسلام محمد الغزالی و غوث الثقلین محی الدین عبد القادر
الجیلانی و شیخ محی الدین ابن عربی و مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی و اتباعهم از معمولات بوده ست و روش
حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی در سلوک و تحقیقات ایشان بسیار پسند می فرمودند و در طریقهٔ علیه قلندریه

علوے حضرت ایشان را شانی عظیم وحالی فخیم عطا شده اگر کسے بهرهٔ کامل از اتباع سنت وعزیمت واجتناب از بدعت
ورخصت کما حقه نداشته باشد بمذاق سخن ایشان نتواند رسید الله تعالی قوتے عظیم وعظمتے تمام ایشان را در قلوب خواص
وعوام نهاد ومرتبهٔ قطبیت کبری وولایت عظمی عطا فرمود وجمیع فرق ناس را از فقها وفقرا وطلبهٔ علوم از اقطار
ارض وآفاق عالم توجه بجناب عرش مآب ایشان داد وچشمهاے حکمت از محیط قلب شریف بر لسان فیض ترجمان
جاری ساخت وعلامات قدرت وامارات ولایت ظاهر وباهر گردانید ومفاتیح خزائن جود وتصرف وجود بقبضهٔ
اختیار ایشان سپرد وبسیاری از اصناف مردم بصرف توجه والتفات ایشان از کجی براستی آمده سالک مسالک
صدق وصواب شدند وجمیع مشائخ واکابر عصر بکمال فضل وولایت ایشان معترف ودر رعایت تعظیم وتکریم متفق
بودند وشیوع واستقامت ارکان دین وشریعت که از توجه وصرف همت حضرت ایشان بظهور آمده آثار آن هنوز
باقی اند اول دلیل ست بکمالات باطنی واحوال حقیقی ایشان رضی الله عنه وریاضات ومجاهدات وکرامات و
محاسن اخلاق ومحامد اوصاف وحفظ آداب ظاهر وباطن وتقوی وورع که شنیده شده است برهانی واضح ست
بر علو مرتبت ولایت وسمو منزلت قطبیت در **فصول مسعودیه** که ملفوظ سید السادات سیدی شاه باسط علی قلندر
الٰه آبادی ست مرقوم ست که حضرت ایشان مدت ده سال در خدمت مرشد طریقت خود حاضر مانده وتحصیل
علم حقیقت وتکمیل اذکار وافکار ودعوت اسما بوجه احسن نموده باجازت سلاسل سبعه سرفراز شده ملقب
بصاحب السر عارف بالله شاه محمد کاظم قلندر شدند ودر وطن خود رخت اقامت واستقامت نهاده عالمی را
بانوار طاعات ومجاهدات وافادت علوم دینی وافاضهٔ معارف یقینی مستفیض ساختند انتهی غرض در خاندان
قلندریه باسطیه صاحب طبقه وچون آفتاب درخشان بودند کمالات ایشان اظهر من الشمس ست حاجت
بیان ندارد وکتاب اصول المقصود ومجاهدات الاولیا ومثنوی شیخ فیض بخش صاحب که از اجلهٔ احباب ومعمدهٔ
اصحاب ایشان اند در شرح وبیان حالات ومقامات حضرت ایشان کافی ست وفات در عمر شصت وسه سالگی
بعارضهٔ تپ بتاریخ بست ویکم ربیع الآخر روز چارشنبه سنه یک هزار ودوصد وبست ویک هجری ست
وحضرت ایشان را اجازت سلسلهٔ نقشبندیه از مولوی احمدی صاحب ساکن کرسی که از خلفاے معتبرین
سید محمد عدل عرف شاه لعل بریلوی بودند بالمعاوضه رسیده بود یعنی حضرت ایشان او شان را اجازت

سلسلۂ قلندریہ دادہ بودند و اوشان ایشان را اجازت سلسلۂ نقشبندیہ از اعظم خلفاے ایشان برادر خرد ایشان حضرت شاہ میر محمد قلندر و ہر دو صاحبزادگان ایشان حضرت مولانا شاہ تراب علی قلندر و حضرت مولانا شاہ حمایت علی قلندر بودند و سواے ایشان دیگر حضرات بودہ اند کہ تفصیل آنہا از کتاب اصول المقصود کافیست مزار شریف اندرون تکیہ شریفہ پائین مزار والدین ایشان ست بعد مدتی شیخ لعل محمد از مریدین مخلصین ایشان عمارتی عالی و روضۂ متعالی بنا ساختند کہ تا حال نظارہ بخش زمانیان ست تاریخ وفات از حضرت پیر و مرشد بر حق قدس سرہ

بر حق قدس سرہ	شاہ کاظم قدوۂ اہل صفا	صاحب سر و امام عارفان
چون ز دنیا رفت وصل شد بحق	از فراقش ماتمے شد الامان	شد بفکر سال تاریخش تراب
از برای یادگار طالبان	ہاتف غیب از سر افسوس گفت	حیف رحلت کرد آن قطب زمان

ذکر سید الاجل قدوۃ ارباب الطریق و زبدۃ اصحاب التحقیق سلالۃ السادات الاماجد الکرام نتیجۃ الاولیاء الاکابر العظام النور الاظہر والنور الازہر سیدی حضرت شاہ مسعود علی قلندر آلہ آبادی قدس سرہ

ولادت باسعادت در روز یکشنبہ بست و سوم ماہ محرم الحرام سنہ یک ہزار و یک صد و شصت و پنج ہجری شدہ بدانکہ حضرت ایشان فرزند اکبر و خلیفہ و صاحب سجادۂ حضرت شاہ باسط علی قلندر اند از ابتداے سن تمیز تا عنفوان شباب در حجر عنایت والد ماجد خود تربیت یافتہ و حظی کامل و نصیبے وافر اندوختہ عالم بعلوم کتاب و سنت و کامل در شریعت و طریقت و حقیقت بودند کتب تصوف و علوم دیگر بضبط و اتقان تمام بر والد ماجد خود خواندند و اسرار باطن از آنجناب گرفتند جمیع معارف ایشان در حقیقت معارف والد ایشانند کہ در مرآت باطن ایشان از غایت جلا و صفا پرتو انداختہ و ہمہ علوم ایشان در حقیقت علوم آنجناب اند کہ بر ساحت استعداد کمال ایشان ورود یافتہ و فی نفس الامر ہمہ کمالات ایشان افاضتی ست کہ کسب را دران دخل نیست ہیچ وقت ایشان از لیل و نہار خالی از طاعات نبودہ والد بزرگوار ایشان را بجمیع امور

درویشی ورازونیازو اذکار و افکار و اسرار قلندری و نعمت آبائی و مرشدی خود مالامال ساختند مگر رسم بیعت و اجازت و خلافت از مرشد زادۂ خود حضرت شاہ عبدالرحمن قلندر خلف و خلیفہ سید تا شاہ الہدیہ احمد قلندر قدس سرہ بپاس ادب و حفظ سنت آبائی کنانیدہ بودند من بعد اجازت و خلافت و جانشینی خود در حین حیات بایشان بخشیدند حضرت ایشان بعد از وفات حضرت والد بزرگوار خود قریب بست و پنج سال بر صدر ارشاد و سجادگی جلوہ فرما اند وفات آنحضرت بتاریخ بست و پنجم جمادی الاولی یوم دوشنبہ سنہ یک ہزار و دو صد و بست و یک رو داد عمر شریف پنجاہ و پنج سال بود مزار مبارک در موضع ونگڈھ برابر مرقد شریف حضرت شاہ محمد و اصل عم ایشان طرف مشرق ست و از جملہ خلفائے مشتہرین ایشان کہ مروج سلسلہ علیہ قلندریہ باسطیہ شدند حضرت مولانا و مرشدنا جدابی شاہ تراب علی قلندر کاکوروی بودند اگر زیادہ ازین خواہی در کتاب مستطاب اصول المقصود نظر کن۔

ذکر عمدۃ المشایخ والاقطاب امام الایمۃ فرد الاحباب سید السادات و سند السعادات رابط النعم و باسط الایادی ملقب باسرار اللہ و کلید عرفان سیدی شاہ باسط علی قلندر الہ آبادی قدس سرہ

بدانکہ ولادت با سعادت ایشان در سنہ یک ہزار و یک صد و چہاردہ ہجری واقع شدہ و آنحضرت سید رضوی نیشاپوری نقاوۂ دودمان سیادت و سلالۂ اہل علم و عبادت بودند در صغر سن بارادۂ تحصیل علم از وطن مالوف مہاجرت اختیار کردند و سالہا از اُستاد عصر خود استفاضۂ علوم عقلی و نقلی نمودند بعد چندی طالع رسا (خلاصہ ۱۲) بخدمت حضرت شاہ الہدیہ احمد قلندر لاہرپوری رسانید چند سال بخدمت بابرکت حاضر ماندہ بشرف بیعت و ارادت و تعلّم اذکار و افکار قلندریہ مشرف گردیدند روزے حضرت قلندر صاحب فرمودند کہ علم ظاہر کہ بچندین ریاضت حاصل کردہ اید و قریب بفراغت رسیدہ باید کہ در خدمت حاجی صفت اللہ خیرآبادی رفتہ از ان ہم فارغ شوید چنانچہ حضرت سید صاحب صباح روز دوم رخصت شدہ پیش حاجی صاحب رسیدہ

پنج سال در خدمت ایشان مانده جلدین اخیرین هدایه و شرح مواقف و حاشیه سید زاهد هروی بر امور عامه و دیگر
کتب معقول و تفسیر و حدیث از ایشان تلمذ کردند و سند درست نمودند بعد ازان باز بخدمت قلندر صاحب آمده
کتب تصوف و حقائق از ایشان خواندند و اربعینیات کثیره برای تکمیل اسما برآوردند تا به اسرار محمدی و مرتضوی
مالامال و بمقصد اصلی فائز گردیده بخلافت و اجازت سلاسل سبعه سرفراز گردیده مامور باقامت وطن مالوف
خود شدند و عالمی را از فیض ارشاد سیر و سیراب نمودند حضرت ایشان را همیشه حضوری عالم ارواح می بود
هر چه می خواستند از عالم ارواح می پرسیدند و عجیب مقام و استعداد آنحضرت بود که کم کسے از اولیاء متقدمین
نسبت و قدرت بوده است تفصیل ریاضات و مجاهدات ایشان را کتب مناقب الاصفیا و فصول مسعودیه
و وصول المقصود و مجاهدات الاولیا وافی ست وفات آنحضرت بتاریخ هفدهم ذی الحجه سنه یک هزار و یک صد و
نود و شش هجری رو داده و مدت عمر شریف هشتاد و دو بود قطعه تاریخ وفات از مولوی عبد القادر جونپوری

حضرت مطهر حق قطب زمان غوث جهان — رخت از دار فنا بست سوی باغ ارم

وقت رو زومه و سال از تو چه پرسند بگو — شب شنبه سحر هفدهم عید دوم

و به مزار شریف ایشان در موضع دمگڈھہ که چند کروه از شهر اله آباد ست روضه بسیار نفیس که هزارها روپیه در
عمارت او صرف شده از تعمیر مهاراجه تکیت رائے بهادر که از خدام با اختصاص بودند واقع ست نیز از مشاهیر
از اعاظم خلفاے ایشان که جامع کمالات ظاهری و باطنی و صاحب تصانیف اند عارف بالله شاه محمد کاظم
قلندر کاکوروی و مولانا عبد القادر جونپوری و مولانا فضل علی ساکن تروه و مولانا شاه حفیظ الله اٹهوی اند
و حال دیگر خلفا از فصول مسعودیه و مناقب الاصفیا باید جست۔

ذکر الشیخ العلامة العارف الفهامة المشهور له بالقطبیة العظمی الشیخ الامجد المسمی حبیب الله الصمد قطب العارفین و غوث العالمین سیدی شاه الهدیه (همنام ۱۲) احمد قلندر لاهرپوری قدس سره

بدانکه حضرت ایشان برادرزاده حقیقی حضرت شاه مجتبی عرف شاه مجا قلندر و خلیفه راستین حضرت شاه

فتح قلندر راندا ولاً کسب علوم رسمیہ از علماے شہر خود کردہ در طلب مرشد پیش مشائخ زمان خود رفتند آخر در بیعت و ارادت شاہ فتح قلندر داخل شدہ مدتے در خدمت عالی حاضر بودہ تکمیل علوم باطنی واکتساب طریقہ کما حقہ نمودہ بشرف اجازت و خلافت مشرف شدند واز قلندر پور رخصت شدہ در لاہر پور اقامت اختیار فرمودند عالمی از ذات بابرکات ایشان مستفیض شد حالات و کرامت و تصرفات و ریاضت و مجاہدات ایشان نہ چندان ست کہ بحیز تحریر آیند قطب وقت خود بودند در فصول مسعودیہ مرقوم ست کہ روزے حضرت شاہ فتح قلندر قدس سرہ از شاہ بہار الحق خیر آبادی کہ خلیفہ حضرت شاہ فتح قلندر و برادر خالہ زاد حضرت شاہ الہدیہ احمد قلندر بودند فرمودند کہ مبارکباد اینوقت برادر خالہ زاد شمارا از حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم و حضرت علی مرتضی کرم اللہ وجہہ خلعت قطبیت مرحمت شدہ ست و ہم از جناب پنجتن پاک خطاب آنحضرت قطب العارفین و غوث العالمین بود و خود می فرمودند کہ دو بھی مرا از جناب حضرت علی کرم اللہ وجہہ مرحمت شد و نیز آنحضرت را تخلق بہ اسماے نود و نہ نام باری تعالی بسیار بودہ ست و حالات عجیب و غریب پیدا شتند وفات ایشان بتاریخ بست و دوم ذی الحجہ سنہ یک ہزار و یک صد و چہل و ہفت ہجری ست و مزار در لاہر پور اندرون قصبہ برابر مزار حضرت شاہ مجا قلندر قدس سرہ جانب مشرق واقع است مولانا عبد القادر صاحب جونپوری تاریخ وفات گفتہ

شاہ الہدیہ احمد سیرت	وارث مرتبۂ قاب و و قوس
خوان ز قرآن یرثون الفردوس	بہر سال سفر آنحضرت

۱۱۴۷ھ

واز خلفاے ایشان سید الہدیٰ ہرگامی و قاضی مبارک گوپاموئی شارح سلم و محشی زواہد ثلثہ و شاہ حرمت اللہ نواسہ شاہ شرف الدین یحییٰ منیری و مولانا محمد مقیم و سید مراد رسول و مولانا نظام الدین و مولانا اکرام اللہ و مولانا عبد الغفور آگہ آبادی و مولوی محسن قدوائی و شاہ عزیز اللہ دہلوی و شاہ ولی اللہ دہلوی کہ از فرزندان خواجہ باقی باللہ اند و صاحبزادۂ ایشان حضرت شاہ عبد الرحمن قلندر و غیرہم واکثرے از ایشان عالم و مدرس و صاحب تصانیف در انواع علوم اند تفصیلش در اصول المقصود و مناقب الاصفیا بطلب۔

ذکر العارف الجلیل و الکامل النبیل عارج معارج الکشف و الشہود

ناہج مناہج الکون والوجود سیدی الشاہ فتح قلندر الجونفوری قدس سرہ

بدانکہ حضرت ایشان از مکمل خلفاے حضرت شاہ مجتبیٰ عرف شاہ مجا قلندر لاہرپوری و برادر زادہ حضرت
شاہ عبد القدوس قلندر جونپوری اند در اوائل بخدمت عم بزرگوار خود حاضر ماندہ اخذ علوم ظاہری و باطنی
کردند و در آواخر بعد وفات عم خود موافق حکم ایشان بخدمت حضرت شاہ مجتبیٰ قلندر آمدہ استفادہ کمالات
کما ینبغی نمودہ باجازت و خلافت سلاسل سبعہ سرفراز شدند از ذات ایشان اشاعت طریقہ قلندریہ ہر قدر
کہ ظہور یافت از دیگری نشد ہزاران مردم از بلاد دور و دراز حاضر شدہ بدرجہ کمال و تکمیل رسیدند منقول ست
کہ چون حضرت ایشان در خدمت حضرت شاہ مجا قلندر تربیت و تعلیم و تکمیل یافتند روزے حضرت قلندر
صاحب از ایشان پرسیدند کہ شما این قدر طاقت دارید کہ حضرت عبد العزیز مکی را بیدار ساز دید یا نہ
عرض کردند کہ آنحضرت یک کس را بیدار کردن می فرمایند اگر حکم شود از لاہرپور تا جونپور ہمہ مردگان را بیدار
کنم و از ینجا تا آنجا حشر برپا کنم پس حضرت فرمودند بس کنید حق تعالیٰ شما را این مرتبہ عطا کردہ است
اما اظہار این نباید کرد کہ مصلحت وقت نیست و آنحضرت در اوائل بر کوہی فتہ تکیہ بسنگی نمودہ بریاضت
اشتغال نمودند و مدتی برہمین نہج بہمان یک مکان بودند و گاہے نجنبیدند حتی کہ مشہور ست در وقتے کہ
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حکم کردند کہ ای قلندر از ین کوہ بزیر آئی و مردمان را ارشاد کن چون آنحضرت پشت
را از سنگے کہ بران تکیہ کردہ بودند جدا ساختند پوست پشت با آن سنگ بہم چسپیدہ بود کہ جدا نمی شد الغرض
کرامات و قدرت و ریاضات و مجاہدات آنحضرت بچندان ست کہ بتحریر آید ہیچ کسے از خلفاے حضرت
شاہ مجا قلندر باین زور و شور و قدرت و تصرف نشدہ ست دفتری باید کہ مناقب وے نوشتہ شود وفات
آنحضرت بتاریخ بست و دوم ماہ شعبان سنہ یک ہزار و یک صد و ہیزدہ ہجری واقع شدہ تاریخ وفات خل الجنۃ
است و قبر آنحضرت در قلندرپور ست کہ از توابع اعظم گڈہ ست آنحضرت را چہار ہزار مرید صاحب الکشف
والکرامات در ممالک عالم بودہ از انجملہ قاضی عبد الرحمن شریحی و شاہ ابو محمد و شاہ محمد آصف حسینی و سید محمد
مکی و سید ابراہیم حسینی و شاہ الہدیہ احمد قلندر لاہرپوری وغیرہم کہ عدد اسامی شریفہ ایشان طول دارد طالب را
شمار ۱۲

باید که به کتاب مستطاب اصول المقصود و فصول مسعودیه و مناقب الاصفیا رجوع کنند۔

ذکر الشیخ العالم الربانی والمرشد الهادی الصمدانی قطب الحقیقة الاسنی [بلند تر ۱۲] سید العرفا الملقب لغیب به محی الدین ثانی سیدی شاه مجتبیٰ المعروف به شاه مجا قلندر اللاهپوری قدس سره

حضرت ایشان از اعاظم خلفاے حضرت شاه عبد القدوس قلندر جونپوری اند صاحب طبقه و خلافت کبری بوده اند سلسلهٔ علیه قلندریه از ذات ایشان رواج و رونق تمام یافت نسب شریف ایشان بحضرت عبد الله بن عباس رض میرسد منقول ست که حضرت ایشان بخدمت مرشد خود تا سیزده روز توقف نموده اذکار قلندریه و قادریه و چشتیه وغیره اخذ کردند از شدت اذکار که بقوت تمام علی التواتر والتوالی می کردند روزی استفراغ کردند خون بسیار آمد تا آنکه مرض جهنی که شاید عبارت از سل باشد و از دق عارض بود مواد آن دفع گردید و صحت کلی حاصل شد قطب العالم وقت رخصت فرمودند که نسخهٔ کیمیا میدانم و معمول خاندان قلندریه ست که مریدان برای جمعیت خاطر می آموزند [یعنی مرشد ایشان را] که عند الحاجت بکار خواهد آمد عرض کردند که حضرت سلامت کیمیاے عظیم آنست که از حادث قدیم گردد و از ممکن واجب شود نسخهٔ این کیمیا ارشاد فرمودند همین کیمیا کافی ست و حاجت بکیمیائی که از مس زر سازند ندارم و نمی آموزم قطب العالم ازین استغنا و علو همت ایشان خیلی محظوظ شدند و فرمودند مجا مرتبهٔ شما از من فوق ست زیرا که من آموختم و بعمل نیاوردم و شما نمی آموزید تا بعمل چه رسد آخر الامر باجازت قطب العالم به لاهپور آمدند و بیرون آبادی در چک محدود که در تعلق خود بود مکانے مختصر درست نموده اقامت گزیدند و روز و شب در ذکر و فکر مشغول بودند بالجمله کشف و کرامات و ریاضات و مجاهدات حضرت ایشان نه چندان ست که بحیز تحریر و تقریر در آیند اگر کتاب مناقب الاصفیا و مراد المریدین و فصول مسعودیه و اصول المقصود مطالعه کرده شود برقدرے ازان اطلاع حاصل می تواند شد عمر شریف ایشان شصت و سه سال شده بود وفات بتاریخ پانزدهم ربیع الآخر سنه یک هزار و هشتاد و چهار هجری ست

روضۂ منورہ در لاہرپور ست کہ از خیرآباد بفاصلہ ہفت کروہ واقع ست مزار شریفش از سنگ مرمرست و تعمیر روضۂ شریفہ نواب عزت خان دہلوی کہ از مریدین مخلصین حضرت شاہ یوسف قلندر امیٹھوی کہ از خلفائے حضرت ایشان بودند کردند خلفائے حضرت ایشان بسیار اند شاہ عبدالرسول کچھندوی و شاہ عبدالرسول سترکھی و شاہ عبدالرسول بنارسی و شاہ فتح قلندر جونپوری و شاہ محمد ماہ قلندر الہ آبادی و شاہ یوسف قلندر امیٹھوی و شاہ ابو نجیب قلندر امیٹھوی و شاہ جنید ثانی نبیرۂ بندگی نظام الدین امیٹھوی و شاہ عباس قلندر و شاہ قاسم دہلوی و شاہ بہار الحق بن شاہ فتح قلندر و قاضی معین الدین المعروف بقاضی مینا مہدنوی و شاہ عبدالنبی اکبرآبادی و شاہ محمد رفیع و شاہ محی الدین بلگرامی و شاہ مظفر اودھی وغیرہم۔

ذکر الشیخ الامام عمدة الابرار قدوة الاخیار قطب الہدی کہف الوری الشیخ عبدالقدوس قلندر الجونفوری قدس سرہ

پناہ ۱۲۵

بدانکہ حضرت ایشان خلف رشید و خلیفہ راستین قطب العالم شیخ الاسلام شاہ عبدالسلام قلندر جونپوری اند مناقب و کمالات ایشان بسیار اند باوجود کمالات ہمیشہ در خمول و گمنامی و بے تعلقی و انقطاع از جمیع ہاسوا اللہ حال شان بودہ است در حجۃ العارفین ست کہ شاہ عبدالسلام گمنام[۱۲] پیش از وفات بار ہا شیخ عبدالقدوس فرمودند کہ بعد از من بخدمت قطب جہان شاہ عبدالرحمن جانباز قلندر لاہرپوری باید رفت چنانچہ ایشان مدتے در صحبت قطب جہان ماندند و کسب علوم ظاہری و باطنی کردہ باحوال و مقامات عالیہ ارباب ولایت فائز شدہ رخصت مراجعت بوطن خود گرفتند در اثنائے راہ کہ گذر بلکھنؤ افتاد شیخ محمود قلندر لکھنوی برائے استقبال از شہر بیرون آمد و باکرام تمام در منزل خویش آوردہ بوظائف ضیافت قیام نمود از انجا متوجہ قصبہ امیٹھی شد شیخ عبدالرزاق بن مخدوم خاصۂ خدا پیشتر رفتہ باحترام و تعظیم بسیار بمسکن خود آوردہ در ادائے مراسم ضیافت مساعی بسیار نمود در ایام اقامت امیٹھی شیخ نظام الدین امیٹھوی را با حضرت ایشان صحبتہا پر فوائد و فیوض ماند بعد از ان شیخ عبدالقدوس بجونپور آمدہ و بگمنامی خود سعی بلیغ نمود و کم کسے میداند نسبت کہ وے قطب روزگار ست مگر چندے از مشائخ جونپور گویند کہ در لقمۂ طعام بغایت احتیاط کردی تا مدتہا

در تستر گ احوال خود را بحصول قوت حلال وکسب ریاضت مخفی داشته کشاورزی می کرد وهمین هنجار غشاوهٔ
فقر ساخته بود اما چون برهان قوی داشت بالآخر پوشیده نماند واشتهار یافت ومرجع جهانیان گشت نقل ست
که روزی مهمانی پیش ایشان وارد شد تشریف باندرون بردند وباهلخانه فرمودند که نان برای مهمان تیار کنید
وی گفت که هیزم سوختنی نیست مگر از موی پزم حضرت آرد خمیر کرده نان درست کرده ببالای سر مبارک
داشتند وچندان حبس دم کردند که از گرمی آن نان پخته شد وپیش مهمان بردند مهمان صاحب باطن بود
آگاه گردید وبسیار محظوظ ومسرور گشت ومنقول ست که آنحضرت روز وفات از شیخ عبد الکریم نامی فرمودند
که از بزرگان جونپور خبر بکن که برای نماز جنازهٔ من بیایند وی پس وپیش می نمود چون مکرر فرمودند رفته
خبر نمود از انجا مراجعت کرده دید که روح پرفتوح باعلی علیین رفته وفات حضرت ایشان روز یک شنبه
دوازدهم شوال سنه یک هزار وپنجاه ودو هجری ست عمر ایشان زیاده از یک صد وده سال بوده قبر وی در علی پور
نزد قبر پدر وجد خود هست خلفا حضرت ایشان بسیار اند یکی از ان دیوان عبد الرشید جونپوری اند که فضائل و
مناقب علمی وعملی شان اظهر من الشمس اند ودیگری قدوة العلما شیخ عطاء الله ولد مولوی غلام نقشبند سجاده
نشین شاه پیر محمد لکهنوی ودیگری سید راجی احمد مانکپوری که از مکمل اولیای وقت وسجاده نشین شیخ
حسام الحق مانکپوری اند ودیگری ملا محمد نعیم ساکن بدوسرای وملا بدلی نیز از مسترشدان قطب العالم
بوده است از خدمت قطب الاقطاب بیعت داشت وکمالات این هر دو بزرگ علمی وعملی مشهور ست و
شیخ شمس الدین محمد جونپوری جد مخدوم الملک نیز از مسترشدان قطب العالم بود۔

ذکر الشیخ الاعظم والمرشد المعظم شمس سماء الولایة الکبری مرکز دائرة الهدایة العظمی شیخ الاسلام شاه عبد السلام قلندر الجونفوری قدس سره

حضرت ایشان مرید پدر خود اند تربیت وتعلیم واجازت وخلافت سلاسل از پدر خود دارند ونزد بعضی
اجازت وخلافت از جد امجد خود حضرت شاه قطب الدین بینا دل قلندر نیز دارند صاحب زاد المریدین
می نویسد که در شجرهٔ بعضی اصحاب نام حضرت شیخ محمد قطب قلندر داخل نیست می تواند بود که شیخ الاسلام

شاہ عبد السلام قلندر زمانۂ جد خود درک نمودہ باشند زیرا کہ تا سنہ ہشت صد وہشتاد ہجری حضرت بیناد ل قلندر
بر صدر حیات بودند کما یفہم من الصراط المستقیم وبعد ازان مدتے زندگانی نمودہ اند مخدوم شیخ عبد الرزاق بن
مخدوم خاصۂ خدا پیش از سنہ نہصد وہفتاد وپنج ہجری در جونپور رفتہ وبخدمت حضرت شیخ الاسلام رسیدہ
مستفید شدہ اند دران وقت سن شریف حضرت شیخ الاسلام یک صد وپانزدہ سالہ بود چنانچہ این معنی
از مقامات متفرقہ محبوب القلوب ومناقب حضرت بندگی وخزانۂ بندگی کہ ہر سہ نسخہ در بیان احوال حضرت
بندگی نظام الدین امیٹھوی ست معلوم می شود پس درین صورت احتمال دارد کہ تربیت وتلقین شیخ
عبد السلام قلندر را از خدمت جد خود بلاواسطہ شدہ باشد حضرت ایشان بسیار صاحب ریاضات ومجاہدات
وکشف وکرامات بودند چنانچہ نقل ست کہ حضرت شیخ محمد غوث گوالیاری نزد ایشان بجونپور آمدہ گفتند کہ من
چندین چلۂ دعوت برای اہلاک شیر شاہ برآوردم وبر لشکرش اثر معلوم شد اما بر پادشاہ مذکور ہیچ اثر نشد
حضرت فرمودند کہ شما را علم وقت آن نیست وخود فرمودند کہ در فلان وقت پادشاہ مذکور ہلاک خواہد شد آخر
ہمچنان شد وفات ایشان بتاریخ پانزدہم ذیقعدہ واقع شد مزار شریف برابر مزار مخدوم شیخ محمد قطب
قلندر جانب مغرب در علن پور کہ محلات شہر جونپور ست واقع ست ایشان را خلفاے اصحاب الکشف والکرامات
بسیار شدند یکے ازان حضرت شاہ عبد الرحمن جانباز قلندر لاہرپوری جد حضرت شاہ مجا قلندر لاہرپوری
ودیگری شاہ محمود قلندر لکھنوی ست کہ عمر دراز یافت وخلقے از ایشان فیضیاب شد شیخ نظام الدین امیٹھوی
سالہا در خدمت ایشان بودہ اند قبر ایشان در لکھنؤ در بنگالی باغ زیارتگاہ خلائق بودہ ست ودیگری شاہ
عبد الرزاق بن مخدوم خاصۂ خدا ساکن امیٹھی کہ خلافت از حضرت ایشان نیز دارند چنانچہ شیخ عبد اللہ ولد
شیخ عبد الرزاق در خزانۂ بندگی در باب دوم آوردہ کہ شیخ من وپدر من از چند جا خلافت دارد یکے از حضرت
بہاء الحق خاصۂ خدا المعروف بہ مخدوم شیخ خاص دوم از شیخ الاسلام شاہ عبد السلام المعروف بشیخ
علن قلندر جونپوری سوم از بندگی نظام الدین امیٹھوی سلطان محمود جد مادری ملا محمود جونپوری نیز از خلفاے ایشانند

ذکر الشیخ الامام عمدۃ السالکین ونخبۃ الواصلین کاشف اسرار

برگزیدہ ۱۲۰

الصوری والمعنوی سیدی شیخ محمد قطب قلندر الجونفوری قدس سرہ

بدانکہ حضرت ایشان فرزند اکبر حضرت شاہ قطب الدین بینا دل قلندر جونپوری اند بیعت و تربیت واکتساب اذکار و افکار و مراقبات و اسرار سلسلۂ علیہ قلندریہ و دیگر سلاسل کہ تفصیل آنہا بجای خود مذکور ست از خدمت والد ماجد خود نمودہ مدت العمر بریاضات و مجاہدات گذرانیدند صائم الدہر و قائم اللیل بودہ اند و در امور فقر خلف الصدق و خلیفہ راستین والد خود اند و در جملہ سلاسل با جمیع انہا مجاز و ماذون بعد وفات والد ماجد خود بر مسند ارشاد قیام مع الاستحقاق نمودہ عالمے را فیض رسان بودہ اند روش ایشان خمول و انزوا و تنہائی و انقطاع بودہ ہست و در اخفا و استتار سعی بلیغ داشتہ اند حالت سکر و جذب بر آنحضرت غالب بود و اکثر اوقات در مراقبہ سر بزانو چنانکہ داب حضرت سید خضر رومی قلندر بود می داشتند و قادر بر احیا و اماتت بودند اما از نظر خلق خود را مخفی می داشتند و بخلق بکم التفات می فرمودند و در تقریر مسئلۂ توحید بیانی کافی و وافی داشتند و اکثر می فرمودند کہ مراد را ابتدائے حال دو دلیل بر مسئلۂ اثبات توحید بود حالا بغایت جد و جہد شاہد دلیل کافی یافتم و می فرمود کہ درویشی بیش از دو چیز نیست یکی تہذیب اخلاق دوم محبت اہل بیت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم عمر شریف نود سالہ بود وفات بتاریخ نہم ماہ ذیقعدہ وقوع یافتہ سنہ وفات بدریافت نرسید قبر ایشان پائین قبر والد ایشان ست در علن پور منحلات جونپور کہ الحال بجوگیا پور و شیخپور شہرت دارد مرید و خلفای ایشان بسیار شدند و از خلفائے معتبرین و مشاہیر پسر ایشان حضرت شاہ عبد السلام قلندر اند۔

ذکر عارف الجلیل والواصل الجمیل قدوۃ اہل الکشف والشہود اسوۃ ارباب العرفان والوجود حامل اسرار النبوی سیدی الشاہ قطب الدین بینا دل قلندر الجونفوری قدس سرہ

بدانکہ حضرت ایشان از فرزندان خلیفۂ دوم حضرت عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ اند ولادت حضرت ایشان

در سنه هفت صد و هفتاد و شش هجری ست خلافت از غوث زمان سید نجم الدین غوث الدهر قلندر قدس سره
دارند در مراد المریدین گوید که چون سید نجم الدین غوث الدهر قلندر به سرهرپور که از توابع جونپور ست رسیدند حضرت
قطب الدین بینادل را دیدند که در اطفال بازی می کنند فرمودند که این همه سیر من برای تربیت این طفل بود
پس به تربیت مشغول شدند چون کار ایشان با نصرام رسید همه امانات سلسلهٔ قلندریه و سلاسل دیگر تفویض
نمودند و به قطب الدین بینادل سرانداز غوثی ملقب ساختند و خود روانه شدند و ملقب کردن به بینادل بسبب
آن بود که ایشان را چشمان ظاهری نبودند و آنچه مردم از چشم ظاهر می دیدند بلکه نمی توانستند دید ایشان بدل
می دیدند و وجه لقب سرانداز غوثی آنست که در سلسلهٔ قلندریه ذکری ست که آن را ذکر غوثیه می گویند آنحضرت
این شغل را بحد کمال رسانیده بودند چنانچه حضرت شاه محب قلندر در انیس العاشقین در بیان همین کسب نوشته اند
که حضرت غوث العالمین قطب الدین بینادل را سیر سموات و الارض از همین کسب حاصل بود و در اثنای این
ذکر سر مبارک ایشان جدا می شد و این مرتبه غوثیه می باشد و آنحضرت را اجازت و خلافت سلسلهٔ قلندریه مکیه علویه
و طیفوریه و چشتیه قطبیه و نظامیه و قادریه و سهروردیه نظامیه از سید نجم الدین غوث الدهر ست و اجازت و خلافت
سلسلهٔ فردوسیه از شیخ حسین بن معز بن شمس البلخی یافته در کتب اکابر قلندریه مرقوم ست که چون شیخ حسین
ابن معز را کشف معلوم شد که امانت شاه قطب الدین بینادل نزد ما هست در سرهرپور آمده تلقین و تعلیم علوم
و اعمال و اذکار سلسلهٔ فردوسیه بحضرت ایشان کردند و این تعلیم و تلقین قبل از ملاقات حضرت سید نجم الدین
غوث الدهر ست چنانچه مولوی معنوی بحر العلوم و المعارف مولانا عبد القادر جونپوری در رسالهٔ منظومه می نویسد
که شیخ حسین بن معز بعد تلقین اذکار ؎ گفت کار شما بساز درست   سیدی کو کنون بکار حراست
و اجازت و خلافت سلسلهٔ سهروردیه بهائیه که منسوب بشیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی ست از شیخ شمس الدین
بدّهن ظفرآبادی ست که ایشان در ظفرآباد بخانهٔ حضرت قلندر صاحب آمده درخواست اذکار قلندریه کردند قلندر
صاحب فرمودند که دشوار است در پیرانه سالی کی می توانند شد پس بخانه رفتند و از آنجا اجازت سلسلهٔ سهروردیه
که نزد خود داشتند نوشته فرستادند چنانچه مولوی معنوی در رسالهٔ منظومهٔ خود می نویسند ؎

آمد از قطب خدمت و صحبت انگاشت		رفت از اهل نمود آنچه بدانست		وفات حضرت در سنه

نہ صد و بست و پنج ہجری بتاریخ بست و پنجم ماہ شعبان المعظم عمر شریف ایشان یک صد و چہل و نہ سال و پنج روز
زیادہ بود مزار شریف ایشان از سنگ ست در علن پور بیرون شہر جونپور کہ الحال بہ جگیاپور مشہور ست و آنحضرت
فرمودہ اند کہ در فاتحہ من گوشت بکار نبرند بلکہ بر دوغ شکر آمیز یا برنج کہ آن را درین دیار سکھرن می گویند فاتحہ کردہ باشند
خلفاے حضرت ایشان بسیار اند این جا بر ذکر بعضے اقتصار اختیار افتاد شاہ نظام الدین قلندر بہاری شارح
قصیدۂ کبری و مخدوم شاہ عماد حید بحر العلوم والمعارف مولوی عبد القادر جونپوری و سید فضل اللہ معروف
بسید گوشائین قطبی منیری کہ از اولاد امجاد حضرت غوث الثقلین سید محی الدین عبد القادر جیلانی اند و شاہ داؤد
سرمست قلندر کہ نسبت دامادی با آنحضرت نیز دارند و شاہ نصیر قلندر و شاہ نور قلندر ابن شاہ نصیر قلندر
و وی خلیفۂ والد خود نیز بود گویند چون شاہ نصیر قلندر علو مرتبت ایشان دیدند فرمودند کہ دو آفتاب یک جا
نمی مانند بنا بر آن ایشان در سہسرام پور اقامت کردند و قبر ایشان در انجاست و آنچہ در اخبار الاخیار ست کہ شاہ
نور قلندر مرید شاہ داؤد ست و شاہ بیرک از وی تربیت یافتہ آن شاہ نور دیگر ست کہ مزارش در بہار واقع است
دیگری امیر سید وجہ الدین حسینی قادری عرف امیر سید گشائین سمندر توحید و ابراہیم صوفی و غیر ایشان کہ
در عد اسماے گرامی آنہا طولی ست اگر در ضمن تفصیل احوال شان منظور باشد رجوع بکتاب مستطاب
اصول المقصود و فصول مسعودیہ و مناقب الاصفیا و مراد المریدین و غیرہا من الملافیظ نمایند۔

ذکر سلطان السالکین برہان الواصلین السید السعید و القطب الحمید سیدی سید نجم الدین غوث الدہر قلندر قدس سرہ

بدانکہ ولادت حضرت ایشان در سنہ شش صد و سی و ہفت ہجری ست و ایشان سید حسینی اند نسب شریف
ایشان با امام زید شہید فرزند امام ہمام زین العابدین منتہی میشود چنانچہ در اصول المقصود و دیگر کتب ثقات
مرقوم ست جد بزرگوار ایشان سید مبارک غزنوی از خلفاے شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی
است چون بوجود آمد والد ماجد او را بخدمت شیخ برد شیخ دیدہ و فرمود کہ این پسر ما چون بخانہ آورد بعد چند روز
بیمار شد و بظاہر چنان شد کہ گویا مردہ است مگر والد در تدفین توقف ساخت و گفت شیخ در حق او فرمودہ است

هنوز منّا او را از شیخ نصیبی خواهد بود و چگونه پیش ازین بمیرد و بخدمت شیخ حاضر شده حال بعرض رسانید
حضرت شیخ فرمود که شاید سکته باشد و یاران را گفت بیائید تا به بینیم آمده دید و چادر از روے او کشید و فرمود صحیح
است پس با فاقت آمد و گریه کرد و هرگاه به بلوغ رسید شیخ تربیت فرمود و خلیفه خود گردانید و بغزنین براے هدایت
وارشاد فرستاد رضی الله تعالی عنه و حضرت سید نجم الدین قلندر را اوّلاً در خدمت حضرت سید نظام الدین اولیا رح
ارادت آورد و ریاضتها کشید چون کشود کار نشد حضرت سلطان الاولیا فرمود که این وقت چنان نموده اند
که کشود کار تو بر دست سند المجذوبین و حجة المحبوبین سید خضر رومی ست که مقتداے قلندریه ست و در ولایت
روم می باشد برو و او را آنجا طلب کن حضرت سید به بلاد روم رسید و در بعضے از بازارهاے روم جماعتے را دید
که امام شان مردی با عظمت و هیبت و جلالت با حلیه که سلطان الاولیا نشان داده بود میرود از کسے آنجا
پرسید که این پیر نورانی و این جماعت کیستند گفتند که سند المجذوبین سید خضر رومی ست و این جماعت قلندران
است حضرت سید گوید که بعد حصول معرفت بر قدمهاے مبارک او سر نهادم حضرت سید بدون استفسار فرمود
یا نجم الدین جئت سالما غانما فرمود برادرم نظام الدین خوش ست بزبان ادب گفتم که شیخ خوش ست
و فرمود میدانم که شیخ ترا بر من فرستاده است خوش آمدی و قبول کردم چون بمنزل خود رجوع فرمود مرا زیر
نقش خود جا داد و نشست نقش مبارک ذات آنحضرت بود در مراقبه پس در خدمت او سالها سفر کردم
و اقطاع زمین را گشتم و در امتثال او امر او دقیقه نگذاشتم و در خدمت حضرت سید بهند رسیدم و حضرت سید
تربیتے و تلقینے نفرمود تا آنکه صحبت جماعت قلندریه گذاشته بمقام امام الاولیا حجة الاصفیا مولانا معین
الحق والدین چشتی آمدم و بدعوت اسم اعظم مشغول شدم تا این خبر بسمع مبارک حضرت سید رسید فرمود نداند
یاران که بروید و سید نجم الدین را بیارید که بغیر خدا مشغولی دارد یاران آمده مرا پیش حضرت آوردند پس
بخوردن نان و گوشت و شوربا امر فرمود که در دعوت این همه ترک شده بود پس مرا بخلوت طلبید و تربیت کرد
و تلقین اذکار کرد و تربیت چنانکه باید فرمود عند التحقیق در میان تعلیم و تلقین سلطان نظام الدین اولیا بدونی
و تلقین حضرت سید السادات خضر رومی قلندر فرقے نیافتم مگر فتح الباب بر دست مبارک حضرت سید
روزی من بود بعد ازین پنج سال دیگر در صحبت حضرت سید المجذوبین ماندم تا مرا خلافت بخشید و ریخت

در سینهٔ من آنچه حق در سینهٔ او ریخت وداع فرمود بسوے مکه رفتم در رسالهٔ غوثیه مذکورست که حضرت غوث
سی و سه حج گذارد و مرویست که حضرت غوث رضی الله عنه را خطے منقوش در جبین پدید آمده بود هر کس معائنه
می کرد و آن خط لفظ قطب الاقطاب بود و چون وقت وفات حضرت غوث نزدیک رسید یک کف بر پهلو
بر هم زد و لفظ الحق بر زبان راند و برحمت حق تعالی فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بتاریخ بستم
ذی الحجه روز چهارشنبه سنه هشت صد و سی و هفت هجری پیوست تاریخ وفات از مولوی معنوی مولانا
عبد القادر جونپوری رحمه

والنجم اذا هوی چو خواندم ز امام — آغاز ندارد این کلام و انجام
از بهر امام نجم دین غوث الدهر — تاریخ وفات فهم کردند کرام

عمر شریف ایشان دو صد سال
و از مشائخ چشت حضرت شیخ فرید گنج شکر و سلطان نظام الدین اولیا را دیده بود و سید اشرف جهانگیر و شیخ
کبیر سرهرپوری و سید عبد الرزاق نور العین بملاقات حضرت غوث رسیده قبر آنحضرت در کوه مانڈو بود بر حوض
چندلاو در اصول المقصود ست که قبر آنحضرت در صوبهٔ مالوه قریب گڈھ مانڈا در موضع مالچه که متصل گھاٹی از نهر
که در آنجا محل سلطان غوری و حوضی عظیم ست بجانب غرب آن حوض مرقد مبارک ایشان ست و بجانب
شرق محل مذکور و آن حوض را تالاب چندلا می گویند که معروف به تالاب بی بی باندی ست از خلفاے ایشان
درین دیار دو کس بودند یکی شاه حسین سرهرپوری که صاحب رسالهٔ غوثیه است و دیگرے حضرت شاه قطب الدین
بینا دل قدس سره و شیخ اڈھن بن شیخ بهاء الدین جونپوری نیز از وی اجازت و خلافت سلسلهٔ چشتیه و قلندریه دارد

ذکر الامام الهمام سید التابعین سند العارفین السید الاعظم سلالة اولاد الرسول الاکرم سیدنا الاکبر الخضر الرومی القلندر قدس سره

اصل ایشان از ولایت روم ست و از اعاظم خلفاے حضرت شاه عبد العزیز مکی قلندر اند و نعمت
چشت از حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی نیز یافته هرگاه که حضرت سید قدس سره از روم بدهلی
رسیدند خواجه صاحب خرقهٔ خویش در پیش آنحضرت آوردند چون عمر حضرت خواجه کم بود و سید صاحب
کبیر السن فرمودند یاران به بینید که این طفل با ما بازی می کند حضرت خواجه فرمود که من از خود نمی گویم بلکه

بموجب امر می گویم بعد از ان حضرت سید به گرفتن طریق چشت مامور شدند تا خود بمکان خواجه صاحب رفتند
وطریق چشت وخرقه وکلاه از خواجه صاحب گرفتند واذکار چشتیه دیده فرمودند که چشتیان خدا را مفت یافتند
در فراد المریدین ملفوظ قاضی محمد تقی قلندر مرقوم ست که حضرت سید چرم پوش بودند و کچکول قلندریه با خود
داشتند هرچه کسے می گذرانید در همان کچکول می گرفتند در سیر و سفر هر کرا هر چیز که دل می خواست از همان
کچکول برآورده می دادند و کرامات و خوارق عادات از حضرت سید بسیار بوجود می آمد و تربیت ایشان بلا واسطه
از شیخ عبد العزیز مکی ست و عمر حضرت سید ششصد سال ست و حضرت سیدنا شاه باسط علی قلندر نوشته اند
که ولادت حضرت سید خضر رومی در آغاز صدی پنجم هجری ست و وفات بتاریخ سیزدهم رجب در هفت صد
و پنجاه هجری و عمر سه صد و پنجاه سال روضهٔ آنحضرت بشهریکه روضهٔ غاپچی شهید خواهرزادهٔ سلطان شمس
است مشهور ست و در مناقب الاصفیا نقل می کند که قبر ایشان در روم بعد وفات آنحضرت مولانا بحری که
خادم خاص و در سیر عرب و عجم همراه بودند باذن شان قائم مقام شد هرگاه که حضرت سید نجم الدین غوث الدهر
از سفر حجاز مراجعت فرموده بر مزار فائض الانوار حاضر شد و مولانا بحری را بر مقام حضرت سید یافت مولانا
بحری از سید نجم الدین قلندر گفت که این مقام شماست حضرت سید فرمود که قف فی مقامك فانا قوم
سفر در رسالهٔ غوثیه نوشته که سید السادات خضر رومی دو سید را تربیت کرد و از خلفاے خود گردانید هر دو
کامل و مکمل بودند یکے سید نجم الدین قلندر غوث الدهر که سفر عرب و عجم کرده در هر زمینے که رسید الوف مردم مشرف
به بیعت شدند دوم سید روح الله و او در خدمت سید زمانی دراز ماند و صاحب خوارق و کرامات بود آهن
را بر تنگهٔ سیم می مالید و در آتش می انداخت تنگهٔ زر می شد تا این خبر بحضرت سید رسید طلب فرمود یاران را
گفت گلیم او بگیرید و گفت اینجا مباش و به بلاد فرنگ اقامت کن او آنجا تا بیر زیست انتهی شرف الدین
بو علی قلندر پانی پتی از خلفاے سید بحری قلندر ست و بروایتے مرید حضرت سید خضر رومی قلندر ست
و بروایتے سلسلهٔ ایشان بحضرت امیر المومنین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بطریق اویسیت
و ملاقات روحانی میرسد صاحب سفینة الاولیا گوید که شیخ شرف الدین پانی پتی کنیت ایشان ابو علی و لقب
قلندر ست از عقلاے مجانین و بزرگان این طائفه و کبار مشایخ هند بود در علم تصوف و توحید یگانهٔ روزگار

بودند واولیاے وقت را رجوع بایشان بود وازمعاصران سلطان نظام الدین اولیا قدس سره اند عالم بودند
بعلوم ظاهری وباطنی وممتاز در ریاضت ومجاهده علماے ظاهر از قصور فهم خود بر ایشان انکار داشته اند
نسبت ارادت واستفادهٔ ایشان بمولانا شمس الدین تبریزی ومولانا جلال الدین رومی قدس سرهما ست
چنانچه در بعضے از مکتوبات خود نوشته اند که در روم بمولانا شمس الدین تبریزی ومولانا جلال الدین رومی
رسیده ام وازایشان نوازش یافته بپانی پت آمده مقیم گشتم وقبر ایشان در پانی پت مشهور ومعروف ست
بزیارت وتبرک به وقبرے که در کرنال ست اصلی ندارد فقیر مکرر بزیارت رسید وبرمن مکشوف شده که ایشان دران قبر
آسوده اند این رباعی از وست ؎ آوازهٔ عشق ما بهر خانه رسید درد دل ما بخویش وبیگانه رسید
از دست غم عشق تو هرجا که روم گویند ز راه ودر دیوانه رسید وصاحب مراد المریدین نقل می کند
که شرف الدین بوعلی قلندر بعد تحصیل وتکمیل علم ظاهر نعمت باطن از حضرت قطب الهند خواجه قطب الدین بختیار
اوشی یافته ومرشد دوم ایشان حضرت نجم الدین غوث الدهر قلندر اند وشیخ عبد الحق محدث در اخبار الاخیار گوید
که شرف الدین پانی پتی اورا ابوعلی قلندر نیز گویند از مشاهیر مجاذیب اولیاست گویند که در اوائل حال تحصیل
علم کرد وطریق مجاهده وریاضت سلوک نمود ودر آخر مجذوب شد وکتابها را در آب انداخت نسبت ارادت
او بیکے از مشائخ مشهور نیست بعضے گویند به نظام الدین اولیا ارادت داشت وبعضے گویند بخواجه
قطب الدین بختیار اوشی وهیچ یکے ازین دو نقل بصحت نرسیده است اورا مکتوب ست بزبان عشق و
محبت مشتمل بر معارف وحقائق توحید وترک دنیا وطلب آخرت ومحبت مولی وجملهٔ آن بنام اختیار الدین
می گویند ورسالهٔ دیگر در عوام الناس شهرت دارد که اورا حکمنامهٔ شیخ شرف الدین می گویند ظاهر النسبت
که آن از مخترعات عوام الناس ست والله اعلم انتهی۔

ذکر سلطان التابعین وبرهان العارفین ممهد قواعد الطریقة العلیة الصوفیة مؤسس اساس السلسلة القلندریة الشیخ عبد العزیز مکی المعروف بعبد الله علمبردار قلندر قدس سره

بدانکه این خانوادهٔ علیه قلندریه منسوب بحضرت ایشان ست وهرکه نسبت ارادت باین خاندان دارد اورا

قلندری گویند حضرت ایشان از اصحاب صفه و از نبائر مهتر صالح علیه السلام اند قبل از بعثت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم منتظر ظهور نبوی بودند چون ظهور آنحضرت شد بشرف اسلام مشرف شده داخل جماعت اصحاب صفه که عاشقان جمال جهان آرای نبوی بودند شدند و دربانی حجرهٔ شریفه را سعادت دارین انگاشته از کونین رو گردانیده بکاری دیگر رو نمی آوردند و در سفر و حضر جز خدمتگذاری شغلی دیگر نداشتند در رسالهٔ غوثیه است که لوکان بیده لواء النبی صلی الله علیه وسلم و ازین وجه ملقب بعلمبردار شدند و نبودن نام ایشان در اسماء الرجال منافی این امر نمی تواند شد زیرا که بسیاری از اصحاب اند که ذکر آنها در اسماء الرجال نیست و در اسماء الرجال ذکر آنهاست که از رواة حدیث بوده اند در مراد المریدین گوید که زمان عیسی علیه السلام ادراک کرده اند و عالم و مقتدای دین نصاری بودند و بصحبت سید الانبیا علیه التحیة والثنا مشرف شده اخذ فیوض و برکات و اسرار شریعت و طریقت و حقیقت نموده امام و قدوهٔ اهل اسلام گشتند قبلهٔ همت ایشان جز حق و کعبهٔ توجه ایشان غیر ذات مطلق نیست و مختار منتسبان ایشان همین روش ست و کمال و تکمیل در همین طریقه دیده و دانسته از تشیخ و تکلف و تصنع و در ماندن خودی و خودنمائی را مانع وصول مقصود فرموده اند

واتباع شریعت بهر حال منظور نظر ایشان ست ع | زاهد ار راه به رندے نبرد معذورست

عشق کارے ست که موقوف هدایت باشد | حضرت مرشدی میفرمایند ع

ترا باید از حق همیشه خواهد بحفظ شرع و طریق احمد | خدائے دیدن خدائے گفتن بذکر و فکر خدائے ماندن

و بدانکه حضرت عبد العزیز مکی شخص واحد اند نه متعدد در ملفوظ بندگی نظام الدین ساکن امیٹھی که چشتی اند و جامع آن شاه عبد الله بن شاه عبد الرزاق بن مخدوم شیخ خاصهٔ خداست می نویسد که منشاء این سلسله یعنی قلندریه شیخ عبد العزیز مکی عبد الله علمبردار پیغمبر اند که معروف به شیخ عبد العزیز هستند انتهی و بعد ازین اختلاف روایات ست از بعضی کتب چنان معلوم می شود که بهر چار یار ذوی الاقتدار بیعت کردند و از بعض چنان معلوم می شود که بعد تشریف باسلام و اختیار بیعت و صحبت سید الانام در سفری از اسفار در رکاب آن سرور حاضر بودند در مراقبه چنان استغراق واقع شد که از انجا نقل و حرکت واقع نگردید و در زمانهٔ حیدر کرار اسد الله الغالب حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بهوش آمدند و مشرف بخدمت

وبیعت این خلیفه برحق شدند وازینجاست که در کتب اکابر قلندریه رضوان الله علیهم اجمعین سلسلهٔ قلندریه را دو نهج می نویسند قلندریه بکریه که بلاواسطهٔ دیگرے بسرور انبیا صلی الله علیه وسلم میرسد و قلندریه علویه که بواسطهٔ حضرت علی مرتضی سلام الله علیه می پیوندد چند بیت از کتاب ربط المشائخ که از تصانیف علامهٔ عصر مولانا عبد القادر جونپوری ست و موضح این مقصد ست می نگارم ذهن واکن

خواجه عبد العزیز عبد الله
درمکانی گرفت استغراق
شعب لشکرش بگوش رسید
من فدای غلام چاکر او
این وصی ولیست و شیر خدا
بیعتش کرد و خدمتش بگزید

آن علمدار مصطفیٰ ز سپاه
تا زمانی که حیدر صفدر
با قافت در آمد و بدوید
قوم گفتند رفت از دنیا
کین علی مرتضی امیر هدا
هر که فهمید سر مرتضوی

بانبی بود در سفر بوفاق (سازگاری ۱۲)
سوی صفین آمد با لشکر
گفت کو مصطفیٰ و لشکر او
و ز پس او سه مرد از خلفا
تا بدولت بآنجناب رسید
خواند مارا قلندر علوی

وازین واضح شد که عبد العزیز مکی از جناب رسالت مآب بلاواسطه فیض و بیعت دارند و هم بواسطهٔ شیر خدا علی مرتضی کرم الله وجهه و نبودن وساطت جناب امیر را مستبعد نباید انگاشت سلسلهٔ نقشبندیه را در کتب ایشان ببینید که بواسطهٔ جناب ابوبکر صدیق رضی الله عنه هم میرسد و بواسطهٔ جناب امیر کرم الله وجهه نیز لیس وساطت جناب امیر در یک نهج نیست و در نهجے دیگر ست و اعتماد درین امور بر کتب قوم باید نه بر افواه فقرای زمان که از حلیهٔ علم و عمل عاری اند اگر تفصیل احوال این اکابر منظور ست طالب را باید که ملفوظات قلندریه را که مبوب و مفصل اند مطالعه کنند فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون باید دانست که در عمر حضرت ایشان اختلاف ست و درین اختلاف دو قول اند در یک قول هزار سال و در قول دیگر شش صد سال و مشهور همین قول ثانی ست و طول عمر و بقاے ایشان جاے استبعاد نیست حافظ ابن حجر عسقلانی در اصابه فی تمیز الصحابه در ترجمهٔ سلمان فارسی می نویسند که سلمان فارسی دریافت حضرت عیسی علیه السلام را و می گویند که دریافت وصی عیسی را و در جامع الاصول گوید که می گویند اهل علم که عمر سلمان فارسی سه صد و پنجاه سال بود و بعضے گویند دو صد و پنجاه سال و شیخ محمد طاهر فتنی

در مجمع البحار کہ بطور شرح صحاح ستہ حدیث ست می نویسد کہ قس بن ساعدہ ایمان آورد بآنحضرت پیش از بعثت آنحضرت و بشارت داد بر بعثت او و از حکما و فصحاے عرب بود و گویند عمر او ہفت صد سال بود و چو خضر و الیاس و صحاب کہف پیش از زمان آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم و بقاے شان الآن خود ثابت و محقق ست شیخ محی السنۃ البغوی در معالم التنزیل می گوید اربعۃ من الانبیاء فی الاحیاء اثنان فی الارض الخضر والیاس و اثنان فی السماء ادریس و عیسیٰ علیہم السلام و قصہ رتن ہندی کہ در سنہ شش صد ظاہر شد و دعوی لقائے آنحضرت کرد در نفحات الانس مذکورست و علامہ مجد الدین شیرازی صاحب قاموس او را از صحابہ میداند و سید اشرف جہانگیر سمنانی در لطائف اشرفیہ رسیدن خود بملاقات رتن ہندی می نویسند و بآن فخر می نمایند و نسبت اخذ خرقہ از او شان ثابت می کنند و مولانا بحر العلوم شیخ عبد العلی محمد در شرح مسلم الثبوت می فرماید کہ ینبغی ان لا یذکر الرتن بالشر لاحتمال الصحبۃ حذرا عن الوقوع فی الکبیرۃ و نیز می نویسد کہ ثم مثل الرتن ما یدعون الاولیاء القلندریۃ البررۃ الکرام صحبتہ عبد اللہ ویلقبونہ بعلم بردار وینسبون خرقتہم الیہ یدعون اسنادا متصلا ویحکون حکایۃ عجیبۃ ویدعون لقاءہ قریب من ست مائۃ ولا مجال لنسبۃ الکذب الیہم فانہم اولیاء اللہ صاحب الکرامات محفوظون عن اللہ تعالیٰ و اللہ اعلم انتہی پس تردد در بقا و طول عمر ایشان کسی از شیعہ کہ قائل بوجود مہدی اند و سنی کہ قائل بوجود انبیا اند نخواہند کرد القصہ آنحضرت آخر الامر در مکان پٹن کہ مشہور بہ پیران پٹن ست آمدند و بامردمان گفتند کہ من در سردابہ در می آیم شما از بالای آن بگل پاکیچ بند کنند ہمچنان کردہ شد تے دران سردابہ بودند چون چندروز برائے برآمدن آنحضرت از سردابہ باقی ماندہ بود شیخ الاسلام بہاء الدین ذکریا ملتانی و شیخ فرید الدین گنج شکر قدس سرہما برائے حل عقدہ کہ این ہر دو عارفان را ماندہ بود از جناب قطب الہند خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ حکم شد کہ شما ہر دو کسان در پٹن رفتہ از محاسن خود خاک و خاشاک گرد سردابہ حضرت شاہ عبد العزیز مکی رو بیدہ باشید کہ چندروز برائے برآمدن او شان باقی ست برآمدہ آن عقدہ را حل خواہند کرد پس این ہر دو بزرگان ہمچنین کردند تا آنکہ حضرت قلندر رضی اللہ عنہ از سردابہ برآمدند و عقدۂ این ہر دو بزرگان را حل کردند حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر قدرے زمین برائے قبر خود درخواست کردند

آنحضرت مرحمت فرمودند وہما بجا قبر شیخ فرید الدین گنج شکر قدس سرہ ست وفات شیخ فرید الدین گنج شکر در عمر
نود وہشت سال ست در سنہ شش صد وہفتاد و وفات شیخ بہاء الدین ذکریا قدس سرہ در سنہ شش صد وشش
ہجری وقوع یافتہ بعدش حضرت قلندر رض فرمودند کہ من الحال باز در سرداب در می آیم کسی بالائے سرداب باز نکند مگر
آنکہ در زمان مہدی موعود علیہ السلام خواہم برآمد و بتاریخ دوازدہم ذی الحجہ روپوش شدند ہمان روز عرس
آنحضرت ست اینچنین شان قلندری و درین طریقہ باہمہ سکر وغلبہ حال نکتہ از شریعت فروگذاشت نشد
حضرت شاہ مجتبی معروف بہ شاہ مجا قلندر لاہرپوری کہ سرحلقہ این خانوادہ بودہ اند در مکتوبی می فرمایند کہ صوفی
قدم از دائرہ متابعت سرور انبیا صلی اللہ علیہ وسلم بیرون نمی نہادند ۵ بود مرد آنکہ از ہمہ تمامی
گسند باخواجگی کار غلامی زیرا کہ صوفی را مرتبہ صفا بوجہ ہمین متابعت حاصل شدہ ست و آنانکہ
گردن خود از ربقہ اتباع شریعت حقہ برآوردہ واز این اوصاف مذکور بیگانہ اند نام صوفی وقلندری بر اوشان
عاریت ست نہ حقیقت شیخ احمد علائی صاحب الذوارق شرح عوارف می فرماید کہ قوم فمنہم الشیطان علی
صورۃ القلندریۃ او غیرہا سموا انفسہم ملامتیۃ ولبسوا البسۃ الصوفیۃ لتلبس العوام الذین لا خبرۃ
لہم بانہم الصوفیۃ وما ہم من الصوفیۃ بوجہ من الوجوہ انتہی ومولانا عبد الوہاب شعرانی در ارشاد الطلبۃ
والمریدین می گوید کہ دور دار خود را از مصاحبت این لباسیان کہ خود را بنام مشائخ آوازمی دہانند یا خود را
از اتباع شان می گویانند ملامتیہ وقلندریہ وحیدریہ وبسطامیہ وغیرہم زیرا کہ اکثر درنہا مخالفت با مشائخ
است در جملہ امور چہ کہ منقول از مشائخ تقیدست بکتاب وسنت حتی کہ بود سیدی عبد القادر الجیلی رضی اللہ عنہ
کہ باصحاب خود می فرماید کہ لازم گردانید بر خود مقید گردانیدن خود را بہ کتاب وسنت وبپرہیزید از برآوردن
بدعتہا در دین اینقدر اشارت از شیخ ست وعبارت از من۔

ذکر اصل الاصول السلسلۃ التی اصلہا ثابت وفرعہا فی السماء امام الائمہ باب مدینۃ العلم والحکمۃ فاتح ختم الخلافۃ من خاتم النبوۃ خاتم الولایۃ الکبیر سید الاولیاء الشہیر حامل الرایۃ المحمدیۃ فی الدنیا والآخرۃ سید المحبین

والمحبوبین الذی قد ورد فیه تنصیصًا وتخصیصًا انه یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله بل احب الخلق الی الله بعد سید العالمین قدوة السابقین فی ملکوت السموات علی المتوطنین فی اعالی المقامات المنتهی الیه خرقة کل طالب مطلوب کل راغب قطب دائرة المقاصد والمطالب مولانا ومولی الکل سیدنا ابو تراب ابی الحسن والحسین سیدی علی بن ابی طالب کرم الله وجهه

کنیت ایشان ابو الحسن و ابو تراب ست و لقب مرتضی و اسد الله ابن ابی طالب بن عبد المطلب بن ہاشم بن عبد مناف و نام مادر ایشان فاطمه بنت اسد بن ہاشم بن عبد مناف ولادت ایشان در مکه معظمه بوده ست درون خانه کعبه روز جمعه سیزدهم ماه رجب المرجب بعد از واقعهٔ فیل بسی سال و بعضے گفته که ولادت در خانه کعبه بود در سال اول بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یازده ساله بودند و بعضے سیزده ساله می گویند و اول کسی که از صبیان ایمان آورده ایشان بودند و در سی و پنجم یا ششم علی اختلاف القولین از ہجرت بر سند خلافت نشستند مدت خلافت ایشان پنج سال و سه ماه و بقولے چار سال و نه ماه بوده و وجه تکنی او بابی تراب مسلم از سہل بن سعد روایت می کند که علی بسیار دوست می داشت که او را ابو تراب گفتندی و وجه تسمیه او (کنیت یافتن ۱۲) آن بود که روزے پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خانهٔ فاطمه رضی الله عنها آمد علی رضی الله عنه را نیافت فرمود این ابن عمک گفت میان من و او گردی واقع شد غضب کرد و بیرون رفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشخصے فرمود به بین که علی کجاست آن شخص باز گشته گفت یا رسول الله در مسجد بخواب ست پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و علی مرتضی ہنوز در خواب بود ردا از وجدا شده بود و خاک باو رسیده پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را از خاک پاک کرد و فرمود قم یا ابا تراب مولانا روم میفرماید ؎

خاک شو خاک تا بروید گل　　که بجز خاک نیست مظهر کل

وفات حضرت ایشان در شب دوشنبه

بست و یکم ماه رمضان سال چهل هجری و بقولے هفدهم ماه مذکور رو نمود و ابن سعد گوید که هفدهم روز جمعه
زخم خورده و در شب یک شنبه وفات فرمود و متابعت کرده همین را مولانا جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء و ابن
حجر مکی در صواعق محرقه و ابن ابی شیبه گوید که مقتول شد آنحضرت روز جمعه بست و یکم و وفات یافت روز شنبه
و بقول زید بن وهب و شعبی گوید که مقتول شد وی رضی الله عنه هیزدهم و وفات یافت در اول شب از
عشرهٔ اخیره و عبد الرحمن بن ابی لیلی و شرجیل بن سعد گویند که مقتول شد در روز جمعه هفدهم و مدت عمر شریف
شصت و سه سال یا پنج سال و مزار مبارک در نجف ست در شواهد النبوت ست که امیر المومنین علی امام
حسن و امام حسین رضی الله عنهما را وصیت فرموده بودند که چون میرم مرا بر سریرے نهید و به نجف رسانید آنجا سنگی
سفید خواهید یافت که از نور درخشان ست آن را بکنید و آنجا مرا دفن کنید و ملا عبد الغفور لاری گفته اند که قبر حضرت
امیر علیه السلام در بلخ ست در موضعیکه مشهور به آستانهٔ حضرت امیر المومنین ست و درین باب حجتها آورده بعضے
برآنند که دفن کرده شد آنحضرت در قصر الامارت کوفه میانهٔ خانهٔ خویش و ابوبکر بن عباس گوید که پنهان شد مزار او
تا از کندیدن خوارج علیهم ما علیهم محفوظ ماند و شریک گوید که نقل فرمود جسد شریف را حضرت امام بسوے مدینه
و دیگر اقوال اند که در نقل آنها طول بے محل ست والله اعلم بالصواب فضائل حضرت خارج از حد و حصا اند و فی
آنحضرت افضل ناس اند در علم و عمل و شجاعت چنانچه حضرت شاه ولی الله محدث دهلی در حسن العقیده فرموده و بنظر
تعمق اگر ماهر لبیب نظر فرماید به بیند که روئے این یک فضل حضرت ایشان که انا و علی من شجرة واحدة
است فضل و فضیلت جمله دیگران نمیرسد زیرا که دیگر هر جا که هست اظهار فضیلت و بزرگی ست و درین حدیث
نسبت حضرت امیر اظهار یکتائی و یکجهتی ولا یخفی ما بینهما من الفرق بدانکه مودت حضرت امیر بر جمیع مومنین
بموجب قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربیٰ واجب و لازم ست و حب حضرت ایشان ایمان ست ؎

از مهر علی کسیکه یابد عرفان
یابند ز بینات نامش ایمان
نامش همه دم نقش کند بر دل و جان
این نکته ظرفه بین که ارباب کمال

و همین محبت را ذریعهٔ مفاخرت و حسن خاتمت خود میدانم ؎

بس که تابد مهر حیدر هر دم از سیمای من
آسمان را سرفرازی باشد از بالای من
چون سخن گویم ز معراجش که آن دوش نبی ست
پائے در دامن کشد فکر فلک پیمای من

بهر وصافی او سر تا قدم گشتم زبان — تا نگردد غیر مدحش ظاهر از اعضاے من
طبع من پاک ست چون دریا ز فیض مرتضیٰ رضہ — ابر گوهر بار جوید فیض از دریاے من
گر نبودے ذوالفقار مهر او در دست دل — طعمه می کردی مرا این نفس اژدرہاے من
خاک راهش در دو چشم من بجاے سرمه هست — نیک دیدم آفرین بر دیدۂ بیناے من
نے من تنها بمدحش سرفرازی میکنم — غیر ازین هرگز کسے نشنیده از آباے من
اے صبا در گردنت خاکم ببر سوے نجف — بعد مردن چون فرو ریزد ز هم اعضاے من

مولانا شاه عبد العزیز صاحب می نویسند که فرقۂ اہل سنت که شیعۂ خاص جناب مرتضوی اند و بدل و جان فداے خاندان نبوی اند اجماع دارند برانکه محبت اہل بیت کلهم بر هر مسلم و مسلمه فرض و لازم ست و داخل ارکان ایمان ست انتهی و از حضرت ولی النعمت طاب ثراه در محبت و اعتقاد با فضیلت اہل بیت اطهار و تمسک باقوال و احوال ایشان و استمداد از ارواح طیبۂ ایشان هر چه دیده ام اگر نویسم در دفترها هم گنجایش ندارد میفرمایند

جہان مین خاکِ شفا اسکی خاک کیون نہ بنے — جو دل سے ورد کرے شاہ بوتراب کا نام
تشنہ کامی سے تراب اپنے تو کیون کھاتا ہی غم — پہونچی ہی فریاد تیری ساقیِ کوثر تلک
تجھپر تو اے تراب علی کا کرم ہی رنت — پشتی پہ ہی ہمیشہ ترے شاہ مجتبیٰ
تراب البتہ تجھکو وان ملین گے جام کوثر کے — کہ تیرا جدِ اعلیٰ حیدرِ کرار ساقی ہی

وصل باید دانست که احادیث فضائل جناب امیر زیاده از ان ست که احصاے آن در مقدور آید اخرج الحاکم عن احمد بن حنبل قال ماجاء لاحد من اصحاب رسول الله صلعم من فضائل ماجاء لعلی بن ابی طالب رضی الله عنه و سبب این معنی اجتماع دو سبب ست یکی رسوخ او در سوابق اسلامیه دوم قرب قرابت او با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آنجناب اوصل ناس بارحام و اعرف ناس بحقوق مراتب بودند باز چون عنایت الٰهی مساعدت نمود حضرت امیر را در کنار تربیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم انداخت مرتبۂ قرابت دو بالا شد و کرامت دیگر در کار او کردند باز چون حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها را در عقد او دادند مزید فضیلت باو یار شد و اسمعیل قاضی و نسائی و ابو علی گوید که نه وارد شد در فضیلت صحابه

باسانید حسان اکثر از انچه وارد شد در فضل علی و بعضے از متاخرین گویند که چون از ذریت علی اہلبیت نبوی اند سبب این فضائل ہمین ست حضرت مولانا شاہ ولی اللہ دہلوی در ازالة الخفا در باب فضائل جناب امیر میفرمایند که فمن المتواتر انت منی بمنزلة هارون من موسی روی ذلك عن سعد بن ابی وقاص واسماء بنت عمیس وعلی بن ابی طالب وعبد اللہ بن عباس ومن المتواتر حدیث انا من علی وعلی منی اللهم وال من والاه وعاد من عاداه رواه زید بن ارقم وبریدة وعمران ابن حصین وعمرو بن اشاس ومن المتواتر حدیث لما نزلت انما یرید اللہ الخ دعا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم هؤلاء الخمسة روی ذلك من حدیث سعد وام سلمة وواثلة وعبد اللہ بن جعفر وانس بن مالك ومن المتواتر انه اعطاه الرایة یوم فتح الخیبر وقال لاعطین الرایة رجلا یحب اللہ ورسوله ویحبه اللہ ورسوله رواه عمر وابو هریرة وغیرهم و مسلم از عامر بن سعد بن ابی وقاص و او از پدر خویش روایت می کند که امر کرد معاویہ بن ابی سفیان سعد را پس گفت چه چیز مانع ست ترا از دشنام دادن علی گفت سعد تا یاد دارم سه حدیث را که فرموده است رسول اللہ ہرگز دشنام نخواہم داد علی را زیرا که ہر یکی از ان سه دوست اندمرا از تو انگری شنیده ام رسول اللہ را که گذاشته بود آنحضرت علی رض را در بعض غزوات بزنان پس التماس کرده بود علی از رسول ص که یا رسول اللہ مرا می گذاری بزنان وکودکان پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یا علی خوش نمی شوی اینکه باشی تو از من چون ہارون بموسی مگر بہ تحقیق نبوت نیست بعد من و شنیده ام رسول اللہ را که می فرمود در خیبر ہر آینه خواہم داد این رایت را بمردے که دوست میدارد اللہ و رسول را تا آخر قصه و چون نازل شد قل تعالوا الخ خواند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاطمه و علی و حسن و حسین را و فرمود اللهم هولاء اهلی ترمذی و حاکم از بریده می آرد که فرمود رسول اللہ که بہ تحقیق حق سبحانه تعالی امر کرد مرا بدوستی چہار چیز و خبر داد مرا اینکه حق دوست میدارد آن چہار را گفته شد یا رسول اللہ نام بگیر فرمود یکی علی از انہاست و ترمذی از ابن عباس و ابن عمر می آرد که عقد مواخات فرمود رسول اللہ علیہ وسلم درمیان اصحاب پس آمد علی چرک آلوده چشمان پس عرض داشت که یا رسول اللہ مواخات کردی درمیان اصحاب خویش و عقد مواخات نه بستی درمیان من و کسی فرمود آنحضرت انت اخی فی الدنیا والآخرة و ترمذی از ابی سعید خدری

روایت می کند که ما منافقان را بعلامت بغض علی می شناختیم طبرانی و حاکم از ابن مسعود روایت می کند که
بود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہر گاہ که غصه می شد جرأت نمی شد کسی را که با و کلام کند مگر علی طبرانی و حاکم
از ابن مسعود روایت می کند که فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم که نظر بر علی عبادت ست و اسناد این حدیث
حسن اند ابو یعلی و بزار از سعد بن ابی وقاص روایت می کند که فرمود آنحضرت ہر که ایذا رساند علی را پس
بتحقیق ایذا رسانید مرا طبرانی به سند حسن از ام سلمه روایت می کند که فرمود آنحضرت ہر که دوست داشت
علی را پس دوست داشت مرا و ہر که دوست داشت مرا دوست داشت حق را و ہر که بغض داشت با علی
بغض داشت با من و ہر که بغض داشت بمن بغض داشت بحق و نیز ام سلمه روایت می کند که شنیده ام رسول اللہ
را که می فرمود ہر که دشنام داد علی را او دشنام داد مرا از عائشه صدیقه رضی اللہ عنہا مروی ست که فرمود آنحضرت
بہترین اخوان علی ست و بہترین اعمام حمزه و ذکر علی عبادت ست خطیب از انس روایت می کند که
فرمود آنحضرت عنوان صحیفه مومن حب علی بن ابی طالب ست و ترمذی و نسائی روایت می کنند که فرمود
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم که ہر آئینه جنت مشتاق ست بسه کسان علی و عمار و سلمان و ابن عباس روایت
می کند که فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم من کنت مولاه فعلی مولاه ام عطیه روایت می کند که فرستاد
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سریه که دران علی بود آنحضرت را شنیدم که می فرمود بار خدایا نمیرانی مرا تا نمائی
علی را ام سلمه روایت می کند که میفرمود آنحضرت لا یحب علیا منافق ولا یبغضه مؤمن هذا
و باقی از صواعق محرقه ابن حجر و ازالة الخفا حضرت شاه ولی اللہ محدث دہلوی فاروقی و دیگر کتب باید دید
مجمل اینکه حضرت علی مرتضی و فضائل او را باعث آنست که در اصل جبلت اخلاق قویه که فحول رجال را
می باشند او می داشت از شجاعت و قوت و حمیت و وفا پس جد و الٰهی آن همه اخلاق را در مرضیات خویش صرف نمود

ذکر خاتم الانبیاء والمرسلین سید الاولین والآخرین مولانا و مولی الثقلین محبوب رب المشرقین والمغربین شمس السالکین سراج العارفین مصباح المقربین محب الفقراء والغرباء والمساکین الذی

قال اللہ تعالیٰ وتبارک فی مدحہ وما ارسلناک الا رحمۃ للعالمین

اوست ایجاد جہان را واسطہ — درمیان خلق و خالق رابطہ
شاہباز لامکانی جان او — رحمۃ للعالمین در شان او

لا یمکن ثناؤہ من العالمین بل من الملائکۃ المقربین
سیدنا ابوالقاسم محمد بن عبداللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

جمہور اہل سیر و تواریخ متفق اند برآنکہ حضرت اسماعیل و ابراہیم و نوح و شیث علیہم السلام از اجداد کرام آنحضرت اند و اسامی گرامی آنحضرت بسیار اند از انجملہ نود و نہ نام مشہور اند و نام نامی آنحضرت در توریت احمد و ضحوک و در انجیل حامد و بروایتے فارقلیطا و در آسمان احمد و محمود است ولادت باسعادت آنحضرت باتفاق علما و اہل سیر بعد از طلوع صبح صادق پیش از طلوع آفتاب روز دوشنبہ بود لیکن در تعین سال و ماہ و تاریخ اختلاف است عامہ اہل سیر و تواریخ برآنند کہ آن سرور در سال فیل متولد شدہ بعد از پنجاہ و پنج یا چہل روز و قولے آنکہ ہر دو قصہ دریک روز واقع شدند و بزعم بعض ولادت آنحضرت بعد سی سال از واقعہ فیل ست و بگمان بعضے بعد از چہل سال رو دادہ و قول اول صحیح ست و عقیدہ جمہور علما آنست کہ تولد آن سرور در ماہ ربیع الاول واقع شد و زعم طائفہ آنکہ در ماہ رمضان واقع شدہ مشہور آنست کہ دوازدہم ماہ ربیع الاول واقع شد و در دوم و ہشتم نیز گفتہ اند و بقول بعض اول دوشنبہ کہ از ماہ مذکورہ بودہ و گویند کہ آن سرور در عہد نوشیروان تولد شدہ اند بعد از انکہ چہل و دو سال از حکومت او گذشتہ بود صاحب جامع الاصول وغیرہ آوردہ کہ ہشت صد و ہشتاد و دو سال از وفات سکندر رومی گذشتہ بود و بروایت ابن عباس از زمان حضرت عیسیٰ علیہ السلام تا ولادت پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وسلم

شش صد سال بوده و ابتدای نزول وحی بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقول اکثر اصحاب حدیث و اهل سیر
روز دوشنبه سوم یا هشتم ماه ربیع الاول سال چهل و یکم از ولادت آن سرور صلی الله علیه وسلم بود و نزد جمعی کثیر
از ائمه سیر و تواریخ در ماه مبارک رمضان بود و بعضے از متاخرین علمای حدیث گفته که ابتدای وحی
بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب بود در ماه ربیع الاول و در ابتدای ماه رمضان و معجزاتیکه از آنسرور
صلی الله علیه وسلم بظهور رسیده مثل نزول قرآن و شق قمر و سخن کردن طفل از اهل یمامه که همان روز
متولد شده بود و سخن کردن آهو و گواهی دادن سوسمار و سوای این بسیار است و آن قدر معجزاتے
که از آنحضرت ظاهر شده اند اندکے ازان از هیچ پیغمبر رو ننموده و معراج آنحضرت بقول اکثر در ماه ربیع الاول
سال دوازدهم نبوت و بقولے شب بست و هفتم رجب و بقولی در بست و هشتم ماه ربیع الآخر و نزد بعضے
در هفدهم ماه رمضان سال دوازدهم از بعثت واقع شده و هجرت آن سرور با حضرت صدیق اکبر رض
در شب بست و هفتم ماه صفر یا غره ربیع الاول سال سیزدهم یا چهاردهم از بعثت واقع شد اکثر اهل سیر
بر آنند که بیرون رفتن ایشان از مکه روز دوشنبه بود و بعضے بر آنند که پنجشنبه بود و وجه جمع آنست که
خروج از خانه حضرت ابوبکر رضی الله عنه پنجشنبه و خروج از غار و توجه نمودن بمدینه دوشنبه یا عکس بوده باشد
والله اعلم و باتفاق اهل سیر آن روز که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم داخل مدینه منوره شدند روز دوشنبه بود
از ماه ربیع الاول و در آن که چندم ماه بود اختلاف ست بعضے بر آنند که اول ماه و بقولے دوازدهم و بقولے
سیزدهم بوده و واقعه وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد جمهور اهل سیر هنگام چاشت روز دوشنبه
دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم از هجرت و بقولے دوم ماه مذکور واقع شده و شب چهارشنبه و بقول
بعضے روز سه شنبه در مدینه مطهره در حجره حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها در ان مکان قبض
روح مقدس واقع شده و همدران آنحضرت را دفن کردند صلی الله علیه وآله وسلم و سن شریف آنحضرت
صلی الله علیه وسلم شصت و سه سال بود باقی از کتب سیر دیدنی ست۔

سلسلهٔ عالیهٔ قادریهٔ رضویه

بدانکه این سلسله منسوب ست بسید السادات حضرت شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه

وچون حضرات این سلسله تا حضرت سید نجم الدین غوث الدهر در سلسلهٔ علیهٔ قلندریه ذکر کرده شدند لهذا آغاز این سلسله از ذکر حضراتے که بعد حضرت سید صاحب اند کرده می شود۔

ذکر سید السادات منبع الفیض والکرامات الابدی سیدی حضرت نظام الدین غزنوی

منسوب بغزنین که ولایتے معروف ست حضرت ایشان خلیفهٔ رشید پدر خود اند و پدر حضرت سید نجم الدین غوث الدهر قلندر اند و معاصر حضرت شیخ صدر الدین عارف سهروردی سنه و تاریخ ولادت و وفات ایشان بدریافت نرسید۔

ذکر شیخ الشیوخ قدوة الاماجد والاعالی سیدی سید نورالدین مبارک غزنوی

حضرت ایشان مرید و خلیفهٔ شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی اند چون بوجود آمدند والد ماجد ایشان بخدمت شیخ الشیوخ بردند چنانکه در حال حضرت سید نجم الدین غوث الدهر قلندر نوشته شد در مراد المریدین ست که حضرت ایشان خواهرزادهٔ شیخ الشیوخ نیز اند بعد تربیت و هدایت شیخ او را از خلفاء خود گردانیده بغزنین برائے هدایت و ارشاد فرستادند و بعد ازان بدهلی آمد چون باوصاف زهد و تقوی و دیانت و امانت موصوف بود سلطان شمس الدین التمش او را شیخ الاسلام دهلی مقرر کرد و بمیر دهلی اشتهار یافت از حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی منقول ست که بزرگے بود نام او شیخ اجل شیرازی می گفتند که سید نورالدین مبارک بحالت خرد سالی اول نعمت از و یافت و در آن وقت بازرگانے بود از مریدان شیخ اجل روزے او بخدمت شیخ آمد و عرض کرد که در خانهٔ من پسری ست شیرخوار نعمتے برائے او عطا فرمائید فرمود نیکو باش چون من فردا نماز بامداد بگذارم پسر خود را بیار و از جانب راست در نظر من در آری از اتفاقات پدر سید نورالدین مبارک هم دران وقت حاضر بود

چون این حدیث از زبان شیخ اجل بشنید باخود گفت کہ من نیز پسر خود را بیازارم چون وقت نماز بامداد
شد بازرگان درآمدن خود درنگ کرد و پدر سید نور الدین مبارک بر خاست و قبل از نماز پسر خود را در مسجد برد
و بعد از نماز از جانب راست در نظر شیخ درآورد شیخ درو نظر کرد و نعمت ولایت بوی ایثار نمود چنانچہ این ہمہ
برکت و نعمت کہ بوی عطا شد از برکت نظر شیخ اجل بود اگرچہ بار دیگر سید نور الدین بخدمت شیخ الشیوخ رفت
کار خود تکمیل رسانید و خرقۂ خلافت گرفت تاریخ وفات ایشان سیزدہم ربیع الثانی سنہ شش صد و سی و دو
بقول صاحب اخبار الاخیار و بقولے شش صد و چہل و ہفت اند و مقبرہ جانب شرقی حوض شمسی ست
حضرت ایشان اجازت سلسلۂ قادریہ و سہروردیہ ہر دو از حضرت شیخ الشیوخ دارند۔

ذکر منبع عیون المجاہدۃ مطلع انوار الریاضۃ سیدی شیخ الشیوخ شہاب الدین السہروردی

سہرورد بضم السین و الراء الاولی چنانچہ در بہجۃ الاسرار و حاشیہ مواہب بر شبر املسی ست از انساب
و در تاریخ ابن خلکان وغیرہ بفتح راست نسبت بسہرورد بلدہ ایست نزدیک زنجان از عراق عجم کنیت
ایشان ابو حفص ست و لقب شیخ الشیوخ و نام عمر بن محمد البکری پیر بزرگوارش شیخ محمد قریشی سہروردی
است نسب شریفش بحضرت صدیق اکبر منتہی میگردد رضی اللہ عنہ قطب زمان و غوث آوان و عالم
عامل و فاضل کامل و پیشوائے وقت بودہ اند و مذہب وا مام شافعی میداشتند در بغداد مشہورترین
متاخرین بودند ارباب طریقت از دور و نزدیک استفتائے مسائل طریقت از وے می کردند مرید عم خود شیخ
ضیاء الدین ابو النجیب سہروردی بودند و بصحبت حضرت غوث الاعظم سید محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی
قدس سرہ العزیز نیز مشرف گشتہ فوائد عظیم حاصل می نمودند حضرت غوث الاعظم اکثر در حق وے فرمودے
کہ یا عمر انت آخر المشہورین فی العراق حضرت ایشان فرمودہ اند کہ در جوانی بعلم کلام مشغول بودم
و کتاب چند دران یاد گرفتم عم من مرا ازان منع می کرد و نمے عم من بزیارت حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
رضی اللہ عنہ آمد و من باوے بودم مرا گفت حاضر باش کہ برمردے می رویم کہ دل وی از خدای تعالی

خبر میدهد و منتظر باش برکات دیدار وی را چون نشستم شیخ ابو النجیب گفت یا سید این برادر زاده من بعلم کلام مشغول ست هر چند منع می‌کنم ازان باز نمی‌ایستد حضرت غوث الثقلین فرمودند ای عمر کدام کتاب حفظ کرده گفتم فلان کتاب و فلان کتاب دست مبارک خود را بسینهٔ من فرود آوردند که یک لفظ ازان کتب بر حفظ من نمانده بود و خدای تعالی همه مسائل آنها بر خاطر من فراموش گردانید و از علم لدنی مملو ساخت و فرمودند که آنچه یافته‌ام از برکت شیخ عبد القادر جیلانی است از خلفاے ایشان حضرت نور الدین مبارک غزنوی و حضرت بهاء الدین ذکریا ملتانی و شیخ نجیب الدین علی بزغش شیرازی و شیخ حمید الدین ناگوری و از جمله مسترشدان شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی ولادت شیخ الشیوخ در ماه رجب سنه پانصد و سی و نه هجری ست وفات ایشان در غرهٔ ماه محرم سنه شش صد و سی و دو مزار مبارک درون شهر بغداد ست و عمر شریف نود و سه سال بود حضرت ایشان را تصانیف بسیار اند عمده ترین آنها عوارف المعارف ست که تا حال متداول میان حضرات صوفیه است۔

ذکر الشیخ الاعظم والمرشد الافخم قطب الولایت نجم الهدایت خلاصهٔ سلسلهٔ المحمدیه سلالة البرکات الاحمدیه شیخ الاسلام والمسلمین حضرت شیخ محی الدین ابو محمد عبد القادر الجیلانی الحسنی الحسینی رضی الله تعالی عنه

حضرت ایشان مرید و خلیفهٔ حضرت شیخ ابو سعید مبارک مخزومی اند ولادت با سعادت بقول صاحب سفینة الاولیا و نفحات الانس اول شب ماه رمضان سال چهار صد و هفتاد و بقولے هفتاد و یک هجری ست و در مناقب الاصفیا است که در ماه ربیع الآخر سنه چهار صد و هفتاد و یک هجری ست و حنبلی مذهب بودند و فتوی بر مذهب امام احمد بن حنبل و شافعی میدادند و کنیت آنجناب ابو محمد ست و سبب ملقب شدن بلقب محی الدین اینست که میفرمودند که بروز جمعه از بیرون بغداد در شهر می آمدم ناگاه در راه بر سر بیماری نحیف البدن متغیر اللون بگذشتم بیمار بسوے من متوجه شد و گفت السلام علیک

یا عبد القادر گفتم و علیک السلام یا عبد اللہ گفت نزدیک من آی نزدیک وی رفتم گفت مرا بنشان بنشاندم چون بنشست فی الحال جسد او تازہ و صورت او روشن گشت و رنگش صاف گردید گفت مرا می شناسی گفتم نے گفت من دین جدِ توام پیش از تو ضعیف شدہ بودم و بسیار بحالت زار چنانکہ دیدہ حالا مرا خدا تعالے ببرکت وجود مسعود تو بار دیگر زندہ گردانید و انت محی الدین پس ور اگذاشتم و در مسجد جامع رفتم شخصے نعلین پیش پائے من نہاد و گفت یا محی الدین چون نماز بگذاردم خلق از ہر طرف بر من ہجوم می کرد و دست و پای مرا می بوسیدند و می گفت یا محی الدین و این لقب آنجناب در زمین ست و در آسمان لقب وی باز اشہب و غوث الثقلین و تصرف آنجناب بر جن و ملک و انس بودہ چنانچہ آدمیان در مجلس وی حاضر شدہ مستفیض می شدند جنیان نیز حاضر می گشتند و اسلام می آوردند عمر شریف نود سال و وفات در شب جمعہ بعد نماز عشا یازدہم ربیع الآخر و بروایتے نہم سنہ پانصد و شصت و یک یا پانصد و شصت و دو باقی در کتب دیگر موجود ست حاجت بیان نیست از خلفائے حضرت ایشان شیخ شہاب الدین سہروردی و شیخ ابو محمد یونس القصار الہاشمی و شیخ ابو الحسن علی بن جامع و غیرہم اند۔

فائدہ بدانکہ آنحضرت را جیلی ازان جہت می گویند کہ اصل شان از ولایت جیل ست و ولادت با سعادت نیز در آنجا واقع شدہ و آن ملکی ست ورائے طبرستان کہ آن را جیلان و گیلان و گیل نیز گویند و بعضے گفتہ اند جیل موضعے ست بر کنار دجلہ یک روزہ راہ از بغداد بطرف واسط و نیز موضعے ست جیل نزدیک مدائن بحسب نسبت این دو موضع ہم گیلی و گیلانی و جیلانی می گویند اما جماعتے کہ نسبت آنحضرت باین دو موضع کردہ اند از آنجملہ یکی صاحب روضۃ النواظر ست کہ از اکابر وقت بودند و قول ایشان سند ست نوشتہ اند کہ قول آنہا غلط ست و گفتہ اند می تواند بود کہ آنحضرت درین موضع چند روز اقامت نمودہ باشند چنانچہ در ریح عجبی اما اصل آنحضرت از ولایت گیلان ست و صاحب معجم البلدان آنحضرت را بموضع بشیر کہ از مضافات گیلان ست نسبت کردہ و اللہ اعلم۔

ذکر امام الاولیاء و مقام الاصفیاء مرشد

غوث الثقلین حضرت شیخ ابو سعید مبارک مخزومی

لفظ مخزومی بالزاء است یا بالراء المہملہ منسوب بہ مخرم کہ محلہ در بغداد ست و بزاء منسوب بقبیلہ ایست کہ در عرب
مشہور ست کما قال مولانا الشاہ ولی اللہ محدث در انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ وفی النکات الاثیریۃ علی
الاحادیث الجزریۃ قال الحافظ ابن ناصر الدین ابی سعید بسکون العین تلیہا الدال ہو المبارک بن علی بن
الحسین بن بندار البغدادی المخرمی کما فی رسالۃ الخرقۃ للامام ابن العربی ہو بکسر المہملۃ المشددۃ نسبۃ
الی المخرم محلۃ ببغداد شرقیہا نزلہا بعض ولد یزید ابن المخرم ووافقہم اللخمی والذہبی والشمس بن الجزری وابن
ناصر الدین والیافعی والرداد والشیخ علی المتقی ومولانا عبد الحق دہلوی وہلم جراً الی القشاشی والکردی
وفی النفحات وحاشیتہ وہو المشہور المذکور فی الاسانید الجیلیۃ بالبلاد الہندیۃ المخزومی کاتب الحروف میگوید
کہ قول فیصل ہمین ست کہ اگر خواندہ شود مخرم براء مہملہ پس منسوب بمحلۂ بغداد ست و اگر براء معجمہ پس
منسوب بہ بنی مخزوم قبیلۂ عرب ست چنانکہ حضرت شاہ صاحب افادہ فرمودہ اند نام حضرت ایشان
مبارک بن علی بن حسین المخزومی ست قدوۂ سالکان و قبلۂ عارفان پیر طریقت واقف اسرار حقیقت
صحبت دار خضر علیہ السلام و حنبلی المذہب اند مرید شیخ ابو الحسن علی ہکاری و پیر خرقہ حضرت غوث الثقلین رض ابن
بنا مدرستہ الازج کہ بحضرت غوث الثقلین رض منسوب ست ایشان کردہ اند و در حیات خود باو شان دادہ بودند
چنانچہ قبر شریف حضرت غوث الاعظم در ہمان مدرسہ است وفات حضرت شیخ ابو سعید باتفاق اہل تواریخ در ماہ محرم
سال پانصد و سیزدہ ہجری ست و باقوال بعضے در سال پانصد و ہشت بوقوع آمدہ۔

ذکر سلطان الاولیا برہان الاتقیا قدوۃ العارفین عمدۃ الواصلین حضرت شیخ ابو الحسن علی الہکاری

بدانکہ ایشان ابو الحسن علی بن محمد بن جعفر القرشی الہکاری اند و جمہور مورخین و محدثین گویند کہ علی بن احمد
است و موافق اند جمہور را رادہ اند و قشاشی و کردی و شیخ اکبر و جامی و محقق دہلوی گویند کہ ابی الحسن علی

ابن محمد بن یوسف القرشی الاموی الهکاری و ابن خلکان گوید که بفتح ہا و تشدید کاف و بعد الف را مہملہ نسبت ست بسوی قبیلۂ از اکراد طمعہ معاقل و حصون و قری من بلاد الموصل و در قاموس ست که ہکاریہ مشددہ ناحیہ ایست فوق موصل و حضرت مولانا شاہ ولی اللہ محدث دہلوی در انتباہ می فرمایند که ہکاری بہ تخفیف کاف نسبت ست بہ ہکاریہ قبیلۂ از اکراد کذا قال الشیخ ابراہیم الکردی فی غیر ہذا الموضع انتہی ملا عبد الغفور لاری بہ تشدید کاف ضبط کردہ اند در ترجمۂ عدی ابن مسافر ہکاری پس آنچہ منسوب بہ قبیلۂ اکراد ست بہ تخفیف باید خواند و آنچہ منسوب بہ ہکاریہ کہ شہریست بشام بہ تشدید باید خواند ہذا ہو وجہ التطبیق و شیخ الاسلام ابو الحسن علی اموی قرشی منسوب بشہر ہکاریہ است کذا رأیتہ بخط بعضہم عن لب الانساب غرضکہ حضرت ایشان از بزرگان مشائخ و مقتدائے زمان صاحب خوارق و کرامات صائم الدہر و قائم اللیل بودند گویند کہ بعد سہ روز لقمۂ طعام خوردی و دو ختم قرآن بعد از نماز خفتن تا نماز تہجد کردی مرید و خلیفۂ شیخ الشیوخ ابو الفرح یوسف طرطوسی اند وفات ایشان در ماہ محرم سال چارصد و ہشتاد و شش ہجری بوقوع آمدہ و نزد بعضے سال چارصد و ہشتاد و چار و پنج نیز ست۔

ذکر سراج الاصفیا و نبراس الاولیا برہان الواصلین و حجۃ اللہ فی العالمین حضرت شیخ ابو الفرح یوسف الطرطوسی

در بعضے روایات طرسوسی نام آنحضرت در مناقب الاولیا خواجہ یوسف طرطوسی گفتہ و در سفینۃ الاولیا مذکورست کہ شیخ ابو الفرح یوسف طرسوسی اصل ایشان از طرسوس ست انتہی و این نسبت بسوے طرطوس ست کہ بلدہ ایست در قاموس گوید کہ طرسوس بر وزن خلرون بلدہ اسلامی ست کہ بود برائے ارمن و بعد از ان باز آمد درین ہنگام بمسلمانان ایشان مرید ابو الفضل عبد الواحد تمیمی اند قدوۂ اولیائے زمان و زبدۂ مشائخ جہان صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بود و در توکل قدم محکم داشت و در تجرید و تفرید یگانۂ وقت بود وفات ایشان در سال چارصد چہل و ہفت باتفاق اہل تواریخ ست۔

ذکر قبلة الاولیا و کعبة الاصفیا نخبة العارفین و عمدة الواقفین حضرت شیخ ابو الفضل عبد الواحد تمیمی رح

و در بعضے روایات یمنی منسوب بہ یمن کہ شہرت مشہور و تمیمی منسوب بہ بنی تمیم قبیلۂ عرب آنحضرت
مرید و خلیفۂ پدر خود حضرت شیخ عبد العزیز تمیمی اند کنیت ایشان ابو الفضل و نام پدر ایشان عبد العزیز بن حرث
ابن اسد از بزرگان این طائفۂ علیہ و خادم شریعت و سالک طریقت واقف حقیقت و امام اہلسنت و جماعت
بودند و در راہ شریعت و طریقت قدم بہ قدم پیر روشن ضمیر خود داشتند و از کمل مریدان و خلفائے حضرت
شیخ ابوبکر شبلی بودند می رشد یحیی و شیخ اسحق المحدث الطبری و فقیہ شعبی و حافظ بہان تعلوی و فقیہ الجمال ابن
عمر و حافظ شمس ابن الجزری و حافظ ابو الفتوح الطاؤسی و محدث داودیافعی و غیرہم گویند کہ ایشان از ابوبکر شبلی خرقہ پوشیدہ اند
در روایت کردند امام حافظ یونس العباسی و صاحب امام ابن العربی و امام شہاب الدین سہروردی و صاحب قسطلانی و جلال
العسقلانی و امام جلال البخاری و امام الفقیہ المحدث عماد الدین ابو محمد عبد اللہ محمد بن احمد بن محمد بن قدامہ و حافظ ابو المظفر
یوسف السرسری و حافظ شمس الدین ابو عبد اللہ محمد بن ابی بکر الدمشقی الشہیر بابن ناصر الدین و حافظ زین الدین رضوان المقری
و حافظ شمس السخاوی و شیخ علی المتقی و محدث قشاشی و غیرہم کہ ایشان خرقہ پوشیدہ اند از پدر خود شیخ
عبد العزیز می گویند ضعیف کہ این مضائقہ ندارد زیرا کہ تعاصر میان این حضرات متحقق ست چنانکہ
حضرت الحضرات مرشدی و جدابی شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ در کتاب مستطاب کشف التواری فی
احوال نظام الدین القاری مؤلفہ خود بصفحہ ۱۰۸ میفرمایند کہ در بعضے خاندان قادریہ درمیان ابو الفضل
عبد الواحد تمیمی و ابوبکر شبلی واسطۂ شیخ عبد العزیز می نویسند و در بعضے خاندان نمی نویسند پس ہر دو
صورت جائز ست بدینوجہ کہ شیخ ابو الفضل و شیخ عبد العزیز ہر دو را از شیخ ابوبکر شبلی رسیدہ است
پس ابو الفضل از طرف پدر خود شیخ عبد العزیز ہم مجاز بودہ ہم از طرف شیخ ابوبکر شبلی قدس سرہ انتہی
وفات ایشان در ماہ جمادی الاخری سنہ چار صد و بست و پنج ہجری و بقول بعضے بست و شش ہجری
است و مزار در مقبرۂ امام احمد بن حنبل رحمۃ اللہ علیہ واقع بغداد ست۔

ذکر عمدة السلاک و عمدة النساک حضرت شیخ عبد العزیز تمیمی رح

عبادت کننده ۱۲

همچنین در نسبت ایشان بیمنی و تمیمی هم اختلاف ست حضرت ایشان از اعاظم مریدان حضرت شیخ ابوبکر شبلی اند فاضل و کامل و مقتدای زمانه و از کبار اولیاء الله و سر حلقهٔ صوفیان عالی مقام اند کمالات و کرامات و حالات ایشان از بیان مستغنی اند سال وفات ایشان بدریافت نرسید۔

ذکر رأس القوم و رئیسهم فخر الاولیا تاج الاصفیا صاحب الکرامات العالیه عارف مقامات الالٰهیه حضرت شیخ ابوبکر شبلی رح

کنیت ایشان ابوبکر ست و نام جعفر ابن یونس و صحیح داشت این را شیخ الاسلام هروی و تابع شد آن را جامی و همین مکتوب ست بر مزار او و سلمی و قشیری و ابوبکر کلاآبادی و جلالی و ابن خلکان و ذهبی و یافعی دلف ابن جحدر گویند و بعضی دلف ابن جعفر و حافظ طمی گوید که ابوبکر محمد بن خلف و کنیت کرده شد به دلف ورد او گوید که برآنند مشائخ ما و متابعت کرده اند او شان را قشاشی و کردی و سندی گوید که محمد بن دلف بضم دال المهملة و فتح اللام بن خلف بن محمد بن جحدر بفتح الجیم فمهلات کجعفر المحدث الفقیه المالکی المصری البغدادی المتوفی من السماع فیما روی الهروی و شبلی نسبت ست بشبلیه و این دیهی ست از دیهات اشروشنه از بلاد ما وراء النهر و مرید خاص حضرت شیخ جنید اند و خرقه نیز از ایشان دارند چنانچه میفرمودند که هر قومی را تاجی ست و تاج این قوم شبلی ست مالکی المذهب بودند و بقولی اصل ایشان از موضع شبلیه خراسان ست و در طبقات سلمی مذکور ست که خراسانی الاصل و بغدادی المولد و المنشا اند و بقولی مولد ایشان سامره است و اصل از اُسروُشنه که از توابع فرغانه است وفات ایشان در شب جمعه بست و هفتم ماه ذی الحجه بسال سه صد و سی و چار هجری بوده و مدت عمر شریف هشتاد و هفت سال و قبر در بغداد ست۔

نقل ست که از حضرت شیخ شبلی پرسیدند که اکرم الاکرمین که بود فرمودند آن بود که گناه آمرزنده باشد هر کسی را و بآن گناه عذاب نکند که این گناه ست که من فلان دوست و بنده خود را آمرزیدم (در مناقب الاولیا)

مسطور ست کہ ابوبکر شبلی خلیفۂ رشید حضرت جنید بغدادیست و جنید گفت بحشمی کہ یکدیگر را می نگرید شبلی منگرید فانہ عین من عیون اللہ اصلش از فرغانہ و نشو و نما در بغداد یافتہ در ابتداے حال در مجلس خیر نساج توبہ کرد و بخدمت جنید مرید گشت۔

نقل ست کہ شبلی در بازار گذشت خیار فروشی می گفت دہ خیار بدانگی شبلی گفت ہرگاہے کہ دہ خیار بدانگی فروختہ باشند حال اشرار چہ باشد۔

نقل ست کہ شبلی در مرض الموت دوش مریدی گرفتہ بمسجد میرفت مردی در راہش آمد گفت کہ مرا فردا باین مرد کاریست چون بخانہ آمد ہمان شب وفات یافت گفتند در فلان موضع نیکو عنایتیست خادم گفت بلے از و گفت از چہ دانستی گفت از انکہ دیر گفتہ بود کہ مرا فردا باین مرد کاریست **مقالات** گفت آزادی آزادی دل ست نہ آزادی تن گفت عجب تر آنکہ ہر کہ خدا را شناسد و عصیان کند گفت یاران سرمایۂ وقت نگہدارید و رائگان ندہید کہ فردا یار شما خواہد بود۔

ذکر قدوۃ المقربین ذروۃ ارباب الیقین صفوۃ اصحاب الصحو ہوا ہشیار ۱۲ والتمکین باسط الایادی بالاے چیزے ۱۲ حضرت خواجہ ابوالقاسم جنید بغدادیؒ

کنیت ایشان ابوالقاسم و لقب سید الطائفہ و طاؤس العلماء و قواریری و زجاج و خزاز زجاج ازان گفتند کہ پدر ایشان محمد بن جنید آبگینہ فروش بودند و خزاز بفتح خاے معجمہ و تشدید زا و بعد الف راے ثانیہ کسی کہ بعمل خز مشغول باشد و قواریری بفتح قاف و واو بعد الف راے مکسورہ بعد ازان یاے تحتانیہ ساکنہ دلیل از وے را ثانیہ براے آن گویند کہ پدرش قواریری بود و والد حضرت ایشان از نہاوند بودہ اند و مولد و منشا سید الطائفہ بغداد بود و ہمین است نام او پیش ائمہ متقدمین و سمعانی و سبکی و غیرہم و در قاموس ست کہ جنید کزبیر لقب ابوالقاسم سعید ابن عبید سلطان الطائفۃ الصوفیہ مرید کامل و خواہرزادہ سری سقطی اند مرجع مشائخ کبار و مطلع سادات باعتبار بحر الحقائق والاسرار سلطان طریقت پیشواے اہل حقیقت مقتداے جہان و اوتاد زمان و از ائمہ سادات این قوم بودہ اند و بہ حارث محاسبی و محمد قصاب قدس سرہ صحبت داشتہ اند و رویم و ابوالحسین نوری و شبلی و خزاز و غیرہ

مشائخ سلسله نسبت خود با ایشان درست می کنند و منسوبان ایشان را جنیدیه خوانند و ازین جهت ایشان را
سید الطائفه و امام الائمه گویند سخن ایشان در طریقت حجت ست و هیچ کس از مشائخ متقدمین و متاخرین بر ظاهر و باطن
ایشان انگشت نمی تواند نهاد مقبول همه بوده بناء طریقهٔ ایشان بر صحو و سکر ست چنانچه صاحب کشف المحجوب مفصل بیان کرده اند
روزی از سری سقطی قدس سره پرسیدند که هیچ مرید را درجه بلند تر از پیر شده ست گفت بلی درجه جنید فوق درجه من ست خلیفه بغداد
رویم را گفت ای بی ادب رویم گفت من بی ادب نباشم که نیم روز با جنید صحبت داشته ام یعنی هر کس که نیم روز با جنید صحبت
داشته باشد از وی بی ادبی نیاید و شیخ ابو جعفر حداد گفته اند که اگر عقل مردی بودی بصورت جنید بودی گویند که حضرت شیخ جنید سی سال نماز خفتن
گذارده بر پای بایستادی تا صبح الله گفتی و بهمان وضو نماز بامداد بگذاردی و می فرمودند که خدای تعالی سی سال بزبان جنید با جنید
سخن گفت و جنید در میان نه و خلق را خبر نه و نیز می فرمودند که یک روز دلم گم شده بود گفتم الهی
دلم باز ده ندای شنیدم که جنید ما دل بدان ربوده ایم تا با ما بمانی تو باز میخواهی که تا با غیر ما بمانی۔

نقل ست که یکی از بزرگان رسول الله صلی الله علیه وسلم را بخواب دید نشسته و شیخ جنید حاضر شخصی فتوی
آورد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند که بر جنید ده گفت یا رسول الله تو حاضری فتوی بدیگری چون دهم
فرموده چندانکه انبیا را بهمه امت خود مباهات بود مرا به جنید مباهات ست حضرت شیخ بظاهر و باطن از شرع شریف آراسته بودند

نقل ست که روزی سخن می گفتند مریدی نعره زد او را ازان منع کردند و برنجانیدند و فرمودند که اگر بار دیگر
نعره زنی ترا مهجور خواهم کرد بعد ازان باز بسخن شدند این جوان خود را نگاه داشت تا حال بجائی رسید که طاقت
نماند هلاک شد رفتند او را دیدند در میان دلق خاکستر شده بود۔

نقل ست که در بغداد روزی دزدی را آویخته بودند رفتند و پای دزد را بوسیدند مردم ازان سوال
کردند گفتند هزار رحمت بروی باد که در کار خود مرد بوده است و چنان آن کار را بکمال رسانیده که سر در سر آن کار
کرد وفات ایشان روز شنبه بست و هفتم ماه رجب سال دو صد و نود و هفت هجری بوده در تاریخ یافعی ست
سال دو صد و نود و هفت و بقولی دو صد و نود و نه هجری بوده و قول اول اصح ست گویند چون وفات ایشان
نزدیک رسید تسبیح می گفتند بانگشت عقد می گرفتند یا چهار انگشت بستند و انگشت مسبحه را واگذاشتند
و بسم الله الرحمن الرحیم گفتند و چشم پوشیده برحمت حق پیوستند چون غسّال بوقت غسل خواست که آب بچشم رسانند

ہاتفے آواز داد کہ دست از دیدۂ دوست ما بدار کہ چشمے کہ بنام ما بستہ باشد چرا بلقائے ما نکشاید پس خواست کہ انگشت معقدہ را بکشاید آواز آمد کہ انگشتے کہ بنام ما بستہ شد چرا بفرمان ما کشادہ نگردد مزار ایشان در بغداد است۔

ذکر برہان الکاشفین و سلطان العاشقین الصادقین منبع الفیوضات الابدی حضرت خواجہ سری ابن مغلس السقطی رح

کنیت ایشان ابوالحسین است مرید حضرت معروف کرخی اند و خال حضرت جنید ابن خلکان گوید کہ السری المغلس بضم المیم و فتح الغین المعجمۃ و کسر اللام المشددۃ و بعدہا سین المہملۃ بمعنی مصلی الفجر فی الغلس و غلس بمعنی تاریکی آخر شب کذا فی المنتخب و سقطی نسبت ست بسوئے فروخت سقط ای متاع ردی کذا فی القاموس ایشان مقتدای زمان و شیخ وقت و امام اہل تصوف بودہ اند و اول کسیکہ در بغداد سخن حقائق گفت او بود اکثر اولیائے عراق مرید او بودند در مبادی حال سقط فروش بودند از صحبت معروف سقطی شدند و در ابتدائے حال بدکان خویش پس پردہ ہزار رکعت میخواندند مردی گفت کہ فلان بزرگ از کوہ لکام ترا سلام رسانید گفت در کوہ بودن کارے نبود مرد باید کہ در بازار بحق مشغول باشد روزے گفتند کہ بازار بغداد بسوخت گفت من نیز فارغ شدم چون دکان خویش مسلم دیدند گفتند الحمد للہ و ہمہ کالا بفقرا دادند و گوشہ گرفتند گفت پنجاہ سال ست کہ استغفار کنم از ان شکری کہ کردم کہ چرا خود را بہتر از مسلمانان خواستم حضرت جنید میفرماید کہ روزے سری سقطی می گریست از سبب حال پرسیدند گفت کہ کوزہ بر ہوا آویختیم تا آب سرد شود حورے زیبا دیدم گفتم تو آن کیستی گفت آن کسیکہ کوزہ در ہوا ندارد وفات او سنہ دو صد و پنجاہ و سہ سوم رمضان شریف روز سہ شنبہ بعد الفجر و بقولے سنہ دو صد و پنجاہ و مدفون شدند در بغداد یا شونیزیہ بغداد۔

ذکر امام الہمام و الفقیہ المحدث العلام مہبط الفیوض السرمدی حضرت شیخ معروف کرخی رح

کنیت ایشان ابومحفوظ و نام پدر ایشان فیروز و بقولے فیروزان و بعضے نگارند کہ معروف بن علی الکرخی منسوب بکرخ کہ محلۂ بغداد ست و ابن خلکان گوید کہ کرخی بفتح الکاف و سکون الراء و بعدہا خاء معجمۃ ہذہ النسبۃ الی الکرخ

وهو اسم للتسعة مواضع ذكرها یاقوت الحموی فی کتابه واشهرها کرخ بغداد والصحیح ان معروف الکرخی منه انتهی و حفاظ
حدیث در مناقب ایشان کتبها نگاشته اند چنانچه ازاو شان ابو نعیم اصبهانی ست و ابن جوزی در صفوة الصفوة
گوید که ابراهیم حربی گفت که قبر معروف کرخی تریاق مجرب ست برائے قضائے حاجات و اجابت دعوات و تجربه
کرده اند این را اهل معرفت و ثقه و همچنین نقل کرده سلمی و قشیری و سهروردی و ابن خلکان و یافعی و سبکی و ابن الجوزی
و شعرانی و امثالهم و ابن حبان در ثقات می گوید که اهل عراق بسیار حکایات در کرامات و استجابت نقل کرده اند
و علامه شبرا ملسی در حاشیه مواهب از شیخ الاسلام ذکریا شافعی در شرح رساله قشیری نقل می آرد که ابو عبد الرحمن
زهری گفت که هر که پیش قبر امام معروف کرخی قل هو الله یک صد بار خوانده حاجتے که داشته باشد بخواهد روا گردد
و همچنین منقول ست که خواندن این عمل در روا گردانیدن حاجت پیش قبر اشهب و ابن قاسم صاحبی مالک
انتهی غرضکه حضرت معروف کرخی با والدین بر دین ترسا بودند و بر دست امام علی موسی رضا مسلمان شدند و حضرت
امام را با ایشان کمال محبت و عنایت بود و انچه یافته اند از تربیت و برکت امام بوده و دربانی امام میکردند
در فهر الحسن ست نقلا عن الصواعق المحرقة فی ترجمة امام علی موسی رضا که از موالی امام حضرت معروف کرخی
استاد سری سقطی است انتهی و شیخ عبد الوهاب شعرانی در طبقات خود در ترجمه معروف می گوید که هو من موالی علی بن
موسی الرضا صحب داؤد الطائی و منادی ذکر کرده که موسی رضا او را از موالی او گرفته بود و معنی مولی مولی
العتق نیست بلکه مولی الاسلام کما یفهم من حدیث الطبرانی و ابن عدی والدارقطنی و البیهقی و غیرهم عن ابی امامة
من اسلم علی یدیه رجلا فله ولاءه و بخاری در تاریخ خود و ابی داؤد و طحاوی از تمیم داری آورده که سواء
ارید بالولاء ولاء الارث او ولاء الموالات فلا منافات و این مثل قول ابن حبان ست
در بیان نصرانی که باکرام سر امام حسین الشهید مشرف شده بود و پس از ذکر امتے دیده اسلام آورد و گردید مولی الحسین
ای بمنزله بندگان و گویا تابعدار و خادم و معنی مولی ولی و سید نیز آمده کما قال العلامة الحرابی و المولی
هو الولی اللازم الولایة القائم بها الدائم علیها ذکره الفاضل المناوی فی شرح الجامع الصغیر فی حدیث
من کنت مولاه و تمام این قصه حضوری حضرت معروف با والدین و اسلام آوردن در مرآة الجنان مذکور
است و نیز امام قشیری از شیخ خود امام المجتهد فی الآفاق القاری صحیح البخاری نقل کرده و هم ابن خلکان از تحقیق

کاتب الحروف باید دانست که لفظ مولی مستعمل ست بر چند معنے یکے بمعنی اولی چنانچه در قرآن مجید در حق منافقین ست
ماویکم النار ھی مولاکم دوم بمعنی ناصر چنانکه در قرآن مجید ست ان الکافرین لا مولی لھم سوم بمعنی وارث
چنانکه در قرآن مجید ست ولکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان والاقربون چهارم بمعنی عصبه قال الله تعالی
وانی خفت الموالی پنجم بمعنی صدیق قال الله تعالی یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا ششم بمعنی سید
ومعتق صاحب تذکرة الاولیا گوید که اگر معروف نبودی عارف نبودی صاحب کشف المحجوب گوید که معروف کرخی
را مناقب و فضائل بسیار ست و اندر فنون علم مقتدائے قوم بود و حضرت شیخ معروف فرموده اند که علامت
جوان مردان سه چیز بود یکے وفاے بخلاف دیگر سپاسهاے نعمت و دیگر عطاے بے سوال ایشان حنفی المذهب
بودند وفات ایشان در دوم محرم سال دو صد هجری رو داد و قبر در بغداد ست۔

ذکر امام الهمام علم الاعلام المحدث الفقیه والمحقق المدقق النبیه سیدی ابوالحسن علی الرضا

بکسر الراء وفتح المعجمة کما فی التقریب وغیره ولادت ایشان در مدینه منوره بوده روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر
سال یک صد و پنجاه و سه هجری بعد از وفات جد ایشان امام جعفر صادق پنج سال و بقولے هشتم
شوال و بقولے هفتم و بقولے ششم و نزد بعضے در سال یک صد و پنجاه و شش هجری بوده مادر ایشان
ام ولد بودند که ایشان را نجمه و ام البنین نیز گفته اند و ایشان کنیزک حمیده مادر امام موسی کاظم بوده اند
آورده اند که حمیده پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که فرمودند که کنیز خود را بموسی پسر خود بخش زود باشد
که از وے فرزندے بوجود آید که بهترین اهل زمین باشد و از ام الرضا روایت می کنند که چون برضا حامله
شدم هرگز در خود ثقل حمل نیافتم و در خواب از شکم خود آواز تسبیح و تهلیل می شنیدم و زمانیکه رضا بوجود
آمد دست خود بر زمین نهاد و روے بآسمان کرد و لبهای مبارک می جنبانید چنانچه کسے سخن گوید و مناجات
کند مدت عمر شریف ایشان چهل و نه سال بود و بقولے پنجاه سال و وفات ایشان در ولایت طوس
واقع شده در قریه سناباد از روستاق نوقان روز جمعه بست و یکم و یا نهم ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری

ابن حبان گوید کہ مات علی بن موسی الرضا بطوس من شربة سقاہا ایاہ المامون فمات من ساعتہ وذلک
من یوم السبت آخر سنة ثلاث ومائتین وسمعانی در انساب گوید کہ وفات یافت آخر روز از سنہ دوصد وسہ ہجری
در زہر دادہ شد آب انگور وابن خلکان گوید کہ وفات امام در آخر صفر سنہ دوصد ودو ہست وبعضے گویند پنجم
ذی الحجہ ونزد بعضے سیزدہم ذیقعدہ سنہ دوصد وسہ ہجری ذکر کردہ است یافعی ونزد بعضے وفات امام پنجم
یا یکم رمضان ونزد بعضے چاردہم ذلقعدہ ونزد بعضے ہفتم صفر سنہ دوصد ودو علی اختلاف الاقوال
ودر سفینة الاولیا است کہ قبر ایشان در قبۂ قبر ہارون رشید ست بقریہ کہ مشہور لبسرائے حمید بن قحطبہ الطائی
است وآن قریہ امروز معمورۂ کلان ست وبہ مشہد اشتہار دارد ودر مناقب الاولیا ست کہ حضرت امام علی رضا
در مدینہ روز پنجشنبہ یازدہم ربیع الآخر سنہ ثلاثة وخمسین ومائة متولد شد وبروز دوشنبہ نہم ماہ رمضان سنہ
دوصد ویک بروایتے دو شربت شہادت چشید ودر حدود طوس در مشہد مقدس مدفون گردید واو را پنج پسر
بودہ اند امام محمد تقی وجعفر وحسین وعلی وحسن۔

ذکر امام العالم وارث الکمال المحمدی عارف اطوار الوصال الاحمدی سلالة السادات الاعاظم ابی الحسن ابی ابراہیم موسی الکاظم رض

امام شافعی گوید کہ قبر امام تریاق مجرب ست روایت کرد این را بسیاری از کسان کذا ذکرہ العلامة الفقیہ العارف احمد
المعروف بزروق المغربی ودر صواعق محرقہ است کہ موسی کاظم را کاظم ازان گویند کہ بود کثیر العفو والحلم واعبد اہل زمان
واعلم واسخا ناس ودر سفینة الاولیا ہست کہ ایشان ابن جعفر صادق اند ودر مناقب الاولیا مذکور ست کہ چون
امام جعفر صادق بہ بست وشش سالگی رسید موسی کاظم در مدینہ وقیل در ابوا در یکشنبہ ہفتم صفر سنہ یکصد وسنہ
ہجری متولد گردید ودر جمعہ بست وچارم صفر سنہ یکصد وہشتاد وسہ در بغداد وفات یافت وبقولے در سنہ
یکصد وشصت وسہ کذا فی طبقات شعرانی۔

نقل ست کہ چون حضرت کاظم را یحیی بن خالد در رطب بموجب فرمودۂ ہارون رشید زہر داد ایشان بعد
تناول زہر فرمود کہ امروز معاندان اہل البیت رسول اللہ مرا زہر دادہ اند فردا بدن من زرد خواہد شد وپس فردا

نصفے سرخ و نصفے سیاہ خواہد گشت آنگاہ من ازین جہان فنا بدار البقا رحلت خواہم کرد پس ہمچنان شد کہ فرمودہ بود مزار متبرک در محلۂ کرخ ست و مادرش حمیدہ ام ولد بود بیست و ہشت دختر گذاشت و سی و یک پسر این قدر ست مختصراً مدت عمر شریف ایشان پنجاہ و چہار سال و بقولے پنجاہ و پنج سال بود۔

ذکر صفوة المجتہدین الاعلام و قدوة المحدثین الانام المتوکل علی اللہ الخالق ابی عبد اللہ جعفر الصادق رض

کنیت ایشان ابو عبد اللہ یا ابو اسمٰعیل و لقب صادق و نام جعفر و ہو ابن محمد بن علی بن حسین بن علی مرتضیٰ رضی اللہ عنہم نام مادر ایشان فردہ بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق ولادت ایشان در مدینہ در سال ہشتاد از ہجری و بقولے ہشتاد و سہ در روز دوشنبہ ہفدہم ربیع الاول بود مدت عمر شریف شصت و ہشت سال و بقولے شصت و پنج سال وفات ایشان نیز در مدینہ بودہ است روز دوشنبہ پانزدہم شہر رجب سال یکصد و چہل و ہشت ہجری و قبر ایشان در بقیع ست در مناقب الاولیا مسطور ست کہ حضرت امام جعفر صادق تولدش در مدینہ روز دوشنبہ سیزدہم ربیع الاول در سنہ ہشتاد و سہ ہجری بود امام جامع علوم ظاہری و باطنی بود جمعے از اہل طریقت بخدمت امام استفادہ نمودہ اند از انجملہ بایزید بسطامی اند۔

نقل ست کہ امام چندگاہ عزلت گزید سفیان ثوری بر در رسید گفت مردم از انفاس متبرکہ تو محروم اند فرمود فسد الزمان و تغیر الاخوان۔

نقل ست کہ مردے امام را گفت کہ اہل فضیلت ست و لیکن متکبر فرمود از کبر خود بر آمدم این کبریائی است نہ کبر خود نمائی **مقالات** میفرمود کہ بسا معصیت کہ بندہ را بخدا نزدیک کند و بسا طاعت کہ دور کند کہ مطیع با عجب عاصی ست و عاصی با ندامت مطیع و گفت خدا را در دنیا ہم بہشت ست و ہم دوزخ بہشت دنیا عافیت ست و دوزخ بلا و عافیت آنست کہ کار خود بخدا گذاری و بلا آنکہ کار خدا بنفس گذاری و گفت اگر اولیا را صحبت اعدا مضر بودی آسیہ رضی اللہ عنہا را از فرعون ضرر رسیدی و اگر اعدا را از اولیا منفعت بودی پسر نوح علیہ السلام و زن لوط علیہ السلام را نجات میسر شدی در پانزدہم ماہ رجب سنہ

یک صد و چهل و هشت هجری روز دوشنبه وفات یافت و خلعت گذاشت امام موسی کاظم و عبد الله قطع و
اسمعیل را و در بقیع دفن نموده شدند۔

ذکر امام الهمام الجبر القمقام وارث برکات حیدر الصفدر امام محمد الباقر رض

کنیت ایشان ابوجعفر و لقب باقر و نام محمد ولادت ایشان در مدینہ مطهره پیش از قتل امیر المومنین حسین چهار سال
بود در روز جمعه سوم ماه صفر سال پنجاه و هفت هجری و نام مادر ایشان ام عبد الله بود بنت امیر المومنین حسن بن
علی مرتضی رضی الله عنهم و پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ایشان سلام رسانیده اند چنانچه در کتب سیر از جابر رض منقول ست
گفت روزے با رسول الله صلی الله علیه وسلم بودم مرا فرمود که ای جابر رض شاید که تو بمانی تا آن وقت که ملاقات
کنی با یکے از فرزندان من که وی را محمد بن علی بن حسین گویند خدای تعالی وی را نور و حکمت خواهد داد وی را
از من سلام رسان مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هفت سال و بقولے شصت سال و بقولے هفتاد و سه
و در تاریخ بخاری از امام جعفر صادق رض منقول ست که عمر ایشان پنجاه و هشت سال و وفات ایشان ماه ربیع الاول
در سال یک صد و سیزده هجری بوده و بقول یحیی بن معین در سال یک صد و هیزده هجری و بقول اثنی یک صد
و هفده و قبر ایشان در بقیع ست نزد مزار امام زین العابدین و در مناقب الاولیا مسطور ست که حضرت امام محمد باقر
ولادتش روز جمعه ششم ماه صفر سنه شصت و پنج هجری بود و مادرش فاطمه بنت امام حسن بود و عمر امام پنجاه و دو
سال و دوازده روز بود در روز دوشنبه ماه رجب سنه یک صد و هشت یا هفت هجری وفات یافت و قبر در بقیع ست
شش پسر گذاشت امام جعفر صادق و علی و عبد الله و ابراهیم و احمد و حسین۔

ذکر سید السادات منبع الفیض و البرکات قدوة الزاهدین و العابدین حضرت امام زین العابدین

کنیت ایشان ابو محمد ست و نام علی وسط و در سفینة الاولیا مسطور ست که کنیت ایشان ابو محمد ست و ابو الحسن نیز
گفته اند و لقب سجاد و زین العابدین و هو ابن حسین بن علی المرتضی رضی الله عنهم ایشان امام چهارم اند ولادت

ایشان بمدینہ منورہ بودہ است پنجم شعبان روز پنجشنبہ در سال سی و سہ از ہجرت و بقولے سی و ہشت یا سی و ہفت
و نام مادر ایشان شہربانوست دختر یزدجرد کہ از اولاد نوشیروان عادل بودہ با سلافہ تمام مدت عمر ایشان شصت و یک
سال یا شصت و دو سال بودہ و بقولے پنجاہ و ہشت سال و بقولے پنجاہ و ہفت سال و بقولے پنجاہ و پنج
سال و وفات ایشان در شب ہیجدہم ماہ محرم سال نود و چہار ہجری یا نود و پنج یا نود و سہ روی نمودہ قبر ایشان
نزد قبر حضرت امام حسن در جنۃ البقیع واقع مدینہ منورہ است رضی اللہ عنہ و در مناقب الاولیا مسطور است
کہ حضرت امام زین العابدین رضی اللہ عنہ تولدش بمدینہ روز دوشنبہ ماہ شعبان سنہ ست و اربعین بودہ در
پانزدہ سالگی امام را یزید حبس نمود بعد خلاصی از ان بمدینہ استقامت ورزید۔

نقل ست کہ ہرگاہ امام وضو می کرد روے مبارک ایشان زرد می شد ازین حال پرسیدند گفت کہ
می دانید کہ پیش کہ خواہم ایستاد۔

نقل ست کہ یزید در سنہ شصت و سہ ہجری مسلم بن عقبہ را با دوازدہ ہزار سوار بر مدینہ فرستاد کہ از
اہل مدینہ بیعت ستاند و گرنہ قتل و تاراج کند اہل مدینہ بر سر خندق جنگ کردہ غالب آمدند چون فوج بمکر
مروان درون مدینہ در آمد عبد اللہ بن زبیر کہ بعد از امام حسین مردم با او گرویدہ بودند بمکہ گریخت دہ ہزار مردم مدینہ
کشتہ شدند بقیہ بیعت قبول کردند و بعضے گریختند۔

نقل ست کہ مسلم بن عقبہ امام زین العابدین رضی اللہ عنہ را بخشم تمام طلب نمود چون امام در رسید مسلم
برخاست و تعظیم نمود و گفت بفرما ہرچہ فرمائی امام در حق ہر کہ شفاعت میفرمود قبول می نمود چون امام بخانہ
آمد مسلم را پرسیدند چہ سلوک کردی گفت باختیار من نبود کہ دلم از خوف و صلابت پر بود و امام را پرسیدند
چہ لبہا می جنبانیدی فرمود می خواندم اللہم رب السموات السبع تا آخر مسلم بعد از فتح مدینہ بطلب
عبد اللہ بن زبیر بطرف مکہ روان گشت در اثناے راہ بجہنم رفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود من اذابہ اہل المدینۃ
بسوء اذابہ کما انذوب الملح فی الماء آخر وقت حصین را نائب خود ساخت حصین مکہ را محاصرہ نمودہ
منجنیق نہاد ناگاہ در غرہ ربیع الآخر خبر رسید کہ در نصف ربیع الاول سنہ شصت و چہار ہجری بادشاہ بازاری
ذات الجنب ازین عالم رفت بعدہ مروان خارجی بر تخت نشست دران زمان امام ہفدہ سالہ بود چون نوزدہ سالگی

رسید امام محمد باقر متولد گردید و هرگاه به سی و هفت سالگی رسید امام جعفر صادق رضی الله عنه بخانهٔ امام محمد باقر
رضی الله عنه متولد گشت و عمر امام چهل و هشت سال و نه ماه بود که روز دوشنبه هفتم ذی الحجه سنه نود و چهار هجری
وفات یافت قبر وی در بقیع ست هشت پسر گذاشت امام محمد باقر و عبد الله و زید و علی و حسن و حسین و عمر
و عبید الله رضی الله عنهم در سفینة الاولیاست که قبر ایشان نزدیک قبر امام حسن ست رضی الله عنه۔

ذکر سید الشهداء و سعید السعداء فلذهٔ کبد البتول بضعهٔ قلب الرسول سلطان دارین شهریار نشأتین سیدنا و مولانا ابی عبد الله المسمی من عند الله بالحسین رضی الله عنه

پارهٔ جگر ۱۲ — پارهٔ گوشت ۱۲

مختصر حال خیر مآل حضرت ایشان اینکه کنیت ایشان ابو عبد الله ست و لقب سید و رشید و امام سوم اند از ائمه ولادت
ایشان در مدینه بود روز شنبه چهارم شعبان و بقولے پنجم سال چهارم از هجرت بقولی و از دهم رمضان روز پنجشنبه
و بقولے آخر ماه ربیع الاول سنه سوم مدت حمل ایشان ده ماه و چند روز بوده میان امیر المومنین حسن رضی الله عنه
و علوق حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها با امام حسین رضی الله عنه پنجاه روز بوده است و رسول الله صلی الله
علیه وسلم ایشان را حسین نام نهاده اند ایشان را جمالی بوده که چون در تاریکی می نشستند از نور جبین مبین تمام
مکان روشن می شد گویند حسین و حسن رضی الله عنهما پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم کشتی می گرفتند
و رسول صلی الله علیه وسلم حسن رضی الله عنه را فرمود که بگیر حسین را فاطمه رضی الله عنها گفتند یا رسول الله بزرگ
را می گوئی که خرد را بگیر رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اینک جبرئیل علیه السلام حسین را همچنین میگوید
مدت عمر شریف ایشان پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز بوده و بقولے پنجاه و چار سال و شش ماه
و بقولے پنجاه و هفت سال و بقولے پنجاه و هشت سال بوده و شهادت ایشان در کربلا روز شنبه عاشورا
وقت نماز پیشین و بقولے روز جمعه وقت نماز جمعه سال شصت و یک هجری روداده آورده اند که روز
قتل امام حسین در بیت المقدس هیچ سنگی را بر نداشتند که در زیر آن خون تازه نیافتند و بعضے گویند که دران
روز خون از آسمان بارید قبر ایشان در کربلاست و در مناقب الاولیا مسطورست که حضرت امام حسین
رضی الله عنه سبط دوم حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بود و خلیفهٔ دوم حضرت علی مرتضی صاحب تقاضا

وجامع کمالات اجتبا سلسلۂ چشتیہ مخصوص باوست وسلسلۂ قادریہ ہم بواسطہ حضرت امام علی رضا متوسل باوست
وحضرت امام در پنجم شعبان سنہ اربع متولد شدہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ روایت نمودہ اند کہ روزے پیغمبر صلی اللہ علیہ
وسلم بخانۂ ما قدوم فرمود قدحے شیر وخربزہ حاضر بود ما ہمہ با آنحضرت خوردیم آب وضو طلبید وضو کنانیدم
متصل قبلہ بدعا مشغول گشت کہ اثر گریہ بزمین رسید پرسیدن نتوانستم حسن می نگریست فرمود اے فرزند
مرا می نگری گفت یا جدی ترا گریان دیدم فرمود امروز بشما زیادہ تر مسرور شدم ناگاہ جبریل در رسید وگفت ہمہ
ایشان شہید شوند ودر مضاجع متفرق بگریستم ودعا بخیر وعافیت کردم۔

نقل است کہ چون یزید در ماہ رجب سنہ شصت ہجری بر تخت نشست حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ
از مدینۂ منورہ بمکۂ معظمہ نقل فرمود اہل مدینہ ومکہ وکوفہ بہ یزید بیعت نکردند اہل کوفہ نوشتند کہ اگر امام توجہ فرماید با ہمہ
بیعت کنیم قریش گفتند مکہ دار الامان وطن آبائی شماست نگذارید امام فرمود من برائے امر دین میروم واز
تقدیر نمی گذرم حاضر می شوم یا شہادت می یابم ہر کرا شہادت مطلوب باشد ہمراہ آید ہر گاہ امام وجماعت
مومنان تا کربلا رسیدند فوجہائے یزید سد راہ شدند امیر لشکر عمرو بن سعد از جانب عبید اللہ ابن زیاد کہ نائب
یزید بود ہشتم ونہم محرم جنگ کردہ دہم محرم سنہ شصت ویکم ہجری حضرت امام بسعی شمر ذی الجوشن شربت شہادت
چشیدند وکافۂ مومنان نیز شربت شہادت چشیدند یزیدیان سر امام را بریدہ وعیال واطفال را مع حضرت
امام زین العابدین رضی اللہ عنہ قید کردہ پیش یزید بدمشق بردند ودر وقت ملاقات یزید امام زین العابدین گفت

ماذا تقولوان اذ قال النبی لکم وماذا قتلتم وانتم اٰخر الامم

بعد از چند روز محبوسان را گذاشتند کہ بمدینۂ منورہ واپس آمدند حضرت امام شش پسر داشت امام زین العابدین
وعلی اکبر۔ وعلی اصغر۔ وعبد اللہ وعلی اوسط۔ ومحمد جعفر۔ ودو دختر گذاشت سکینہ وزینب رضوان اللہ علیہم اجمعین

سلسلۂ علیہ چشتیہ

بدانکہ حضرت سید خضر رومی قلندر را اجازت این سلسلہ از حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی
رحمۃ اللہ علیہ رسید چونکہ ذکر پیران این سلسلہ تا حضرت سید صاحب موصوف در سلسلۂ عالیہ قلندریہ

گذشتہ لہذا بزرگانے کہ بعد حضرت سید صاحب بودہ اند مذکور می شوند۔

ذکر سلطان الطریقۃ برہان الشریعۃ الذی قتل بمحبت الجبار القوی قطب الملۃ والدین بختیار الاوشی

نام ایشان بختیار بن احمد بن موسی ست مولد و منشاء ایشان از اوش فرغانہ است و آن قصبہ ایست از توابع اندجان و کاکی ازان جہت گویند کہ خواجہ را بقالے بود ہمسایہ در اوائل از و وام کردے و او را گفتے کہ وام تو چون سی صد درم شود زیادہ ازان ندہی چون فتوح رسیدی ہم ازان ادا کردی بعدہ با خود جزم کرد کہ بعد ازین وام نکنم بعدہ از فضل خدائے عزوجل یک قرص زیر مصلائے او پیدا شدے کہ ہمہ خانہ را بسندہ بودی بقال دانست مگر خدمت شیخ از من ناخوش ست کہ وام نمی ستاند بخواہ خود را بجہت تفحص حال بر حرم شیخ فرستاد حرم شیخ حال بوی کشف کرد بعد ازان کاک پیدا نشد از شیخ نظام الدین اولیاء نقل ست کہ می فرمود کہ شیخ معین الدین تا پانصد درم شیخ قطب الدین را اذن کردہ بود کہ قرض کند چون کار بکمال رسید ازان نیز دست برداشت و شیخ محمد نور بخش در سلسلۃ الذہب ذکر او چنین کردہ ست بختیار الاوشی کان من اولیاء السالکین المرتاضین بالخلوۃ والعزلۃ وقلۃ الطعام وقلۃ المنام وقلۃ الکلام والذکر باللہ وام فی الاربعینیات ولہ فی احوال الباطن شان کبیر، وی خلیفہ بزرگ خواجہ معین الدین چشتی ست از اکابر اولیا و اجلۂ اصفیاست قبولے عظیم داشت و بغایت ترک و تجرید و فقر و فاقہ موصوف بود و نہایت استغراق داشت دریاد مولی و چون کسے بزیارت او آمدی زمانے بایستی تا بخود باز آمدی آنگاہ با وے مشغول شدی از حال خود یا حال آیندہ چیزی بگفتندی بعدہ گفتے مرا معذور دارید و باز بحق مشغول شدی و اگر یکے از اولاد او مرد ے او را ازان خبر نشدی مگر بعد ازان بزمانے و در سیر الاقطاب می گوید کہ اول وی را بختیار نام کردہ بودند ہمان زمان از حضرت حق سبحانہ مخاطب بخطاب قطب الدین گشت ولیکن در مرآت الاسرار می آرد کہ حضرت خواجہ بزرگ قدس سرہ او را از راہ مہربانی اکثر قطب الدین بختیار فرمودی ازان وقت وی را لقب بختیار شد و نسب وی قدس سرہ صاحب سیر الاقطاب

بحضرت امام حسین بن حضرت علی کرم اللہ وجہہ بدین طریق رسانیدہ است کہ قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین
بختیار اوشی قدس سرہ ابن سید موسی بن سید احمد اوشی بن سید کمال الدین بن سید محمد بن سید احمد بن
سید اسحق حسن بن سید معروف بن سید احمد چشتی بن سید رضی الدین بن سید حسام الدین بن سید رشید الدین
ابن سید جعفر بن امیر المومنین حضرت امام محمد تقی الجواد تا حضرت علی مرتضی شیر خدا رضی اللہ عنہم و آنحضرت در قصبہ
اوش بوقت نیم شب متولد شد دران ہنگام چندان نور ظاہر گشت کہ تمام خانہ را فرو گرفت با درش پنداشت
کہ آفتاب طلوع کردہ است باقی حال از سنابل و سیر الاقطاب و خیر المجالس و سیر الاولیا و مرآت الاسرار و اقتباس الانوار
و اسرار السالکین و سیر العارفین و شجرۃ الانوار توان جست۔

نقل است کہ در خانہ شیخ علی سجزی صحبت بود خواجہ ہم در انجا حاضر بود قوال این بیت شیخ احمد جام بر خواندہ

کشتگان خنجر تسلیم را ہر زمان از غیب جانے دیگر ست

خواجہ را این بیت در گرفت چہار شبانہ روز در تحیر ماندہ بہ شب پنجم رحلت کرد وفات حضرت خواجہ روز دوشنبہ
و نزد صاحب مرآت الاسرار شب دوشنبہ چہاردہم ماہ ربیع الاول سنہ شش صد و سی و سہ و بروایتے سی و پنج
در زمان سلطان شمس الدین التمش و عمر شریف ایشان پنجاہ سال و بقولے پنجاہ و دو سال و بروایتے ہفتاد و چہار
سال علی اختلاف الاقوال قبر شریف در دہلی متصل حوض شمسی ست و در مناقب الاولیا مسطور ست کہ شیخ احمد و
شیخ محمد پسران حضرت خواجہ بودند و از جملہ خلفائش مجد الدین جرجانی و شیخ ضیاء الدین رومی و شیخ حسن دیوانہ
و سید خضر رومی اند انتہی و از اعظم و اشہر خلفاے ایشان حضرت خواجہ فرید الدین گنج شکر ست نام ایشان مسعود
ابن عز الدین محمود ست سلطان واصلان حق و برہان فانیین ذات مطلق بودند در طریق تصوف شانے
بزرگ و آئے سترگ داشتند جمیع مشائخ بر کمال عشق و عرفان و محبوبیت و وجدان ایشان متفق اند و آن قدر
ریاضات شاقہ و تجرید و تفرید و فقر و شوق ایشان کہ می داشتند ہیچ یکے را ازین طائفہ میسر نشد و در کشف و کرامات
و وجد و حال و ہمت و شجاعت عدیم المثال بودند و بجمیع علوم متبحر و محبوب ترین خلفاے خواجہ قطب الدین
بختیار کاکی اند حضرت خواجہ معین الدین در باب ایشان فرمودہ بودند کہ بختیار شاہبازے عظیم را صید آوردہ
است کہ جز بہ سدرۃ المنتہی آشیانہ نگیرد این شمعے ست کہ عالم را منور سازد و ہزار عالم از شفاعت او شفاعت

خواہند یافت وفات حضرت شیخ فرید روز سہ شنبہ پنجم ماہ محرم سنہ شش صد و شصت و چار ہجری و بقولی شصت و نہ و بروایتے نود در زمان سلطان غیاث الدین بلبن رو داده مدت عمر ایشان نود و پنج سال و بقولے نود و سہ سال و قبر در قصبۂ اجودھن عرف پاک پٹن کہ از توابع ملتان ست در حجرۂ خاص واقع شد۔

ذکر بدر العارفین شمس الواصلین کاسر اصنام الغیر والغیریۃ ناصب خیام الوحدۃ والاحدیۃ مہبط تجلیات الشہود محور کرۃ الوجود قطب الاقطاب معین الحق والدین حسن ابن السید غیاث الدین حسن الحسینی الرضوی السجزی

مولد و اصل ایشان سجستان ست و نشو و نما در دیار خراسان سجزی بفتح السین وکسرہا و سکون الجیم و زائے معجمہ حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی در انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ می فرماید کہ نسبت بسیستان سیستانی را بزبان عربی سجستانی و سجزی گویند و این تعریب ست و تقلید کرده اند شاہ صاحب مجد و ابن خلکان و ابن ماکولا را و آنہا تقلید کرده اند جوہری را و ہمچنین ست در معجم البلدان و فی جامع الاصول منسوب الی السجز اسم لسجستان و منہ ابو داؤد السجستانی صاحب السنن و ابو سعید عثمان بن سعد الدارمی و ابن حبان و عبد الاول و جماعۂ از حفاظ ائمہ کما فی القاموس و الصراح و در شرح فخر الحسن ست کہ قال الشیخ عبد العزیز الدہلوی فی بستان المحدثین فی ترجمۃ ابو داؤد و وقع لابن خلکان مع کمال علمہ بالتاریخ و تصحیح الانساب فی ہذہ النسبۃ غلط قال النسبۃ الی سجستان او سجستانیۃ قریۃ من قری البصرۃ قال الشیخ تاج الدین السبکی بعد نقل ہذہ العبارۃ و ہذا وہم و الصواب انہ نسبۃ الی الاقلیم المعروف ببلاد الہند انتہی و لفظ السبکی من سجستان الاقلیم المعروف ببلاد الہند و ہم ابن خلکان فقال سجستان قریۃ من قری البصرۃ قلت ہذا عجیب منہما فان عبارۃ ابن خلکان فیما رأیت من غیر واحد من النسخۃ الصحیحۃ تکثر و ہو ان ہذہ نسبۃ الی سجستان الاقلیم المشہور و قیل بل نسبۃ الی سجستان و سجستانیۃ قریۃ من قری البصرۃ واللہ اعلم و نیز شاہ صاحب می فرمایند کہ آن منسوب ست بسجستان خلاف قیاس انتہی و فی تہذیب الاسماء

ویقال لابی داود السجستانی و سنجزی و سجزی سجستان انتهی و در مشترک یاقوت حموی ست که سجستان بکسر سین مهمله و جیم و سکون سین ثانیه بعد ازان تاے مثناة فوقانیه والف و نون شهریست در میان خراسان و مکران و سند و کرمان انتهی و ابن حوقل تفصیل این شهر به بیان حدود نوشته است و در لباب ست که نسبت بسجستان سجزی بکسر سین مهمله و سکون جیم و زاے معجمه بر خلاف قیاس ست و سجستانی نیز نسبت آمده انتهی حضرت ایشان مرید حضرت خواجه عثمان هارونی اند و در هندوستان سر حلقه چشتیان ولادت باسعادت وی بقصبه سجز در سال پانصد و سی و هفت و بقولے شش صد و سی و در خراسان نشو و نما یافته ایشان از سادات صحیح النسب اند که بدوازده واسطه بامیر المومنین علی مرتضی میرسند حال تفصیلی حضرت ایشان از ملافیظ چشتیه عموماً و کتاب انیس الارواح ملفوظ حضرت خواجه عثمان هارونی که حضرت خواجه در بست و هشت مجلس جمع کرده اند و تحفة الراغبین خصوصاً باید دریافت مدت عمر نود و هفت سال و بقولے یک صد و هفت سال وفات روز دوشنبه ششم رجب در سنه شش صد و سی و دو و بروایتے روز دوشنبه ششم رجب سنه شش صد و بست و هفت بقول صاحب کلمات الصادقین و نزد بعضے سی و سه و بروایتے سوم ذی الحجه سال مذکور در زمان سلطان شمس الدین التمش واقع شده قول اول اصح ست و عرس ایشان در دیار هندوستان در ششم رجب می کنند و از آفتاب ملک هند تاریخ وفات وی بر می آید و قبر در دار الاسلام اجمیر شریف بحجره خاص بوده و اجمیر شهریست پر فیض و پر نور متصل شهر تالابی ست عظیم و نام آن ساگر تالاب شده و وجه تسمیه اجمیر آنکه آجارام راجه بود از راجهاے هندوی تا حد غزنین ملک داشت و نیز آجا آفتاب را گویند و میر بزبان هند کوه را گویند و در تاریخ نامهاے هنود نوشته اند که اول دیوارے که بر سر کوه در هندوستان بنیاد نهاده اند همین دیوارهاست که بالاے کوه اجمیر ست و اول حوضے که بر روے زمین در ملک هند کافته پهکر است از اجمیر چهار کروه که هنود آن را می پرستند و در هر سالے مشتی له و زوقت تحویل عقرب جمع می شوند و غسل می کنند و آنها که از ایشان قائل قیامت اند می گویند که قیامت از همین حوض شروع خواهد شد و آن راجه آجا نام از همه هنود که این ملک را داشتند بیشتر بوده و پتهورا پسترین آنها بود که سلطان معز الدین سام بمدد باطن خواجه آن ملک ازو گرفت و شهر ناگور آباد کرده پتهورا است۔

ذکر امام الهمام قدوة الاولیاء العظام مقتدای اهل العرفان حجة الحق علی الخلق قطب الارشاد الشیخ عثمان الهارونی

در خیر المجالس حضرت حمید قلندر صاحب نصیر الدین چراغ دهلی می نویسد که این کلمه هرونی ست منسوب بهرون
قریه بود مسکن شیخ و در ملفوظ حضرت خواجه است که قصبه هارون در نواحی نیشاپور در ملک خراسان ست حضرت
شاه ولی الله محدث دهلوی در انتباه می فرمایند که ظاهر نزدیک فقیر آنست که نام وطن حضرت خواجه عثمان هروا
ست و هارونی نسبت باوست بخلاف قیاس والله اعلم ایشان مرید حاجی شریف زندنی اند قطب وقت
و یگانهٔ عصر بودند و بصحبت بسیاری از اکابر و بزرگان رسیده اند و از حضرت خواجه معین الدین چشتی منقول ست
که روزے شیخ عثمان در ایام سیاحت بجائے رسیدند که مسکن مغان بود آنجا آتشکده بود که روزے بیست انبار
هیزم در انجا می انداختند و آتش آن هرگز نمی مرد ازین معنی پرسیدند که پرستیدن این آتش چه فائده دارد چرا خدائی را
نمی پرستید که آتش مخلوق اوست جواب دادند که در کیش ما آتش را بسیار بزرگ داشتند شیخ فرمودند که توانی دست و پای
خود را در آتش اندازی جواب داد که خاصیت آن سوختن ست کرا قدرت باشد که نزدیک آن تواند رفت حضرت
شیخ طفلے که در کنار مغ بود گرفتند و بسم الله الرحمن الرحیم قلنا یا نار الخ گفته در آتش انداخت و چار ساعت
دران مانده بر آمد هیچ آسیبے برو نرسیده بود از مشاهدهٔ این کرامت جمیع مغان بر قدم شیخ سر نهادند و همه بشرف
اسلام مشرف شدند و آن پدر مع پسر از جملهٔ اولیائے روزگار شدند از حضرت خواجه خواجگان نیز منقول ست
می فرمودند که وقتے همراه پیر دستگیر خود خواجه عثمان هارونی در سفر بودم روزے بکنار دجله رسیدیم که دران وقت کشتی
حاضر نبود حضرت پیر فرمود چشم پیش کن فرمان بجا آوردم باز فرمود چشم بکشا کشادم خود را و خواجه خود را بکنار
آن سوے دیدم زمین بوس نمودم و هم خواجه معین الدین فرمودند که حضرت خواجه عثمان می فرمودند که حق تعالی
را دوستان اند که اگر یک ساعت در دنیا ازو محجوب مانند نابود گردند و نیز فرمودند که در هر که این سه خصلت بود
او دوست حق ست سخاوت چون سخاوت دریا و شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع زمین
وفات ایشان شانزدهم ماه شوال و بروایتے پنجم ماه مذکور و قبر مبارک در مکه معظمه است در مناقب الاولیاست تاریخ وفات

و ہفتدہم ماہ شوال سنہ شش صد و ہفدہ ہجری بودہ و مزار در جنت المعلی ست نود و یک سال عمر داشت۔

ذکر برہان الاولیا حجۃ الاصفیا طائف کعبۃ الصفا زائر روضۃ المصطفیٰ منزہ عن النقائص الدنیا الدنی حضرت حاجی شریف زندنی رح

در طبقات سبکی ست کہ حاجی بلغت عجم منسوب ست بسوے کسے کہ حج کردہ است و زندنی بدو نون مشہور ست و در سمط المجید زندنی بغیر نون ست و فی القاموس آن بلدہ ایست بہ بخارا و منہ ثوب زندیجی و جبل بنجد و زندنہ بلدہ اخری بہ بخارا و زندنہ بلدہ بالروم انتہی حضرت ایشان خلیفہ اعظم خواجہ مودود چشتی اند چہل سال در گمنامی و تحیر در صحرا گذران نمودند اکثر اوقات برگ درختان می خوردند و از مخالطت خلق تنفر داشتند و چون فاقہ شدی صد رکعت نماز شکرانہ ادا کردے و گفتے کہ فقر و فاقہ طریقۂ انبیا و اولیا ست بیچارہ حاجی را کہ آن عنایت شود در خود چگونہ گنجید و شکرانہ بیچارہ چرا نہ نماید تا این خرقہ ایشان کہ پوشیدہ است فردا میان درویشان شرمندہ نگردد و حشر بمیان ایشان یابد شخصے سلطان سنجر را بخواب دید پرسید کہ خداے تعالی با تو چہ کرد گفت و لا الفر شتگان عذاب حکم کرد کہ مرا بدوزخ برند درین اثنا حکم رسید کہ فلان روز در جامع دمشق سعادت ملازمت حاجی شریف زندنی دریافتہ بود از برکت آن بیامرزیدم وفات وی سوم رجب و بروایتے دہم سنہ شش صد و دوازدہ ہجری واقع شدہ و مدت عمر شریف یک صد و بست سال بود و قبر شریف در زندنہ است و در سفینۃ الاولیا ست کہ خواجہ حاجی شریف مرید خواجہ مودود اند وفات ایشان در ششم رجب و در سیر الاقطاب ست کہ مرقد منورہ آنحضرت در شہر قنوج بر کنارہ دریا متصل شہر جانب شمال واقع ست اگرچہ تشریف آوردن ایشان در ہندوستان و دریں جا حلت فرمودن اصلاً و مطلقاً از ہیچ کتب سیر و مشائخ ثابت نیست لیکن اندران شہر و بزرگان شہرت تمام دارند بسبب توافق اسمی صاحب سیر الاقطاب غالباً شبہتے برداشتہ کذا فی اقتباس الانوار۔

ذکر اسوۃ اہل الکشف و الشہود قدوۃ ارباب العرفان و الوجود حضرت خواجہ مودود چشتی رح

منسوب بچشت بکسر الجیم المعجمۃ و سکون الشین المعجمۃ و فی آخرہ تا المثناۃ الفوقانیۃ کذا فی حاشیۃ النفحات

ملا عبد الغفور اللاری علیہ رحمۃ اللہ الباری وآنچہ در اشتباہ است کہ مشہور بر السنۂ عوام بکسر جیم ست وضبط کردہ ملا عبد الغفور لاری بفتح کاتب الحروف گوید کہ این در نسخہ منسوخ است وچشت دو اند یکی بلدہ ایست از بلاد خراسان بناحیۂ ہرات ودرین زمان او را الوشا قلعہ می گویند شہریست بر درۂ کوہ دو منزل ست از ہرات ودیگر قریہ ایست ما بین اچہ وملتان در ہندوستان حضرت ایشان در سن ہفت سالگی قرآن مجید حفظ نمودہ وبا فقیران ومسکینان ہم صحبت بودہ جامۂ نو ہرگز نپوشیدی وی را کشف قلوب وکشف قبور وکشف ارواح بسیار حاضر الوقت بود کسی کہ بخدمتش آمدی احوال دلش یک یک بزبان می آورد وبر قبرے کہ می گذشت حالتش بیان می فرمود چون بسن بست وشش سالگی رسیدند والد ماجد ایشان خواجہ ابو یوسف چشتی وفات فرمودند بموجب وصیت پدر قائم مقام پدر گشتند در علم ظاہر وباطن بے نظیر وقت بودند وجملہ مشائخ آن زمانہ حلقہ بگوش وی بودند لقب شریف وی قطب الدین ست وفاتش در غرۂ ماہ رجب سنہ پانصد وبست وہفت ہجری در زمانہ سلطان معز الدین سنجر می واقع شدہ بچشت در جوار آبائے کرام خود آسودہ اند مدت عمر شریف نود وہفت سال بود۔

ذکر شمع انجمن اسرار پروانۂ روی لدا مستغرق بر صدای کن فیکون معدود در زمرۂ انی اعلم ما لا تعلمون خواجہ ناصر الدین ابو یوسف چشتی ابن محمد سمعان

خواہر زادہ ومرید وتربیت یافتۂ خواجہ محمد بن خواجہ احمد چشتی اند گویند کہ خواجہ محمد ہمشیرہ داشتند کہ سن او بچہل سال رسیدہ بود وبجہت خدمت برادر ارادۂ تزوج نداشتند وبطاعت وعبادت حق مصروف بودند شبے خواجہ محمد بزرگوار خود خواجہ ابو احمد را بخواب دیدند کہ فرمود در ولایت شام فلان مردیست محمد سمعان نام تحصیل علوم کردہ وصالح ست خواہر خود را با وعقد کن خواجہ او را طلب داشتہ ہمشیرہ را با وعقد کرد خواجہ یوسف در چشت از ایشان متولد شدند کرامات ظاہر وکمالات باہر داشت وعلم اکمل وعمل افضل در ذات بابرکاتش آفریدگار آفریدہ خرقۂ فقر وارادت از خال خود حجۃ المشائخ حضرت شیخ ابو محمد چشتی پوشیدہ در آخر عمر سکر وحیرت حال غلبہ کردہ بود وگاہ بودی کہ خادم آب وضو بر دست ایشان ریختی ایشان در اثنائے وضو غائب می شدند وساعتے دران غیبت می ماندند وباز حاضر می شدند ووضو را باتمام میرسانیدند وفات ایشان چارم ربیع الآخر

و بقولے سوم ماہ رجب سنہ چار صد و پنجاہ و نہ ہجری رو دادہ و مدت عمر ایشان ہشتاد و چار سال بودہ و قبر ایشان در چشت ست۔

ذکر مطلق از زبان در وصل دوست مدام خرم و شادان زبدة الواصلین وعمدة الکاملین گوہر کان حق و راستی شیخ ابو محمد چشتی رح

ایشان خرقۂ خلافت از دست پدر خود خواجہ ابو احمد چشتی دارند در ہمہ اطوار شائستہ و بانواع کرامات و صفات آراستہ ولی مادرزاد بودند شانے عظیم و رتبۂ بلند داشتند لقب ایشان ناصح الدین ست در سیر الاولیا ست کہ مادر صالحۂ آنحضرت گفت وقتیکہ خواجۂ ابو محمد چار ماہہ در شکم من بود صدائے کلمۂ طیب بگوشم افتادی با پدرش گفتم فرمود بشارت باد ترا کہ فرزند سعادتمند و ولی از بطن تو بوجود خواہد آمد روزے پدرش نشستہ بود روبسوے حمل نمود و گفت السلام علیک یا ولی اللہ و علیک آوازے آمد از شکم کہ کسی مفہوم نکرد مادر ایشان گفت معلوم نیست کہ در شکم دختر است یا پسر و تو ہمچنین میفرمائی حضرت خواجہ فرمود کہ اللہ جل شانہ بمن بشارت دادہ است و در لوح محفوظ نیز خواندہ ام کہ مرا فرزندے ولی مادرزاد خواہد آمد گویند کہ در غزوۂ سومنات ہمراہ محمود سبکتگین بودند و بہ برکت قدم مبارک ایشان سومنات فتح گشت ولادت ایشان در شب عاشورہ بود و عمر شریف ایشان ہفتاد سال و وفات در سنہ چار صد و بست و یک ہجری بتاریخ چارم ربیع الثانی و بقولے غرۂ رجب سنہ چار صد و یازدہ ہجری و بقولے چاردہم ربیع الاول و مزار شریف در چشت و قصۂ رفتن ایشان در سومنات در نفحات مسطور ست۔

ذکر سراج الاتقیا تاج الاصفیا لسان الغیب مقبول حضرت الاحد خواجہ ابو احمد چشتی رح

حضرت ایشان بانواع حالات و کمالات آراستہ و در فنائے احدیت گم گشتہ و ہیچ سرے از اسرار حق بیرون ندادہ و خرقۂ فقر و ارادت از دست حضرت خواجہ ابو اسحق پوشیدہ در سیر الاقطاب می نویسد کہ خواجہ ابو احمد کہ ملقب بہ قدوة الدین ست پسر سلطان فرسنافہ بکسر فاء و را و سکون سین حملہ و نون مفتوحہ و فا

درلغت بمعنی نوروز از شرفاے چشت و امیران ولایت بوده ی قدس سره صحیح النسب از سادات حسنی ست و نسبا و بحسن مثنی رضہ میرسد۔

منقول ست که روزے آنحضرت بدجله رسید و هفتاد و نه نفر همراه داشت کشتی موجود نبود فرمود که بیائید هر همه حلقه گیریم و ذکر گوئیم پس همچنان کردند و سلامت از دجله برگذشتند چنانکه پای کسے هم تر نشد دران وقت بست و چار تن کافران هم حاضر بودند همه مسلمان شدند و همچنان از آب آنها نیز درگذشتند و در اندک ایام شیخ کامل شدند

نقل ست که آنحضرت سی سال خواب نکرده هم سی سال وضوئش جز بوضو نشکست و گاہے آب سیر نخورد چون سه و چهار فاقه شدی بکسے اظهار نکردے و شکرانه نمودے و بعد هفت روز بطعام افطار کردے مدت عمر شریف وی نود و پنج سال بود در زمان خلافت معتصم بالله که خلیفه هشتم از خلفاے عباسیه ست بتاریخ سوم ماه جمادی الثانی سنه دو صد و شصت هجری و بقولے ششم ماه رمضان المبارک سنه مذکوره متولد شده و در زمان خلافت ابوبکر عبدالکریم بن مطیع که بست و چارمی خلیفه بود از خلفاے بنی عباس در یکم جمادی الاخری و بقولے دهم سال سه صد و پنجاه و پنج هجری وفات فرموده مزار مبارک در قصبه چشت که سی کروه از هرات ست واقع ست

ذکر ملک المشایخ بالاتفاق استاد ائمة الآفاق مقتدای الوقت بالاستحقاق حضرت خواجه ابو اسحٰق الشامی العکی

منسوب به عک بفتح و تشدید کاف نام مردی ست که او را عک بن عدنان ثباے مثلثه بن عبدالله بن ازد شاید این نسبت بسوی همین کس ست و اما آنچه که صاحب صحاح عک بن عدنان برادر معد بنون پنداشته آن خطا ست و شهرے در شام و نسبت شیخ بسوے همین شهر بود ه ایشان از کبار مشائخ زمان و رؤسای اولیاے دوران خود بودند و در کشف و کرامات آیتے از آیات الله بودند با رجال الغیب صحبت می داشتند و لقب شریفش شریف الدین ست و خرقه فقر و ارادت از دست حضرت خواجه ممشاد علو دینوری پوشیدند و در لطائف اشرفی ست که وے بموجب امر الهی بنیت بیعت از ملک شام در بغداد بخدمت حضرت خواجه ممشاد رسیده مرید شد حضرت خواجه پرسید که چه نام داری گفت ابو اسحٰق شامی خواجه فرمود که از امروز ترا ابو اسحٰق چشتی خوانند

کہ خلائق چشت از تو ہدایت یابند و ہر کہ بتو پیوند ارادت نماید او را نیز تا قیام قیامت چشتی خوانند پس از تربیت
ابواسحق چشتی را خرقۂ ارادت پوشانیدہ بچشت فرستاد از ان روز خواجگان چشت پیدا شدند۔
منقول ست کہ چون آنحضرت روی اہل دنیا دیدی فرمودی اتوب من کل المعاصی الحفظی و **نیز**
منقول ست کہ آنحضرت ہرگاہ خواستے کہ جائے سفر کند در طرفۃ العین بدانجا رسیدی ہر چند کہ آن مقام دور تر
بودی زود تر رفتی وفات وی در چہاردہم ماہ ربیع الثانی سنہ ششصد و چہل و سہ ہجری ست بقول صاحب خزینۃ الاصفیا
و مرقد منورۂ او در عکہ بفتح عین و کاف مشددہ کہ بلدہ ایست از بلاد شام گویند کہ از ہنگام رحلت ہر شب چراغی بزرگ
از غیب بسر مزارش تا دم صبح روشن می ماند و از ہیچ باد و غبار و ابر و باران آسیبے بدو نمی رسد آری سے

اگر گیتی سراسر باد گیرد ۔۔۔ چراغ مقبلان ہرگز نمیرد

ذکر شمس الفقرا بدر العرفا ماحی رسوم البشری حضرت خواجہ ممشاد علو دینوری

علو بضمتین و تشدید واو چنانکہ مذکور ست در خیر المجالس پس آنچہ در انتباہ ست کہ او بکسر و سکون پس آن دینوری
دیگر ست چنانکہ مجد و ابن خلکان گفتہ اند و ابن اثیر بکسر دال مہملہ نوشتہ و سمعانی گوید بفتح دال و این صحیح نیست قالہ
ابن خلکان و در ملفوظ حضرت شاہ عبد العزیز محدث دہلوی مرقوم ست کہ در سوال تحقیق ہمین لفظ شاہ صاحب
ارشاد فرمودہ اند کہ علو دینوری بکسر عین و سکون لام و وقف واو و بفتح دال مہملہ و سکون یا بمعنی بزرگ در عرب
اکثر می گویند و ہر کرا بزرگ می انگارند بہمین القاب آواز می دہند انتہی بالجملہ دینور شہریست از شہرہای جبل
قریب از ہمدان و در بغداد نشو و نما یافتہ و اسم شریف او خواجہ علو است و لقب وی کریم الدین از بزرگان مشائخ
عراق اند و در علم ظاہری و باطنی و کرامات یگانۂ آفاق و خرقۂ فقر و ارادت از دست خواجہ ہبیرہ بصری پوشیدند
ایشان سی سال در مجاہدہ و ریاضت بسر بردند و بعد از ہفت روز افطار کردی چنانچہ بجہت دفع خشکی دہن
اندکے آب خوردی و بیک خرما قناعت کردی و این کاتب الحروف از اکثر کتب تواریخ چنان معلوم کردہ کہ حضرت
علو دینوری ہمان ممشاد دینوری ست و از پیران خود نیز چنین استماع دارد لیکن صاحب مرآۃ الاسرار
علو دینوری را جدا پیر حضرت خواجہ ابواسحق شامی نوشتہ و ممشاد دینوری را بزرگے دیگر قرار دادہ و نزد فقیر

روایت صاحب مرآۃ الاسرار خالی از ضعف نیست واللہ علم بحقیقۃ الحال۔
منقول ست کہ شخصے از آنحضرت پرسید کہ دل خود را چون می بینی گفت سی سال ست کہ دل خود گم کردہ ام از انچہ جملہ صدیقان درین حالت دل خود گم کردہ و نیافتہ اند من چگونہ یابم و ہم گفت کہ اللہ تعالی عارف را آئینہ دادہ ست در سر کہ ہر گاہ دران نگرد خدا ببیند و نیز گفتہ کہ چہل سال ست کہ بہشت را با ہر چہ کہ در وست بر من عرضہ می کنند گوشۂ چشم بعاریت بدو ندادہ ام وفات ایشان در چہار دہم ماہ محرم الحرام سنہ دو صد نود و نہ ہجری و قعتہ

ذکر سلیمان ملک لایزالی سر حلقۂ شاہدان لا ابالی فائز بکمالات الفقر فخری خواجہ ہبیرۃ البصری رح

ہُبیرہ بر وزن فعیلہ بضم ہا و فتح باے موحدہ و سکون تحتیہ و فتح راے مہملہ ست حضرت ایشان پیشواے علما و اولیاے وقت بودند و در معرفت میان مشائخ کبار معروف و مشہور درجات رفیع و مقامات عالی داشتند و خرقۂ فقر و ارادت از دست حضرت خواجہ حذیفہ مرعشی پوشیدہ بودند ایشان را ریاضات شاقہ و کرامات عالیہ بسیار بودہ ست در تربیت مریدان دستے قوی و قبولیتے تمام داشتند و از بس کہ در محافظت اسرار امین بود ملقب بامین الدین گشتند و در مرآۃ الاسرار ست کہ حضرت خواجہ صاحب خانوادہ بود مریدانش خود را ہبیریان می نامیدند ایشان یک صد و بست سالہ عمر داشتند و در ہفدہ سالگی دانشمند متبحر شدند و در چند سال حفظ کلام ربانی نمودند چنانکہ روزے دو ختم قرآن کردے و ہیچگاہ وضو بیش جز بمتوضا ننشست و تا سی سال بذکر حق مشغول بود و مجاہدہ و ریاضت شاقہ می نمود۔
نقل ست کہ وقتے آنحضرت می گریست و می گفت کہ الٰہی ہبیرہ بیچارہ غریب ست اگر حساب از وے پرسی طاقت ندارد ندا آمد کہ ما حساب بر تو آسان کردیم و آمرزیدیم و ترا در بہشت در آرم پس کار ایشان بجائی رسید کہ ہر کس از روئے محبت و ارادت بخدمت بابرکت او رسید بنعمت بنہایت مشرف شدہ و بتوجہ باطن ہر چہ خواست میسر شد در سیر الاقطاب می آرد کہ آنحضرت بعد پنج و شش روز افطار می کرد و چندان میگریست کہ مردم گمان می بردند کہ مبادا ہلاک شود تا کہ بعضے اوقات خون از چشم مبارکش می چکید وفات ایشان ہفتم

ماه شوال سنه دو صد و هشتاد و هفت و بروایتے سیزدهم ماه شوال و مدت عمر یک صد و بست سال و بروایتے صد و سی سال بود و قبر شریف در بصره است۔

ذکر قمری شاخسار احدیت بلبل مرغزار صمدیت سرمست جام پاک مرعشی حضرت خواجه حذیفه مرعشی رح

ایشان از کبار مشائخ روزگار و پیشوائے صاحب اسرار بودند و در زهد و ورع و ترک و تجرید بے نظیر وقت و در علم سلوک تصانیف بسیار دارند و زن نمی داشتند و بعد از سه چهار روز گاہے بعد از پنج و شش روز افطار می کردند و دران وقت هم زیاده از سه لقمه تناول نمی فرمودند و می فرمودند که غذائے درویش ذکر ست و هر درویش که شکم پر کرده بخورد خام ست و عبد البطن و خودنما و خودپرست اگرچه او را معتقد اخوانند لیکن از صحبت او باید گریخت لقب ایشان سدید الدین ست خرقهٔ فقر و ارادت از سلطان ابراهیم بن ادهم پوشیده و هر نعمتے و امانتے که خواجه ابراهیم از حضرت خضر و امام محمد باقر و خواجه فضیل بن عیاض یافته بود در آخر حیات تمامی بوی داده خلیفه و جانشین خود گردانید و از وی تا حال همان امانت بطریق سلک صحیح در سلسلهٔ چشتیه معمول ست و سبب ارادت او بخواجه ابراهیم در کتب معتبره چنان ست که روزے خضر پیش وے آمد و گفت که اگر ترا رهبری باید صحبت ابراهیم بن ادهم اختیار کن این سخن در درویش مؤثر آمد پیش خواجه ابراهیم آمد سر بر زمین نهاد حضرت خواجه تواضع بسیار کرد و برخاست و در کنار گرفت و فرمود که خاطر جمع دار بعد چندروزه کار تو می کشاید پس خواجه حذیفه مرید شده گوشه گرفت و بجد اشتغول شد حضرت ایشان در سن شانزده سال عالم علم لدنی گشتند و شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت مرتب ساخته و همیشه پلاس پوشیدی و خلوت گزیدی و دائم البکا بود تا خلائق می پرسید یا خواجه گریهٔ دائمی چیست فرمود از ان ست که نمی دانم که در کدام فرقه ام فریق فی الجنة و فریق فی السعیر فرموده است شخصے گفت چون این نمیدانی که در کدام فرقه هستی پس بعبث چرا می کنی حضرت خواجه نعره زده بیهوش گردید چون بهوش آمد هاتف آواز داد چنانکه همه حاضران شنیدند که ای حذیفه من ترا دوست دارم و برگزیده ام و برابر حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وسلم در بهشت آرم

دران مجلس سہ صد کس از کفار اسلام قبول کردند۔

نقل ست کہ قریب ہفتاد سال از سجادہ پائے مبارک آنحضرت بر نجاستہ بود و حاجیان ہر سال آمدی گفتند کہ حضرت خواجہ را در بیت اللہ و بیت المقدس دیدہ ام و حضرت خواجہ در سفر و حضر ہمیشہ باسلطان ابراہیم می بودند و جمیع مشائخ وقت را دیدہ بودند کرامات و خوارق ایشان بسیار اند امام عبد اللہ یافعی در روضۃ الریاحین اکثر حکایات احوال و کمالات ایشان ذکر کردہ اند وفات ایشان چاردہم شوال و بقولے بست و چارم سنہ دو صد و پنجاہ و دو ہجری ست و بقولے سنہ دو صد و ہفتاد و شش و مرعش بفتح میم و سکون را و فتح عین موضعی است از نواحی دمشق و در انتباہ ست کہ بکسر شین شہریست از توابع شام۔

ذکر سلطان التارکین برہان الواصلین حضرت خواجہ ابراہیم بن ادہم بن سلیمان بن منصور رح

کنیت ایشان ابی اسحق ست کما فی النفحات و فی التہذیب و مختصراتہ ادہم بن منصور بن یزید بن جابر و قال الحافظ ابو عبد اللہ بن مندہ جابر بن ثعلبہ بن سعد بن حلام بن غزیۃ بن اسامہ بن ربیعہ بن ضبیعہ بن عجل بن لجیم نسبہ ابراہیم بن یعقوب عن محمد بن کناستہ از ابنائے ملوک بلخ اند خرقہ خلافت از دست فضیل بن عیاض یافتہ و آنچہ کہ بر زبان عوام مشہور ست کہ ایشان از اولاد حضرت عمر فاروقؓ اند این امرے غیر معقول ست اصلی ندارد و سبب ترک و سلطنت را طرق بسیار اند در تذکرۃ الاولیا و نفحات و لطائف اشرفی باختلاف مذکور اند ہر کہ خواہد آنجا بنگرد بخیال طوالت اینجا نوشتہ نشدند بالجملہ حضرت ابراہیم در آخر از نظر مردمان پنہان شدند معلوم نیست کہ قبر ایشان کجاست بعضے در بغداد بہ پہلوے امام احمد بن حنبل رح گویند و بعضے در شام آنجا کہ قبر لوط پیغمبرؑ ست و در نفحات گوید کہ وفاتش در شام در سنہ یک صد و شصت و یک و بروایتے دو صد و ہشتاد و بروایتے در سنہ یک صد و شصت و دو ہجری و بقولے در سنہ یک صد و شصت و شش ہجری و بروایتے غرہ ماہ شوال و نزد بعضے ششم جمادی الاولی در زمان خلافت ابو عبد اللہ محمد بن عبد اللہ و المتقی کہ خلیفہ سوم بود از بنی عباس واقع شد و بقول صاحب سیر الاقطاب بست و ششم ماہ جمادی الاولی سنہ دو صد و ہشتاد ہجری۔

ذکر حجة اہل زمانہ فیما قالہ الائمة اوانہ قدوۃ اہل الروایة والدرایة فرد زمانہ فی العبادۃ کما ذکر الذہبی ثم السیوطی قطب دائرۃ الولایة صاحب الجود والکرم الفیاض ابی علی الفضیل بن عیاض

بکسر العین کما فی جامع الاصول وغیرہ ابن مسعود بن بشر وفی ثقات ابن حبان عیاض بن منصور التمیمی ثم الیربوعی الخراسانی المروزی الکوفی ثم المکی وقد افرد مناقبہ خلق منہم ابن الجوزی فی مجلد مجوّد ویربوعی منسوب ست بہ یربوع ابن حنظلہ بن مالک ابو حی من تمیم منہم متمم بن نویرة الصحابی وکنیت ایشان ابو علی ست و ابو الفیض نیز گفتہ اند و باصل از کوفہ اند و بعضے گفتہ کہ از خراسان از ناحیہ مرو و برتحی برآنکہ تولد ایشان در سمرقند ست ونشو ونما بہ باورد آنکہ برین کہ بخاری الاصل اند و مرید و خلیفہ خواجہ عبد الواحد بن زید وفات ایشان در سوم ربیع الاول و بروایتے در ماہ محرم سنہ یک صد و ہشتاد و ہفت ہجری و مرقد او نزدیک بیت الحرام ست در جنت المعلیٰ قریب روضہ حضرت خدیجة الکبریٰ و ابن معین و ابن المدینی و ابو عبید و ابن نمیر البخاری و ابن سعد گویند کہ مات بمکة سنة سبع وثمانین زاد بعضہم فی اول المحرم وحکایت ست از ہشام بن عمار کہ گفت وفات یافت آنحضرت روز عاشورہ کذا فی تہذیب الکمال و در طبقات شعرانی ست کہ در حرم شریف در ماہ محرم وفات یافت و دفن کردہ شد بہ پہلوی ابن عیینہ و در ترجمہ ابن عیینہ ست کہ دفن کردہ شد در باب معلیٰ بہ پہلوی ابو فضیل بن عیاض و ابو القاسم قشیری و یافعی اند غرضکہ بودن وفات ایشان در محرم بجا کتب حتی کہ در طبقات ہروی مسطور ست و ہمچنین ست در سیر الاولیا و نفحات این قدر کفایت دارد زیادہ اگر حال ایشان خواہی در کتب سیر و ملا فیظ نظر کن۔

ذکر الفائز بمکاشفات توحید الوجود مصداق التحسبہم ایقاظا وہم رقود صاحب التجرید والتفرید خواجہ عبد الواحد بن زید البصری رح

حضرت ایشان از اعاظم خلفاے حضرت خواجہ حسن بصری بودہ اند و از دست حضرت خواجہ کمیل بن زیاد

نیز خرقۂ خلافت پوشیده کمالات وخوارق عادات بسیار داشت وریاضات ومجاہدات ودر ترک تجرید ذوق وشوق
وعشق در عہد خود نظیری نداشت وہمیشہ صائم می بود وبعد سہ روز افطار می کرد وزیاده از سہ لقمہ نمی خورد و
اکثر می گریست وتحصیل علوم از خدمت حضرت علی مرتضیٰؓ نموده واز حضرت امام حسنؓ نیز وہمیشہ از خلائق
متنفر بودی وباکسے نیا میختے ولیکن برائے زیارت مردان خدا از راه دور میرفتی وملاقات کردی وہر کرا
بدیدی در سلام سبقت نمودی ودینار بدست نگرفتی ومیفرمود کہ حاشا وکلا درویش دینار بدست گیرد از زدے
پیران شرمنده شود درویش تہیدست وتہی شکم وتہی کیسہ می باید واگر چنین نباشد مبتدی وکم ہمت ست
ودر جماعت درویشان نباید شمرد وقتیکہ بحضرت خواجہ حسن بصری قدس سره ارادت آورد مجرد گشت واز علائق
پیوند بگسست از جنس نقد ومتاع وعقار وضیاع انچہ داشت ہمہ را بدرویشان ایثار کرد وباز بہیچ چیز از
زمین ۱۲ عیال ۱۲
متاع دنیوی دست نیالوده ست وہفتم ماه صفر سنہ یک صد وہفتاد وہفت وبروایتے ہفتاد وشش
ہجری در بصره وفات یافت۔

ذکر رئیس التابعین امام العارفین مصدر جمیع السلاسل بانہاجہا المذکورة مظہر فیض الابدی سیدی خواجہ حسن البصریؒ

نام ایشان ابو علی الحسین بن الحسن البصری ست ایشان گوہر فروش بوده اند ازین جہت حسن لولوی نیز می گفتند
وبعضے گویند کہ از غایت حسن وجمال ظاہری مخاطب بخطاب حسن لولوی گردید کنیت ایشان ابو سعید وابو محمد
است از کبار تابعین اند صد وسی کس از صحابہ دیده اند مادر ایشان از موالی ام سلمہ بود۔
نقل ست کہ از ایشان سوال کردند کہ مسلمانی چیست ومسلمانی کیست گفت مسلمانی درکتاب ومسلمانان
در گور دیگر پرسیدند کہ ای شیخ دلہائے ما خفتہ است سخن تو دران اثر نمی کند چہ کنیم فرمودند کہ کاشکے خفتہ بودی
کہ چون او را بیدار کنی وبجنبانی بیدار شود دلہائے شما مرده اند کہ ہر چند بجنبانند بیدار نشوند ولادت ایشان
در سال بست ویک ہجری قبر ایشان در بصره کہ سابق آباد بود نزدیک بصره کہ الحال آباد ست واقع شده ودر
مناقب الاولیاست کہ چون مادر ایشان بکارے مشغول می بود ایشان می گریستند حضرت ام سلمہ پستان خود

و ردہانش می نہاد و شیر نازل می شد حسن می مکید ام سلمہ دعا کرد کہ بنا بر آن امام صوفیان
گشت کرامات و مقامات بسیار و فضائل بشمار اند غیر از نصائح و پند سخن نفرمودی و در اتباع سنت بجان کوشیدی
و جذب قلوب بحدی داشت کہ اگر فاسقی یا فاجری در محفل وی حاضر شدی تائب گشتی چہارم محرم و بقولے پنجم
و بقولے غرۂ رجب سنہ یکصد و دہ و بقولے یازدہ وفات یافت قال الحافظ المزی فی ترجمۃ ابن سیرین و قال
حماد بن زید مات الحسن فی اول یوم من الرجب سنہ عشر ومائۃ و صلیت علیہ و ابن خلکان گوید کہ توفی فی البصرۃ
مستہل رجب سنہ عشر ومائۃ و کانت جنازتہ مشہودۃ و حمید الطویل گوید توفی الحسن عشیۃ الخمیس الی آخر القصۃ
و قیل توفی اربعۃ المحرم قبر شریف در بصرہ است و عمر شریف ہشتاد و نہ سال باقی حال از کتب دیگر مع ما لہ و ما علیہ
دیدنی ست و ذکر حضرت امیر المومنین علی مرتضی و حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم چون در سلسلہ قلندریہ
گذشتہ است لہذا درینجا حاجت مکرر بیان کردن نیست۔

سلسلۂ عالیہ سہروردیہ

بدانکہ حضرت شیخ قطب الدین بینا دل قلندر جونپوری را اجازت این سلسلہ از حضرت شیخ شمس الدین بڈھن
ظفرآبادی بطریق اہدا رسیدہ چنانکہ قصۂ آن بتفصیل در کتاب مستطاب اصول المقصود مسطور ست و ذکر آن حضرت
کہ تا حضرت بینا دل قلندر اند بالا گذشت الحال تذکرۂ حضرات مابعد قلندر صاحب کردہ می شود۔

ذکر شیخ الطریقۃ فی آوانہ مصدر الفیوض الالٰہیۃ فی زمانہ مظہر انوار الجلی والخفی حضرت شمس الحق والدین عرف بڈھن ظفرآبادی

ایشان خلف رشید حضرت شیخ رکن الدین ابوالفتح مسکین ابن حضرت مخدوم حاجی صدرالدین چراغ ہند
ظفرآبادی بودند ولادت ایشان در سال ہفت صد و ہفتاد و چہار ہجری ست ذات بابرکاتش مظہر انوار تجلیات
و واقف اسرار الٰہیات بود زاہد و متقی و عاشق زار العشق الٰہی روز و شب بجز تعلیم و تلقین باطنی کاری دیگر نداشت
قصۂ ولادت ایشان چنین منقول ست کہ حسب دعای حضرت مخدوم چراغ ہند جد ایشان حمل قرار یافتہ شدہ ونہ

در تولد باقی مانده بود که جدش حضرت مخدوم در حجره نشسته بابش بند فرمود چون ایشان پیدا شدند و دو سه روز
مزید گذشت و فتح الباب حجره نشد مردمان و خادمان منتشر شدند و آخر کار در حجره شکسته اندر رفتند دیدند که حضرت
مخدوم سر بسجده نهاده جان بجان آفرین سپرد کرده اند و بر طاق حجره یک پاره کاغذ یافتند که بران این مصرع نوشته
قلم خاص حضرت مخدوم بود ع طلوع شمس مغلوب چراغ ست بدینوجه نام ایشان شمس الحق والدین
نهاده شد گویند که ولی مادرزاد و طی کرده مقامات لاهوت و جبروت و ناسوت پیدا شده بودند از ششم و ز ولادت
بسال هفت صد و هفتاد و چهار هجری شملهٔ مشیخت و برگزیدگی و تاج سجادگی حضرت مخدوم چراغ هند بر سرش
نهاده شد و بخواب از حضرت مخدوم چراغ هند بیعت اویسی نموده خلافت یافت مزارش پخته اندر حریم روضه
حضرت مخدوم چراغ هند ملصق از قبر پدر خویش بجانب غرب بگنبد ثانی ست سال وفاتش بدریافت نرسید
عمرش از یک صد سال متجاوز بود۔

ذکر شرف الاسلام والمسلمین نخبة العلماء والمتصوفین
حضرت شیخ رکن الدین ابوالفتح مسکین ظفرآبادی

ایشان عالم علوم صوری و معنوی شیخ قریشی اسدی و خلف رشید حضرت مخدوم صدر الدین حاجی چراغ هند
بودند پدر بزرگوارش بمتابعت نام پیر خود موسوم نمود و در جمیع علوم عقلی و نقلی تبحر تام داشتند بعد تکمیل
علوم چندی در درس و تدریس اشتغال ورزیده بودند که یکایک دست افشاندند و بیعت ارادت بخدمت
والد ماجد خود کردند و مصلاے استقامت گسترده بمجاهدت نفس کوشیدند چندین سال بر همین منوال گذشت
آخر کار در وصول و اتصال بسر منزل معارف و حقائق شانے عظیم یافتند و مسائل فقهیه مستحضر داشتند نکات
تصوف و وحدت الوجود را بچه دبستان تحقیق انگاشتند اکثرے خوارق عادات از ایشان بظهور رسید
تا زیستند یک ساعت غفلت نورزیدند مدام با خلق بیگانه و با حق یگانه ماندند وفات ایشان بتاریخ نهم
محرم الحرام سال هفتصد و نود و شش هجری ست قبرش پخته اندر گنبد مقبره برابر حضرت مخدوم چراغ هند
پدر خود بجانب راست در ظفرآباد ست۔

ذکر قطب الاقطاب غوث الافراد ذو الفیض الابدی حضرت مخدوم شیخ صدر الدین الحاجی ظفرآبادی ملقب بہ چراغ ہند

ایشان شیخ قریشی اند نسب آبائی بحضرت خواجہ حسن البصری رحمۃ اللہ علیہ و امہاتی سلسلہ بحضرت شیخ بہاء الدین ذکریا ملتانی می پیوندد سنہ ولادت ایشان ہفت صد و پنج ہجری ست ایشان از اعاظم خلفاے برادر خال زادۂ خود حضرت شیخ رکن الدین ابو الفتح ملتانی اند صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بود و بعد حصول خرقۂ خلافت از پیر روشن ضمیر خویش بولایت ظفرآباد مامور شد در جونپور و اکثر جاہا مقام چلہ گاہ ایشان موجود ست ایشان شیر بیشۂ معرفت و یکتاز میدان طریقت بود در آخر حالت جذب و استغراق بیشتر طاری شد و بجز ہنگام ادا نماز ہیچ خبری از خویش و بیگانہ نداشت علاوہ فضائل علوم صوری و معنوی حافظ کلام الٰہی بودند ہفت بار مناسک حج را پیادہ پا ادا ساختند و ہموارہ جامۂ سیاہ می پوشیدند باین وجہ بحاجی الحرمین شہرت داشتند قصہ مطارحۂ ایشان کہ با مخدوم اشرف جہانگیر سمنانی واقع شدہ مشہور ست وفات بتاریخ ہشتم ماہ ذی القعدہ سال ہفت صد و ہفتاد و چار ہجری و بقولے ہفت صد و نود ہجری ست اما القول صاحب خزینۃ الاصفیا در سال ہفتصد و ہفتاد و چار ہجری ست مزارش در ظفرآباد بمحلہ شیخوارہ اندر حریم پختہ واقع ست صاحب گنج خاک می نویسد کہ مزارش امروز حاجت روائے خلائق آن دیارست بروز عید قربان خلائق بر مرقدش جمع آمدہ گرد روضۂ او می گردند و از غایت اعتقاد ارکان حج بجامی آرند رحمۃ اللہ علیہ انتہی۔

ذکر شیخ المشائخ قدوۃ ارباب الطریق زبدۃ اصحاب التحقیق حضرت شیخ رکن الدین رکن عالم ابو الفتح السہروردی الملتانی

کنیت ایشان ابو الفتح و لقب فضل اللہ خلف و خلیفہ و مرید رشید پدر خویش شیخ صدر الدین محمد بن شیخ بہاء الدین ذکریا ملتانی اند پنجاہ و دو سال بر سجادۂ پدر و جد نشستہ بارشاد طالبان قیام داشتند صاحب علوم ظاہر و باطن و کشف و کرامات بودند۔

نقل ست کہ روزے حضرت شیخ بہاء الدین ذکریا ملتانی بر چارپائی تکیہ زدہ نشستہ دستار مبارک بر پایۂ
پلنگ نہادہ بود و شیخ صدرالدین بر نشیب فرش بدو زانوے ادب نشستہ و شیخ رکن الدین بعمر چار سال
بازوہاے چارپائی گرفتہ می گشت و ببازی مشغول بود ناگاہ بمقتضاے عالم طفولیت دستار جد بزرگوار از
پایۂ چارپائی برداشتہ بر سر نہاد شیخ صدرالدین بوقوع این حال بانگ زد و گفت باادب باش حضرت شیخ بزرگ
فرمود کہ منعش مکن کہ حقدار دستار ست و ما این دستار بوے عطا کردیم چنانچہ آن دستار از ہمان روز در صندوق
نہادند بعد وفات پدر عالی قدر چون شیخ رکن الدین بر سجادۂ مشیخت نشست ہمان دستار بر سر نہاد
و خرقۂ عالیہ کہ بجد امجد وے از پیشگاہ شیخ الشیوخ عطا شدہ بود در بر کرد و رونق افزاے سجادۂ عالیہ گشت
ذات بابرکاتش دریاے بود از فیض آلہی ہر کس بہر حاجتے کہ بخدمت وے آمدے دامن خود پر از گوہر مراد
یافتے چنانچہ خلق او را قبلہ حاجات می گفتند در لطائف اشرفی ست کہ ولادت ایشان در یوم جمعہ سنہ
ششصد و چہل و ہفت و مدت سجادہ نشینی بعد از پدر خود پنجاہ و دو سال انتہی وفات ایشان بتاریخ نہم
جمادی الاولی و بقول بعضے شانزدہم رجب المرجب سال ہفت صد و سی و پنج روز پنجشنبہ بود و مدت
عمر ہشتاد و ہشت سال و قبر ایشان نیز در ملتان متصل قبر پدر و جد خود ست۔

ذکر فرید الدہر وحید العصر قطب الوقت حضرت شیخ صدرالدین عارف بن حضرت شیخ بہاء الدین ذکریا ملتانی

ایشان خلف رشید و خلیفہ و صاحب سجادۂ پدر خود حضرت شیخ بہاء الدین ذکریا ملتانی اند کنیت ایشان
ابوالمغانم ست جامع بودند میان علوم ظاہری و باطنی و کمالات صوری و معنوی و سخاوت و شجاعت و
حلم و خلق نیک مقتداے زمانہ بود و بہ شیخ صدرالدین عارف مشہور گشت در ملتان بخانقاہ والد بزرگوار خود
تا ہیژدہ سال بر مسند ارشاد و تربیت نشست بسیارے اولیا در سلک ارادت ایشان منسلک گردیدند بسیارے
طالبان و مریدان را بدرجۂ تکمیل رسانیدند حضرت ایشان را وصایاے مفیدہ اند کہ آنہا را یکے از مریدان ایشان
خواجہ ضیاء الدین در ملفوظات ایشان کہ کنوز الفوائد نام دارد جمع کردہ ست اکثر وصایاے ایشان را حضرت

شیخ عبدالحق محدث دہلوی در اخبار الاخیار نقل کردہ اند کرامات و خوارق ایشان بسیار اند صاحب تاریخ فرشتہ
ہم در تاریخ مذکور احوال ایشان بوضاحت نوشتہ است ولادت وی در شب جمعہ سنہ شش صد و یازدہ و عمر ہفتاد
و سہ سال وفات ایشان بتاریخ بست و سوم ذی الحجہ روز سہ شنبہ سال شش صد و ہشتاد و چار ہجری بود و در
تاریخ فرشتہ سنہ ہفت صد و ہفتاد و شش نوشتہ قبر ایشان در ملتان نزد قبر پدر بزرگوار ایشان ست۔

ذکر العارف باللہ رب العالمین حضرت شیخ الاسلام خواجہ بہاء الدین ابو محمد ذکریا ملتانی القرشی الاسدی

خلیفۂ شیخ الشیوخ شہاب الدین السہروردی ایشان از عظمائے مشائخ سہروردیہ و اکابر اولیائے ہندست
صاحب کرامات ظاہرہ و مقامات باہرہ و برکات شاملہ بود کنیت ایشان ابو محمد و ابو البرکات ست و نام پدر ایشان
وجیہ الدین بن کمال الدین علی شاہ قرشی و اصل از ملتان اند در علوم ظاہر و باطن و فقہ و حدیث و اصول و فروع
عالم و کامل و قطب و غوث وقت و در عہد خویش بی نظیر روزگار بودند و حنفی مذہب بودہ اند تحصیل علوم ظاہری
و تکمیل آن کردہ بعد از انکہ مدت پانزدہ سال بدرس و افادۂ علوم مشغول بودہ و ہر روز ہفتاد تن از علما
و فضلا استفادہ می کردند عزیمت حج کردہ و در وقت مراجعت از سفر در بغداد رسیدہ شیخ الشیوخ را دریافتہ
مرید شدند و برخصت حضرت مرشد بملتان آمدہ متوطن شدہ بارشاد طالبان مشغول شدند خلق بسیار
بدولت ایشان بہدایت رسید میر حسینی سادات صاحب نزہۃ الارواح و شیخ فخر الدین عراقی صاحب لمعات
بملازمت او رسیدہ و تربیت یافتہ اند گویند کہ میان او و شیخ فرید الدین قدس سرہما مودتے عظیم بود سالہا باہم
بودند و چنین نیز گویند کہ پسر خالۂ یک دیگر بودند و ولادت ایشان در شب جمعہ شب قدر ماہ رمضان المبارک
در سال پانصد و شصت و شش ہجری و بقولے پانصد و ہفتاد و ہشت در قلعۂ کوٹ و وفات
روز پنجشنبہ بعد از ادائے نماز ظہر ہفتم ماہ صفر و بقولے ہفت دہم صفر سنہ ششصد و
شصت و شش ہجری بود و مدت عمر یک صد سال و قبر ایشان در ملتان است
بحصار قدیم۔

ذکر شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی رح

کنیت ایشان ابوحفص و نام عمر بن البکری السہروردی از اولاد حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ ایشان مرید عم خود حضرت شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سہروردی اند ولادت باہدایت ایشان در ماہ رجب سنہ پانصد و سی و نہ و وفات در غرہ محرم سال ششصد و سی و دو ہجری ست و قبر ایشان در بغداد ست درون شہر باقی دیگر احوال ایشان بالا گذشتہ۔

ذکر الشیخ الاعظم و القطب الاکرم شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب السہروردی رح

نام ایشان عبدالقاہر ست و لقب ضیاء الدین نسب ایشان بدوازدہ واسطہ بحضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ میرسد نسبت ارادت ایشان بدو جانب ست یکی بشیخ احمد غزالی و دیگر بشیخ وجیہ الدین عم خویش و در جمیع علوم کامل بودند تصنیفات بسیار دارند و بصحبت حضرت قطب ربانی سیدی شیخ عبدالقادر جیلانی رض مشرف گشتہ بشرف ارادت و خلافت معزز شدند در وقت خود امام شریعت و یگانہ حقیقت بودند وفات ایشان در شب شنبہ دوازدہم جمادی الاخری سال پانصد و شصت و سہ ہجری بودہ قبر شریف در بغداد ست

ذکر العارف باللہ الفائز بکمالات السرمدی شیخ وجیہ الدین ابوحفص السہروردی رح

ایشان از اجلہ مشائخ و اعاظم اولیاے صاحب کشف و کرامات و خوارق عادات بودند نسبت ارادت ایشان بدو طرف ست و از ہر دو طرف بسید الطائفہ حضرت جنید بغدادی میرسد یکی از شیخ عمویہ بہ ممشاد دینوری و از ایشان بحضرت سید الطائفہ و دیگر از اخی فرج زنجانی بحضرت رویم و از او شان بحضرت سید الطائفہ جنید بغدادی و ایشان پیر شیخ ابوالنجیب سہروردی اند وفات ایشان در سال پانصد و شصت و شش ہجری ست و قبر در بغداد ست۔

ذکر مصدر فیوض الربانیۃ و مخزن انوار الالٰہیۃ شیخ محمد بن عبد اللہ المعروف بہ عمویہ

بفتح العین المہملۃ وتشدید المیم المضمومۃ وسکون الواو وفتح الیاء المثناۃ من تحتہا کذا فی تاریخ ابن خلکان وصاحب بہجۃ الاسرار تا رفوقیہ افزوده ودر جامع الاصول در تحقیق راہویہ است کہ بفتح ہا و فتح واو و سکون یا و کسر ہاء آخر ودر تاریخ ابن خلکان بسکون ہر دو ہا نیز وارد ست کہ راہویہ بضم ہا و سکون واو و فتح یا ودر سیبویہ بفتح یا و واو سکون یا و بعد آنہا و این لغت فارسی ست معنی آن در عربی رائحۃ تفاح را گویند ونظائر این مثل لفظویہ وعمرویہ وغیر آن و عجم می گویند سیبویہ بضم با موحده و سکون واو و فتح یا زیرا کہ پیش عرب وقوع ویہ در آخر کلمہ مکروه است چرا کہ این برائے ندبہ می باشد ودر دستویہ ابن ماکولا در کتاب الاعمال نوشتہ ست بفتح دال و را و واو وقال علی الشبر الملسی فی حاشیۃ المواہب فی ابن مردویہ بفتح المیم وحکی ابن نقطۃ کسرہا عن بعض الاصبہانیین والراء ساکنۃ والدال المہملۃ مضمومۃ والواو ساکنۃ والمثناۃ مفتوحۃ تلیہا ہاء کاتب الحروف گوید کہ ہمچنین ست در عینی شرح بخاری در آخر کتاب النکاح بالجملہ نام پدر شیخ عمویہ عبد اللہ ست از اجلہ مشائخ زمانہ خویش بودند مرید شیخ احمد اسود دینوری اند در وقت خود فرد و یگانہ و استاد زمانہ بسیاری خلق را بارادت خود در آورده بحق رسانید وفات ایشان در سنہ سہ صد و ہفتاد و سہ ہجری رو داد۔

ذکر شیخ مشائخ الوقت مقبول رب الاحد شیخ احمد اسود دینوری

نام پدر ایشان محمد ست لیکن صاحب سفینۃ الاولیا عطا نوشتہ اصل ایشان از دینور ست شیخی بود بغایت بزرگ و عالم بعلوم ظاہری و باطنی ودر وقت خود مرشد کامل و عالم فاضل و عابد زاہد و متقی و صائم دائم از صحبت اہل دنیا متنفر بودند واز کبار مریدان حضرت ممشاد دینوری اند وسوائے ازان از دیگر مشائخ عظام نیز فائدہا اندوختہ وفات ایشان در ماه ذی الحجہ سال سہ صد و شصت و ہفت ہجری وبقول صاحب نفحات الانس در سال سہ صد و چہل ہجری ست باقی حال دیگر بزرگان از حضرت ممشاد دینوری تا حضرت جنید

بغدادی بالا گذشت۔

سلسلۂ طیفوریہ

بدانکہ این سلسلہ منسوب بحضرت طیفور شامی عرف بایزید بسطامی ست و اجازت این سلسلہ حضرت سید خضر رومی قلندر را از حضرت میر جمال مجرد ساوجی خلیفہ حضرت طیفور شامی رسیدہ و اوشان را از امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ پس درین سلسلہ از بزرگان بجز میر جمال مجرد ساوجی و حضرت طیفور شامی ہمہ آنند کہ ذکر آنہا پیشتر شد لہذا حضرت ذکر میر جمال مجرد ساوجی کردہ این سلسلہ را ختم می کنم و ذکر حضرت طیفور شامی در سلسلۂ علیہ نقشبندیہ خواہد آمد لہذا درینجا مکرر ننوشتم کہ خالی از طوالت کلام نیست۔

ذکر سید السادات الاماجد الاعالی میر جمال مجرد ساوجی

بدانکہ ساوجی منسوب ست بساوہ کہ دہی ست نزدیک ری آوہ و آن را ایا نیز گویند از متعلقات طوس و از ہمانجا بود شاعر مشہور سلمان ساوجی ایشان در ابتدا مفتی شہر مصر بودند مصریان ایشان کتابخانۂ روان می گفتند ہر کرا فتوائے مشکل پیش می آمد از ایشان می پرسید ایشان بے آنکہ رجوع بکتاب کنند جواب شافی می دادند روزے حالتے رو داد کہ تجرید کردہ و ریش را با رخود دا الستہ بہ تراشیدہ و در مغاکے پنہان شد و چشم بآسمان داشتہ مبہوت وار نشست چون این خبر شیوع گرفت دانشمندی فرمود تا ارزیز گداختہ در دہانش ریختند و سے ہیچ ازین حال برنگشت گوئی آب سرد بود کہ در دہانش فرو رفت فضلاے وقت بدعوت بر ورفتند و گفتند کہ در ریش تراشیدن خلاف شرع نمودہ سر در خرقہ فرو بردہ با محاسن سفید برآورد آنانکہ بدعوت آمدہ بودند باعتقاد و معذرت برگشتند در مراد المریدین مرقوم ست کہ در بعضے رسائل مسطور ست کہ سید جمال الدین مجرد ساوجی در سنہ شش صد و چار بر صدر حیات بودند و خلیفہ حضرت خواجہ ابویزید بسطامی اند انتہی اگر زیادہ خواہی در کتاب مراد المریدین و سیر العارفین و کرامات الاولیا و خیر المجالس نظر کن مقبرۂ ایشان در قصبۂ نائن ست کہ میان یزد و اردستان واقع ست۔ سال و تاریخ ولادت و وفات بنظر نیامدہ۔

سلسلۂ فردوسیہ

بدانکہ این سلسلہ منسوب ست بشیخ ابو النجیب فردوسی و فردوسی منسوب بفردوس و آن موضعی ست نزدیک بدمشق متصل بجلب اجازت این سلسلہ حضرت شاہ قطب الدین بینا دل قلندر را از حضرت شیخ حسین بن معز بلخی رسیدہ۔

ذکر شیخ الاسلام و المسلمین عمدۃ ارباب السلوک و الیقین واقف اسرار الالٰہی حضرت شیخ حسین بن معز شمس البلخی رح

مرید و خلیفہ عم خود شیخ مظفر اند اما از اداے کلام او چنان معلوم می شود کہ ارادت بشیخ شرف الدین یحیی منیری داشت و تربیت و خلافت و ارشاد از شیخ مظفر عم خود یافتہ اوائل حال در دہلی بہ تعلیم و تعلم اشتغال داشت بعد از جاذبۂ عنایت آلٰہی کہ باعث بر سلوک طریقۂ فقر ست سفر حجاز کردہ بمدینۂ طیبہ رسید بعد از دریافت این سعادت بوطن اصلی خود توجہ فرمود و لقب ایشان از حضرت شاہ مدار سمندر توحید ست چنانچہ گویند کہ چون شیخ حسین از طرف بہار در جونپور رسید و سبب آن بود کہ شیخ شرف الدین کتاب عوارف و را نصف خوانانیدہ بود کہ وفات یافت شیخ حسین نہایت مضطرب شد حضرت شرف الدین چشم باز کردہ گفتند کہ خاطر جمع دار بعد از چندی شیخ بدیع الدین مدار در جونپور خواہند آمد تو آنجا رفتہ کتاب تمام کردہ گیر و ترا برکات بیشتر حاصل خواہد شد القصہ ایشان پیش شاہ مدار رسیدہ نصف کتاب تمام کردند و خلافت و لقب سمندر توحید یافتند و از حضرت شاہ شرف الدین لقب توشۂ توحید یافتند ایشان را مکاتیب است الفقہ اند کہ آنہا را حضرت شیخ عبد الحق محدث دہلوی در اخبار الاخیار نقل کردہ مزار وی در بہار ست تاریخ و سنہ وفاتش بدریافت نرسید۔

ذکر شیخ الکامل المکمل و الامام الفاضل الاکمل کاشف

سلہ لیکن در کتاب مرآۃ الکونین سنہ ولادت و وفات ایشان چنین دریافت شد سنہ ولادت ۷۵۴ھ ہجری و وفات بست و سوم ذی الحجہ ۸۶۹ھ ہجری و مدت عمر یکصد و پانزدہ سالی واللہ اعلم ۱۲

الرموز الاسرمدی حضرت شیخ مظفر بن شمس البلخی رح

مرید و خلیفهٔ شیخ شرف الدین یحیی منیری ست بغایت درجهٔ مقبول و محبوب پیر خود بودند چنانچه حضرت شیخ ایشان را در مکتوبات خود امام مظفری نوشت آورده اند که حضرت ایشان مدت بست و پنج سال از واقعات و حالات و معاملات خود بخدمت شیخ عرائض می فرستاد و شیخ آن را جوابات می نوشت در ذیل بعض مکتوبات مسطور ست که مکتوبات من همه حل مشکلات آن برادر ست باید کسی را ننماید که موجب افشای سر ربوبیت گردد چون وقت وفات ایشان نزدیک رسید بست و یک روز طعام نخوردند و با کس سخن نگفت و بوقت آخر این امانت پیران عظام با نعمت خلافت بشیخ حسین برادرزادهٔ خود عطا کرده بسال هفت صد و هشتاد و هشت در مکهٔ معظمه برحمت حق پیوست و بعد وفات پیر خود بیست و شش سال در قید حیات بود مزارش در عدن ست۔

ذکر شرف الاولیا و فخر الاصفیا صاحب المقام العالی حضرت شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری

از مشاهیر مشایخ هندوستان ست چه احتیاج که کسی ذکر مناقب او کند او را تصانیف عالی ست مکتوبات مشهورترین و لطیف ترین تصانیف او ست بسیاری از آداب طریقت و اسرار حقیقت در آنجا اندراج یافته و ملفوظات او را نیز یکی از معتقدان او جمع کرده اما لطائف مکتوبات بیشتر ست گویند که بر آداب المریدین نیز شرحی دارد مرید خواجه نجیب الدین فردوسی ست گویند که شیخ شرف الدین بشوق ملاقات بندگی شیخ نظام الدین اولیا بدهلی آمد قضارا پیش از آنکه او بدهلی برسد شیخ نظام الدین بریاض رضوان خرامیده بود شیخ نجیب الدین فردوسی آنجا بود چون بملازمت او رسید فرمود درویش سالهاست که منتظر تو نشسته است امانتی که دارد بتو سپردنی ست مرید شد و نعمتی که برای او نهاده بودند بگرفت و بوطن اصلی خود رجوع کرد گویند که وی را چند سال در بیابانی که در راه آگره واقع ست توقفی واقع شد هم در بیابان می بود و عبادت می کرد بعد از سالها بوطن رسید قبر او در شهر بهار ست و منیر قریه ایست از بهار در رساله فارسی که کسی در بیان چهارده خانواده نوشته می نویسد

که ابتدائے سلسلۂ فردوسیہ از سہروردست شیخ نجم الدین کبرای فردوسی و شیخ علاء الدین طوسی قریب یک دیگر
بودہ اند در مجاہدہ و ریاضت بسر حد کمال رسیدہ بعد یک ہفتہ افطار صوم می کردند و آن ہم بہ گیاہ جنگلی یا نان جون
و ہر دو بزرگ بخدمت شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سہروردی آمدند و گفتند عمر بسر آمد و کار بر نیامد ریاضت و مجاہدہ
بسیار کشیدیم اما ہیچ رُوئے مقصود ندیدیم شیخ ابو النجیب فرمود برادران ما نیز بدین داغ مبتلا ئیم سبیل آنست
کہ مرید شویم ہر سہ بزرگ بخدمت شیخ وجیہ الدین ابو حفص بن عمر بن عمویہ آمدند و شیخ وجیہ الدین بعد از مدتے
بہ شیخ ضیاء الدین و شیخ علاء الدین خلافت داد و وداع کرد و شیخ نجم الدین را بشیخ ابو النجیب سپرد و گفت
این را بر خود گیرید بعد از ہفتم ماہ شیخ ابو النجیب بہ شیخ نجم الدین خلافت داد و گفت شما مشائخ فردوس آید
از آن روز فردوسیان پیدا آمدند رحمۃ اللہ علیہم اجمعین وفات شیخ شرف الدین در سال ہفت صد و ہشتاد و دو
ہجری ست کہ زمان سلطنت فیروز شاہ بود بتاریخ ششم ماہ شوال قبروی در بہار ست و لقبوے در منیر۔

ذکر نجیب الاولیا و نقیب الاصفیا معدن فیوض لم یزلی شیخ نجیب الدین فردوسی

مرید و خلیفۂ شیخ رکن الدین فردوسی ست نام والد ماجد وے خواجہ عماد الدین بود بعد وفات شیخ خود بمسند
ارشاد نشست و خلق اللہ را ہدایت نمود وفات وے در سال ہفتصد و سی و سہ ہجری ست قبر او جانب
مشرقی حوض شمسی در دہلی بر صفۂ عالی نزدیک قبر مولانا برہان الدین بلخی ست۔

ذکر شیخ الاصاغر و الاکابر ذو المجد و الشرف الٰہی رکن الملۃ و الدین شیخ رکن الدین فردوسی

مرید و خلیفۂ شیخ بدر الدین سمرقندی ست بعد از وے بر سجادۂ مشیخت نشست و سلسلۂ فردوسیہ از وے در
ہندوستان شائع گردید وے از خرد سالی بخدمت شیخ بدر الدین سمرقندی تربیت و تکمیل یافت و را درین
طریقہ مرتبۂ بزرگ و مقامی عالی بود و قبولے عظیم در دل خلق داشت انتشار و اظہار سلسلۂ فردوسی در ہند

از وگردیده کسی که ہست نسبت خود بسلسلۂ فردوسیہ بدو ثابت می کند در دہلی بود و چون سلطان معز الدین کیقباد در کیلوکھری شہرے بنا کرد وی ہم از شہر آمدہ برکنارۂ آبجو مقامی ساخت غالباً میان او و شیخ نظام الدین اولیا چندان محبت و اخلاص نبود در سیر الاولیا می نویسد کہ پسران شیخ رکن الدین کہ جوانان نوخاستہ بودند و مریدان او بارہا در کشتی سوار می شدند و سماع گویان و رقص کنان از زیر خانہ شیخ نظام الدین می گذشتند روزے ہم برین حال می گذشتند چون نظر شیخ برین جماعت افتاد سر برآورد و گفت سالہاست کہ یکی خون میخورد و جان خود فدائے این راہ می کند و دیگران نوخاستہ اند و می گویند کہ تو کیستی کہ ما ہم ایم و دست از آستین برآورد و جانب ایشان اشارت کرد کہ ہلا بر وہمین کہ پسران شیخ رکن الدین با آن غوغا زیر خانۂ خود رسیدند از کشتی فرود آمدند خواستند کہ غسلے بکنند کہ در آب درآمدند و فوراً غرق شدند وفات وے در سال ہفت صد و بست و چہار ہجری ست و مزارش در دہلی۔

ذکر بدر سماء الکمالات المعنوی حضرت شیخ بدر الدین سمرقندی

از ملفوظات شیخ شرف الدین یحییٰ منیری معلوم می شود کہ او مرید شیخ نجم الدین کبریٰ ست و در سیر الاولیا نوشتہ است کہ او خلیفۂ شیخ سیف الدین باخرزی ست و شیخ نجم الدین را دریافتہ بود و ہم در سیر الاولیا می نویسد کہ او بزرگ بود در صحبت شیخ نظام الدین اولیا سماع بشنیدی و بغایت خوبصورت و نیک سیرت بود چون شیخ بدر الدین سمرقندی برحمت حق پیوستند او را در سنگولہ دفن کردند روز سوم شیخ نظام الدین اولیا حاضر شد مجلس خاستہ بود و سماع در دادہ بستر رسید و نشست چون ایشان در سماع برخاستند شیخ نظام الدین نیز برخاست بعضے گفتند کہ میان شما و ایشان بعد مسافت ست شما بنشینید فرمود موافقت شرط ست و در خزینۃ الاصفیا ست کہ چون بہندوستان آمد از صحبت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا نیز فائدہ ہا برداشت و از خلفاے وی نیز شمار گردید وفات ایشان در سال ہفت صد و شانزدہ ہجری ست عمری دراز یافت و در دہلی سکونت ورزید۔

ذکر محرم اسرار المشیۃ الاحدیت حامل انوار الواحدیت مرجع

السلسلة الکبرویه حضرت شیخ سیف الدین باخرزی

ایشان از کبار مریدان شیخ نجم الدین اند بعد تحصیل و تکمیل علوم ظاهری بخدمت شیخ آمده تربیت یافت چون
حضرت شیخ ایشان را در اوائل بخلوت نشاندند در اربعین دوم بدر خلوت وی آمده انگشت مبارک بر در خلوت وی
زد و آواز داد که ای سیف الدین ؎ منم عاشق مرا غم سازوار است تو معشوقی ترا با غم چه کار است
برخیز و بیرون آی انگاه دست شیخ بگرفت و از خلوت بیرون آورده و بطرف بخارا روانه گردید آنجا
بهدایت خلائق مشغول گشت وفات ایشان در سال شش صد و پنجاه و هشت هجری ست
و مدت عمر هفتاد و سه سال و قبر در بخارا است۔

ذکر شیخ الاسلام و المسلمین مرشد الطلبة و السالکین قدوة الخلافة الکبری الشیخ نجم الدین احمد بن عمر بن محمد بن عبد الله الخوارزمی الخیوقی الشافعی المعروف عند الفقهاء بالکبری و ابی الجناب۔

و جناب بفتح الجیم ثم نون مشددة و کبری علی صیغة فعلی کعظمی و منهم من یقول الکبرا جمع کبیر کذا فی طبقات
الکبری للتاج الدین السبکی و این کنیت را پیغمبر صلی الله علیه و سلم در واقعه عطا فرموده بودند نام ایشان احمد بن
عمر ست کبری ازین وجه لقب کردند که در آوان حوالی که بتحصیل علم مشغول بود با هر که مناظره می کرد غالب می آمدند
بدین سبب بطامة الکبری خطاب یافت بعد ازان لفظ طامه بسبب کثرت استعمال حذف شد مناقب و صفات
ایشان نه چندان ست که درین جزو مختصر گنجائش کند طالب را باید که رجوع بمطولات کند وفات ایشان در
دهم جمادی الاولی سال شش صد و هجده هجری واقع شده و مدفن در خوارزم و در لطائف اشرفی
در ماه ربیع الآخر نوشته۔

ذکر بقیه بزرگان این سلسله یعنی از حضرت شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی تا حضرت سید الطائفه بالا گذشت

سلسلۂ مداریہ

گویند کہ سرحلقۂ این سلسلہ امام عبداللہ علمبردار ست وبگزارش گروہے او بواسطۂ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ
بحضرت خاتم النبیین صلعم میرسد و بروایت طائفہ بوسیلۂ حضرت علی مرتضی رضی اللہ عنہ بآن حضرت مستند می گردد
و بنگارش بعضے شاہ مدار اویسی ست صحاب این خانوادہ دربیان توحید کشفے غلو داشتند و اعتقاد وحدت وجود
را بنشیدی بلندی سرایند و از منع ظاہر شریعت چندان نیندیشند سخن کوتاہ برہنگی و بیحجابی بمشرب این طائفہ
در نصف پسین مائۃ عاشر ہجوم آورد و گرنہ در روزگار عرفان نثار شاہ بدیع الدین مدار بنہایت باز داشت ایشان لکتابی
وحدت و غایت بیم ناکی از مخالفت ظاہر شریعت مقیم اندیشہ ہا و صمیم دلہا بود و طریقت موافقت بسلوک
سالکان مودب می کردند پوشیدہ نماند کہ چون درین سلسلہ تجرید صوری را شرطا ثابت و شطر اجازت و تفویض
ساختند و بیشتر بزرگان خلافت دستگاہ این خاندان بستر عورت و بہ طعامیکہ دران روز خوردہ باشند خود را
نیازمند دانستہ از جمیع اجناس پوشاک و الوان خوراک مرفہ خاطر میرسیدند و اوقات زندگانی بیاد رازق العباد
مامور می داشتند و کلمہ لکل یوم جدید رزق و نزلنا لدینا یوم و لنا فیھا صوم از لوح کردار خویش فرو خواندند
و سوائے ما یحتاج اگر معلومی ناگاہ جدید بدست وقت افتادی ہمان دم غربال صفتی او دست گرفتہ از دست دل خود
بیرون انداختے باندازآنکہ بوجہ نیاز دروازہ کسی را ایشان آشنا نگردند از ینجا چندی از ارادتمندان صورت تجرید
را دل نہادہ و صل طریقت پیشوایان خویش اندیشیدہ انہماک و اغراق را درین شیوہ بجان پسندیدند و از حد
تجرید مختار صوفیہ دو سہ گام بالاتر خرامیدہ ابرار مشروع را بہ لنگ چہار انگشت کہ تنہا اندام نہانی تواند پوشید
بدل کردند شبانگہ گلخن آسا آتش افروختہ را لحاف سراپا ساختہ سپیدہ دم خاکستر را بجائے پیرہن بہ بدن مالیدند
و بدین شعار از دائرۂ ادب ماندند ومن یتعد حدود اللہ بیرون آمدند و بدین اجتہاد سوائے مواد این تقلید
کہ روز بروز بدستیاری افزایش بہ فراز پایۂ عموم شد ہیچ بر نیامد ؂ مجردان طریقت جماعتے دگراند
بدین صفت کہ تو دانی بدین صفت نبوند اجازت این سلسلہ حضرت شاہ قطب الدین بینا دل قلندر را از حضرت
حاجی الحرمین حاجی بڈھن رسیدہ و چونکہ ذکر اکابر این سلسلہ تا حضرت قطب الدین بینا دل قلندر در سلسلہ

علیه قلندریه گذشت لهذا انبساط سخن از ذکر آن حضرات در نوردیده حال بزرگانے که ذکر آنها جلوه طراز نیافته می طرازد

ذکر قطب الاقطاب حاجی الحرمین الشریفین حضرت حاجی بڈھن رحمة الله علیه

ایشان اجازت و خلافت سلسله هذا از شیخ ابو الفتح سرمست دارند تاریخ ولادت و وفات مع سنه
کاتب الحروف را بدریافت نرسید۔

ذکر قدوة السالکین زبدة العارفین حضرت شیخ ابو الفتح سرمست

بدانکه ایشان فرزند رشید و مرید و خلیفه و جانشین حضرت شیخ محمد[قدس] علا المعروف بشاه قاضن اند صاحب خوارق
عادات و جذبات و حالات عالیه بودند در نظر کیمیا اثر شان حق تعالی چنان تاثیر بخشیده بود که بجانب
هر کسی که میدید دل وی از محبت دنیائی الفور سرد می شد شاه حمید حضور اگرچه مرید والد ماجد ایشان بودند
اما از خوان پر کرم ایشان هم فائده ها در ربوده بودند وفات ایشان در سنه نه صد و چهل و دو روداد۔

ذکر مصدر الفیوضات و الکرامات الشهیر حضرت شاه قاضن المعروف بقاضی منیر

ایشان اجازت و خلافت سلسله مداریه از حضرت مولانا حسام الدین سلامتی دارند و در طریقه شطاریه خلیفه
شیخ عبد الله شطاری اند درویشے بود با صفا و حق آگاه و در علوم متعارفه کامل و اکمل مظهر کمالات انسانی
و مورد حالات وجدانی بغایت مرتبت و نهایت رفیع منزلت بود از مشاهیر خلفاے ایشان یکے میر
سید علی قوام عاشقان و دیگرے شیخ ابو الفتح سرمست هدایت الله خلف رشید ایشان که بعد وفات والد ماجد
خویش جلوه افروز مسند ارشاد و تلقین شد شیخ حمید ظهور حاجی حضور از خلفا و مریدان ایشان اند وفات شان
بتاریخ سوم ماه صفر سنه هشت صد و نود و دو واقع شد مزار شان در جونپور است۔

[له] در بحر زخار نام ایشان شیخ محمد اعلی نوشته ۱۲

ذکر عمدة العارفین و نخبة الکاملین واقف اسرار الصوری والمعنوی حضرت شاه حسام الدین سلامتی

ایشان از علمای متبحرین و فضلای کاملین هندوستان بودند اصل ایشان از اصفهان ست در عهد سلطان ابراهیم شرقی جونپوری مرجع طلاب بودند وقتیکه عشق و محبت دامنگیر حال وی شد رجوع بحضرت شاه بدیع الدین مدار آوردند و باندک مدت بمعارج عالی فائز گردیده از مقربان پیر خود شدند سلامتی ایشان از ین وجه می گویند که وقتی بی اختیار از غلبه شوق دیوانه وار در خلوتخانه حضرت شاه مدار که در آنجا کسی را از مریدان و خلفای شان راه نبود در آمدند بمجرد در آمدن ایشان حضرت شاه مدار فرمودند که ای فلان هیچ بی ادبی بخدا نرسیده ایشان همون وقت چند اشعار فی الفور تصنیف کردند که مضمونش بسیار اشتیاق آمیز بود و گفت که اگر من ادب کردمی از جمال الله محروم بودمی اکنون که ترک ادب کردم بخدا رسیدم حضرت شاه مدار منبسط شده فرمود سلامتی سلامتی این لقب از آن روز برای وی مقرر گشت ایشان صاحب کرامات و خوارق عادات و صاحب سلسله بودند اکثر خلفای ایشان صاحب ارشاد شدند از انجمله یکی شیخ محمد علاء المنیری المعروف بشاه قاضن هستند وفاتش در سنه هشت صد و چهل هجری بتاریخ نهم ربیع الاول واقع شد مزارش در جونپور ست۔

ذکر قطب الاقطاب غوث الافراد مخزن اسرار و معدن انوار حضرت شاه بدیع الدین قطب المدار

بدانکه در بیان نسب و طرق سلسله آنحضرت احوال مختلفه نقل می کنند اول اختلاف اقوال را نقل کرده انچه از کتب و رسائل به تحقیق و صحیح معلوم می شود می نگارم بدانکه نسب آنحضرت بعضی می گویند که آنحضرت سید بودند چنانکه دارا شکوه قادری در کتاب سفینة الاولیا گفته حضرت سید قطب المدار بدیع الدین قدس سره لقب ایشان مدار ست و شاه عزیز الله ابن شاه حسین مداری جونپوری در کتاب تحفة الابرار فی مناقب قطب المدار گفته که پدر وی قاضی قدوة الدین نام داشت از فرزندان خلیفه ثانی و قیل ثالث و برخی بر آنکه سید زاده ست تولد وی

در سنه ثلثمائة و قیل اثنین و خمسین بود موضعی که سه منزل از زرد نیل ست زادگاه و یست تمت عبارته و بعضی می گویند
که پدر آنحضرت علی حلبی نام داشته چنانکه شاه حبیب الله قنوجی در کتاب مناقب الاولیا گفته که حضرت شاه کونین
شاه بدیع الدین مدار قدس سره پدرش علی حلبی و مادرش خاص ملک بود و شاه از خورد سالی حلب گذاشته بصحبت
فقرا افتاد و روی توجه بانواع ریاضت نهاد و بخدمت طیفور شامی بایزید بسطامی قدس سره استفاده پذیرفت و
ایضاً طریقهٔ اویسیه از روحانیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نعمت یافت و کمالات و سیر و مقامات آن شاه در عالم ظاهر
است احتیاج بیان ندارد تمت عبارته و منقول ست از کتاب قیومی ای عزیزان بدانید که بعضی جاهلان حضرت
شاه بدیع الدین مدار را از مادر و پدر منسوب نمی کنند و می گویند که خود حضرت شاه مدار همچنان بی مادر و پدر بذات
پاک از غیب بر زمین آمدند بدانند که این طور غلط سراسری گویند و این نمی دانند که از گفتن این سخن هرزه کار گنهگار شوند ۱۲
ای عزیزان بدانید که نام پدر شاه مدار بندگی شاه علی و نام مادر ایشان بی بی خاص ملک ملقب به بی بی حاضره بود
شاه مدار از اهل قریش بود تولد حضرت شاه مدار در موضع چنار که در ولایت حلب واقع ست چنانچه نام و نشان و مقبره
در موضع مذکور ظاهر ست و حضرت شاه مدار دو صد و پنجاه سال در قید حیات بوده وصال نمودند بعضی جاهلان
که می گویند که شاه مدار بی مادر و پدر بودند غلط ست و نسب نامهٔ آنحضرت اینست که حضرت شاه مدار بدیع الدین
ابن شاه علی بن شاه طیفور بن شاه کافور بن شاه قطب بن شاه اسمعیل بن شاه محمد بن شاه حسن بن شاه حسین
بن شاه علی بن شاه طیموری بن شاه مصری بن شاه بهاء الدین بن شاه عماد الدین بن شاه عبد الحافظ بن شاه
شهاب الدین بن شاه طاهر بن شاه مطهر ابن شاه عبد الرحمن بن ابوهریره صحابی رضی الله عنه و نسب نامهٔ
مادر ایشان این ست خاص ملک که نام ایشان بی بی حاضره ست بنت شیخ حافظ بن شیخ محمود بن شاه
عبد الله بن شاه عبد الله کلان بن شاه احمد بن شاه آدم بن شاه محمد بن شاه طیفور تمت عبارته بدانکه
ابوهریره صحابی معروف ست از قبیلهٔ بنی دوس که قبیله ایست از قبائل عرب و شیخ عبد الحق محدث دهلوی
در کتاب الکمال فی اسماء الرجال در حرف ها فصل فی الصحابه در ترجمه اسم ابوهریره گفته که اختلاف کرده اند
مردمان در اسم و نسب ابوهریره باختلاف کثیر و مشهور ترین اقوال اینست که در جاهلیت نام او عبد الشمس
یا عبد عمر بوده و در اسلام نامش عبد الله یا عبد الرحمن و گفته است حاکم و ابو احمد که اصح اقوال نزد من نام

ابو هریره عبدالرحمن بن صخر ست و مشهور شده بکنیت خود ابو هریره بطوریکه گویا اسم ندارد اسلام آورد در سال فتح خیبر
و در جنگ خیبر همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم بود می گردید همراه آنحضرت هرجا که آنحضرت میرفت بخاری گفته که روایت
کرده ازو زیاده از هشت صد مرد اصحاب و تابعین از انجمله عبدالله بن عباس و ابن عمر و جابر انصاری و انس بن
مالک وفات یافت در مدینه سنه پنجاه و هفت یا هشت یا نه هجری و عمر او هفتاد و هشت سال بود و نامش
ابو هریره برای آن شده که یک گربه خرد همراه خود می داشت هرجا که میرفت می برد انتهی و بعضے می گویند که
پدر حضرت شاه مدار ابو اسحق شامی نام داشت از فرزندان حضرت هارون پیغمبر علیه السلام ست و بر ملت موسوی
یعنی یهودی بود حضرت شاه مدار از روح حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و روح حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه و جناب حضرت محمد مهدی بن حضرت امام حسن عسکری رضی الله عنهما که زنده و غائب اند استفاده
پذیرفته مراتب اسلام و ایمان و کمالات معرفت و ولایت و رتبه قطب المدار حاصل کرده و این تعجب نیست چنانکه
سلطان العارفین ابو یزید بسطامی قدس سره که جد آنحضرت گبر مجوسی بود آنحضرت رتبه کمالات ولایت از جناب
حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه حاصل نموده و چنانکه سر حلقه اولیا حضرت معروف کرخی قدس سره که پدر
آنحضرت نصرانی بوده و آنحضرت اسلام آورده و مرتبه ولایت و عرفان از خدمت امام علی موسی رضا رضی الله عنه
حاصل نموده چنانکه شیخ عبدالرحمن چشتی در کتاب مرآة مداری گفته که احوال حضرت شاه مدار قدس سره اکثر مردم
اهل زمانه بطریق مختلف نقل می کنند بنا بر آن تا مدتے مدید در تفحص و تجسس این معنی بسیاری از کتب تاریخ و سیر
و ملفوظات بزرگان هر دیار و تصانیف ارباب تحقیق مطالعه نمود و لیکن کما حقه تشفی حاصل نمی شد آخر بعد از جستجوے
بسیار تمام رساله ایمان محمودی نام تصنیف قدوة العارفین حضرت قاضی محمود کنتوری قدس سره که از بزرگترین
خلفاے شاه مدار قدس سره بودند بمطالعه در آمد از ابتدا تا انتها آنچه از زبان وحدت بیان آنحضرت شنیده
و بچشم خود دیده بود همه را بترتیب در رساله مندرج ساخته است و بعضے مقدمات غوث الوقت حضرت
سید اشرف جهانگیر سمنانی قدس سره که معاصر و محرم اسرار حضرت شاه مدار قدس سره بوده نیز فرموده اند و از
کمالات و مقامات و حالات آنحضرت که بنقل متواتر و معتبر خود از زبان بعضے بزرگان صاحب دیانت
و اهل الله شنیده و مکرر تحقیق نموده می خواست که تبرکا و تیمنا احوال آنحضرت مجملی از خلفای و مریدان

صاحب راز آنحضرت درین مجموعه که مرآت مداری نام نهاده شد قرار واقعی انتخاب نموده مندرج سازد که در ضلع
در قصبهٔ متبرکه مکن پور رسیده از روحانیت پاک حضرت شاه مدار نعمتها و بخششها حاصل نمود چون وقت رحمت
بود در باب جمع نمودن این رساله نیز درخواست کرد آنحضرت از کمال ذره پروری و مهربانی اجازت فرمود که بنویس
مبارک ست در هر جا که خلاف نشا خواهد بود من از مزار واقع ترا آگاه خواهم ساخت بخاطر جمع قلم بدست گیر که ترا برکات
بسیار حاصل خواهد شد الحال آمدم بر سر مطلب مقصود صاحب ایمان محمودی می نویسد که اجداد حضرت شاه مدار از
اولاد پاک نهاد بنی اسرائیل بوده‌اند و پدر آنحضرت ابو اسحٰق شامی نام داشت که وطن او در ملک شام واقع شده بود
در ملت حضرت موسیٰ علیه السلام و از فرزندان صحیح النسب حضرت هارون علیه السلام بوده است اکثر در حق پرستی
اوقات مصروف ساخت و هر فرزندی که در خانهٔ او متولد می شد در طفولیت می مرد ازان جهت نهایت مغموم
بود و اکثر شبها بزیارت موسیٰ و هارون علیهما السلام میرفت و فرزندی میخواست تا اینکه شبی حضرت موسیٰ را در خواب
دید میفرمایند که ابو اسحٰق خاطر جمع دار الله تعالیٰ ترا پسری بدیع عطا خواهد کرد که تصرف ولایت ازو ظاهر
خواهد شد پس از چند مدت حضرت شاه مدار متولد شدند و موسوم باسم بدیع الدین گشتند و شاه مدار لقب
آنحضرت بوجه آنست که در زمان خود قطب المدار بوده و در کتاب بحر المعانی و دیگر کتب صوفیه مذکورست که
قطب المدار چند نام دارد قطب الاقطاب و قطب الارشاد و قطب عالم این همه شخص واحد را گویند تمت
بقدر الحاجة و در کتاب تحفة الابرار فی مناقب قطب المدار شاه عزیز الله مداری جونپوری گفته که آنحضرت صاحب
کرامات ظاهره و مقامات باهره و مواهب جلیه و مراتب علیه و احوال و اقوال سنیه است عیسوی المشرب بوده
احیای اموات می نمود انتهیٰ در لطائف اشرفی می آرد که دران وقت علم کیمیا و سیمیا مثل شاه مدار کسی دیگر
نمیدانست و همدران ایام بفاصلهٔ چند ماه والدین آنحضرت رحلت نمودند بفراق آنها خواست که از ولایت
شام برآید پیش استاد خود حذیفهٔ شامی رفته سوال نمود که ازین علوم که مرا تعلیم کرده اید تصرف صوری بسیار
دست داده است اما اثر وصول ذات حق تعالیٰ در من ظاهر نمی شود و در توریت و انجیل تعلیم نموده اید
که از موسیٰ و عیسیٰ علیهما السلام یافت ذات حق بوسیلهٔ احمد میسر خواهد شد آن احمد کجاست استاد گفت
که ازین عالم در گذشته اما متابعان او در مکه و مدینه هستند و مراد از احمد ذات سرور کائنات ست صلی الله تعالیٰ علیه و آله وسلم

پس حضرت شاه مدار را طلب حق غالب گشت از وطن بعد محنت بسیار و مشقت بیشمار در مکه رسیدند و در چند
مدت قرآن و احادیث خواندند و بعضی کتب تصانیف مجتهدان مذاهب اهل سنت نیز خواندند چون این چیزها
کشود دست نداد خواستند که بجانب ولایت شام معاودت نمایند که ناگاه در طواف کعبه ندائی در گوش رسید
که اگر طالب هستی و در سر مرقد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در مدینه برو که او در طلب ترا دوا خواهد کرد شاه مدار
ازین مژده خوش شدند و بشرف آستان بوسی روضه مطهره مشرف گردیدند بروحانیت پاک حضرت مصطفی صلی الله
علیه وسلم صفائے باطن او را میسر گشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکمال مهربانی خود دست ایشان گرفته تلقین
اسلام حقیقی فرمودند و بروحانیت حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه سپردند پس شاه مدار حسب الحکم آنحضرت بنجف اشرف
رفته و کار خود تمام کرده باز بمکه آمدند و بعد از چند روز بحکم باطن متوجه هندوستان گردیدند باقی طول ست تا کجا نویسم
از لطائف اشرفی و مرآت مداری و ایمان محمودی توان دریافت الغرض شاه مدار براه اجمیر در اطراف و جوانب سیر کنان
در شهر کالپی رسیدند و در مسجدی که بر لب آب جو بوده فرود آمدند و در شهر کالپی شهرتے عظیم واقع شد شاه عزیز الله
ابن شاه حسین مداری جونپوری در کتاب تحفة الابرار فی مناقب قطب المدار گفته که شیخ عبد الحق محدث دهلوی
در اخبار الاخیار آورده که شاه مدار همواره سیر بلاد می نمود در یک سفر که با امیر سید اشرف جهانگیر بوده از گجرات
بطرف هندوستان عبور نموده در کالپی در زمان حکومت قادر خان ولد سلطان محمود که از نبائر سلطان فیروز شاه دهلی
بود سکونت اختیار کردند بعد ازان چون والی کالپی بخدمت بار نیافت اظهار نمود که در شهر ما نباشند شاه مدار
رخت اقامت بجونپور بسته فرمودند که قادر خان فکر خود کند بعد ازان بر اعضائے قادر خان آبلها پیدا گردیدند
که از حرارت سوختن بدن بے طاقت شده بشیخ سراج الدین سوخته رجوع آورد شیخ پیراهن خود بوی پوشانید
آبلها از بدن وی زائل شدند الا یک نشان آبله بر شکم ماند هر چند دوا کرده دور نشد مدت اقامت ایشان چهار ده سال
و چند ماه بود و ایشان هفتاد شب قدر دریافتند هر که نظر بر جمال روئے افتادے بے اختیار نمایش کردی لهذا
بروئے مبارک خود پیوسته برقع فرو هشتے و گفتے ؎ در ملک هند عزم اقامت نکرده ایم
ور کرده ایم تا بقیامت نکرده ایم — انتهی و آن زمان که شاه مدار در کالپی بود کوس شیخیت مخدوم سراج الدین
سوخته می نواختند قادر خان والی سلطنت کالپی مرید شیخ سراج الدین بود ازان جهت بخدمت شاه مدار

چندان توجه نداشت ولیکن چون صیت کمالات شاه مدار در تمام هندوستان فرارسید قادر خان نیز برای ملازمت سوار
شده در جائی که شاه مدار منزوی بود رسید خادمان گفتند که این وقت ملاقات نیست و ما را حکم نیست که درین وقت خبر
شما کنیم قادر خان رنجیده گشت و بخادمان گفت که بمخدوم خود بگوئید که در شهر ما نباشد و خود بدار السلطنت رفت
چون این خبر بشاه مدار رسانیدند در ساعت برآمد و خادم را فرمود که تو اینجا منتظر باش و خبر او بیار پس بمجرد روان
شدن شاه مدار آبله بر تمام بدن قادر خان پدید آمد از حرارت آن مضطرب گشته پیش پیر خود سراج الدین سوخته
رفت او شان پیراهن خود بقادر خان پوشانیدند و آن بحال خود باز آمد و اکثری از آبلها نماند خادم شاه مدار
این خبر بشاه مدار رسانید از راه غیرت بر زبان ایشان گذشت که سراج الدین را چرا نسوخت بمجرد این کلمه بر اعضای
شیخ سراج الدین آبله ظاهر شد و سوختن گرفت و خود را فدای قادر خان کرد پس از آن روز او را سراج الدین سوخته
گویند و مرقد او در شهر کالپی مشهور است و در سلطنت قادر خان فتورے عظیم واقع شد که از طرف جونپور سلطان
ابراهیم شرقی بجهت تسخیر کالپی لشکر کشید و از آن طرف سلطان هوشنگ بادشاه ولایت مالوه با عساکر رسید
قادر خان آواره گشت و شهر کالپی بتصرف سلطان هوشنگ آمد و سلطان ابراهیم از راه بازگشت و بجونپور
رفت چنانچه در تواریخ سلاطین هند مذکور و درین نقل مخدوم سراج الدین نیز مذکور است که ایشان در وقت
سوختن گفتند که ما نیز سلسلهٔ شما را سوختیم شاید مراد قلت رواج سلسلهٔ مداریه باشد و از ملفوظ شاه عبد العزیز
دهلوی چنان معلوم می شود که سراج الدین سوخته را لقب سوخته خود از پیرش حضرت نصیر الدین چراغ
دهلی عطا شده یعنی سوختهٔ عشق و حضرت شاه مدار ایشان را نسوخته اند بلکه ناراض شده گفت که در اولاد تو
ولی نخواهد شد سوختم ای ولایت را منقطع کردم سراج الدین سوخته گفت که سلسلهٔ تو سوختم الغرض بعد از ان شاه مدار
سیر کنان بطرف جونپور رفت دران اثنا قاضی شهاب الدین قدوائی که از قوم بنی اسرائیل بود و نهایت خوبصورت
بخدمت حق پرست شاه مدار رسید و دائم بخدمت آنحضرت سرگرم می بود محبوب ترین مریدان آنحضرت بوده است
چون آنحضرت قریب لکهنؤ رسید روئے مبارک بمریدان آورد و فرمود که ازین شهر بوئے حسد می آید در میان این
شهر نمی رویم پس بیرون لکهنؤ در مقابر فرود آمد حاجی الحرمین الشریفین شیخ قوام الدین دران ایام بر مسند مشیخت
بود چون جمیع اهل شهر براه نیازمندی آمده ملاقات شاه مدار حاصل نمودند مخدوم نیز گفت که یک مجلس باید دید

پس با جمعے از مریدان خود بخدمتش رسیده ملاقات نمود اما چون صفائے در باطن او نبود شاه مدار نیز متوجه نشد
مخدوم قوام الدین قاضی شهاب الدین را دیدند که جوانے صاحب جمال در پس سر آنحضرت استاده مگس رانی می کند
دیده گفت که این جوان هم بطلب حق خدمت می کند شاه مدار را این دا خوش نیامد فرمود که هر کس که پیش فقرا
می آید موافق نیت خود نتیجه می یابد اصل کار موقوف بر نیت ست پس شیخ قوام الدین رنگ مجلس دگر یافته بر فاقت
و رخصت شده بخانهٔ خود رفت و پس از چند روز وفات یافت بعد ازان یک پیرزن پسر بیمار خود را پیش حضرت
شاه مدار آورده از کمال عجز درخواست دعا نمود آنحضرت از راه کرم بخشی فرمود که این امر حواله شاه مینا شده است پسر
خود را پیش او شان بر که صحت این پسر بر دعائے شان موقوف ست آن پیرزن نمید انست که شیخ محمد مینا
چه کس ست و کجا می ماند دران ایام مخدوم شیخ مینا خورد سال که به نیابت پدر خود جاروب کشی مزار مخدوم شیخ
قوام الدین می نمود بعد ازان شاه مدار خواست که به تلافی رنج و ملالیکه میان شیخ قوام الدین واقع شده در حق
مخدوم شاه مینا نوازش فرماید و بجائے مخدوم شیخ قوام الدین نصب فرماید پس قاضی شهاب الدین را طلبیده
جائے نماز خاص حواله نموده فرمود که این را در فلان محله پسر شیخ محمد مینا که همراه طفلان بازی می کند از راه دعا
من برسان و این جائے نماز بده و بگو حق تعالی خدمت شهر لکهنؤ حواله تو کرده است در حق پسر این پیر ضعیفه
که برائے صحت پسر خود پیش مدار آمده بود دعا کن که شفائے این مدعائے تو موقوف ست قاضی شهاب الدین
پیغام آنحضرت مع تبرک بشیخ مینا رسانید شیخ مینا سجدهٔ شکر بجا آورده جائے نماز را بر سر خود نهاد و دعا کرد
در ساعت آن پسر شفا یافت از آن روز شهرت کمالات شاه مینا در هندوستان شائع گشت این قدر بس ست
باقی از کتبهائے بالا ذکر رفته توان دریافت وفات شاه مدار روز پنجشنبه بتاریخ هیزدهم ماه جمادی الاولی در سنه
هشت صد و چهل بوقت سلطنت سلطان ابراهیم شرقی در دیار هندوستان واقع شد و ولادت آنحضرت
در سنه شش صد و پانزده در ولایت شام و و صد و بست و پنج سال عمر داشت و بقولے ولادت در شهر حلب
بملک شام بروز دوشنبه بوقت صبح صادق یکم شوال سنه چار صد و چهل و دو هجری بعد از چند ایام عمارت
روضه حسب الحکم سلطان ابراهیم شرقی باهتمام پسر میر صدر جهان جونپوری باتمام رسید در قصبه مکنپور که از
توابع قنوج ست خلفائے ایشان بسیار اند قاضی محمود هر دو پسران شان و فرزندان شاه میران در شهر

بہڑائچ وبعضے در قصبۂ لاہر پور وبعضے در شہر جونپور اند واولاد شاہ مٹھی مدار پسر خردش ہمہ در کنتور سکونت دارند وقاضی مطہر کہ قبرشان در کالپی ست وحضرت شہاب الدین قدوائی کہ قبرشان در موضع جملائی ست وحضرت شاہ آلا کہ در ولایت بنگالہ آسودہ است وحضرت میر جمال الدین المشہور بسید جمن کہ در موضع بھلسہ قریب شہر بہار مسکن گرفتہ وحضرت میر سید احمد بادپا کہ در جنگل کھلوائن نواحی شہر جونپور آرامگاہ اوست وحضرت شاہ جودھن کہ در شہر اودھ مسکن گرفتہ وحضرت شیخ شمس تائب کہ در شہر لکھنؤ آسودہ است وحضرت شیخ بڈھن صدیقی کہ در شہر سندیلہ قرارگاہ اوست وشاہ بھیکا کہ در شہر قنوج شہرت دارد باقی ذکر حضرت طیفور شامی بایزید بسطامی کہ پیر حضرت سید بدیع الدین مدار قدس سرہ اند وحضرت امیر المومنین سیدنا ابوبکر الصدیق رضی اللہ عنہ در سلسلۂ علیہ نقشبندیہ خواہد آمد وذکر حضرت شیخ عبد العزیز مکی المعروف بہ عبد اللہ علم بردار قلندر در سلسلۂ علیہ قلندریہ بالا مذکور شد حاجت اعادہ ندارد۔

سلسلۂ عالیہ نقشبندیہ

اجازت این سلسلہ کہ ورای سلاسل سبعہ است حضرت عارف باللہ ملقب لغیب بصاحب سر شاہ محمد کاظم قلندر قدس سرہ را از حضرت مولوی احمدی نقشبندی ساکن کرسی رسیدہ ومختصرے حال حضرات این سلسلہ تا مرشد شاہ محمد کاظم قلندر بالا گذشتہ لہذا آغاز این سلسلہ از ذکر حضرت مولوی صاحب موصوف کردہ می شود وتحقیق لفظ نقشبند در اسم سامی خواجہ بہاء الدین نقشبند می آید انشاء اللہ تعالی۔

ذکر معدن فضل موہبی ومخزن کمال محمدی مولوی احمدی نقشبندی

خلف رشید قاضی محمد نعیم بن مولوی عبد القادر قاضی شہر گورکھپور تلمیذ خاص ملا احمد عرف جیون امیٹھوی بود ند جد اعلی آنجناب از ایران بہندوستان آمدہ در عہد شاہان دہلی بر عہدۂ جلیلہ ممتاز ماندند وہمانجا مولوی صاحب موصوف متولد شدہ در ظل عاطفت ورافت پدری پرورش یافتہ تحصیل علوم متعارفہ تفسیر وفقہ وحدیث بہ علمای مشاہیر دہلی کردہ در عمر بست وپنج سالگی تکمیل علوم کردہ بعہدۂ قضای بنارس مامور شدند ذات شریفش

جامع فضائل صوری و معنوی و عالم علوم ظاهری و باطنی صاحب زہد و ورع و تقوی بود مدام بجز شغل درس و تدریس
و عبادت الٰہی کارے دیگر نکرد حنفی المذہب و صوفی المشرب بود از صبح تا چاشت وقت خود در تعلیم علوم عربیہ فقہ و
حدیث صرف می نمود و شب در افاضۂ فیوض باطنی بطالبان و مریدان می کوشید اکثر جنات ہم بجہد متش ارادت
پیدا ساختند و بسیارے ہنود بر دست پاکش مشرف باسلام شدند قلیل الغذا بود و میفرمود کہ یاد الٰہی را شکم تہی باید
گاہے غذائے چرب و با مزہ نمی خورد بلکہ طعامے چند باہم آمیختہ نزد خود میداشت و وقت غلبۂ گرسنگی قدرے ازان
میخورد و بسا اوقات صائم می ماند و برائے کسر نفس فاقہ می کشید مسموع ست کہ از جانب بادشاہ وقت اکثر مواضع
بنام ایشان معاف بودند اما ہر چہ از قسم نقد و جنس کہ ازان وصول می گشت بر اعزا و اقربا تقسیم می کرد ظہار عجز
و ہیچی خود چنان بود کہ شمار وظائف بر عقد انامل می کرد و تسبیح بدست نمی گرفت و می فرمود کہ این ہم از اعضائے
جسمی ہستند اینان را نیز از طاعت الٰہی محروم دارم و در تسبیح داشتن اندیشۂ ریا و سمع ہم می باشد در سلسلۂ عالیہ
نقشبندیہ اجازت و خلافت از حضرت سید محمد عدل المعروف بشاہ لعل بریلوی میداشت و از عارف باللہ حضرت
حضرت شاہ محمد کاظم قلندر کاکوروی بسیار محبت و اتحاد بود اولاً از حضرت صاحب موصوف در قصبۂ دیوہ مکان
مولانا ذوالفقار علی ساکن دیوہ کہ او شان ہم از خلفائے حضرت شاہ لعل بریلوی بودند ملاقات شد چنانکہ
حضرت صاحب اظہار حالش در مکتوبی آنجی برادر خرد حضرت شاہ میر محمد قلندر رحمہ کردہ اند ازان بعد چنان
محبت و خلوص زیادتی پذیرفت کہ گاہے حضرت صاحب برائے ملاقات ایشان بکرسی میرفتند و اکثر مولوی صاحب
بکاکوری قدم رنجہ می فرمودند و بہمین ارتباط و اختصاص حضرت صاحب او شان را اجازت سلسلۂ عالیہ قلندریہ
نوشتہ دادند و خود از او شان اجازت سلسلۂ نقشبندیہ فرا گرفتند حضرت مولوی صاحب در مرض خود با طالبان
و مریدان خود گفتہ بودند کہ ہر کرا پس از من شوق بیعت و ارادت باشد در کاکوری بخدمت شاہ محمد کاظم صاحب
رفتہ تسلی خود کند کہ نزد من ہیچکس را امر درویشی ہیچ او شان درینوقت موجود نیست و یک پسر خود را نیز برای تربیت
بحضرت صاحب سپرد کردہ بودند مزار شریفش در قصبۂ کرسی ضلع بارہ بنکی واقع محلہ قاضی ٹولہ زیر درخت لسری
زیارتگاہ خلائق ست ہیچ گنبد و چہار دیواری ندارد بلکہ قبر ہم پختہ نیست و ہمچنین از باشندگان آنجا چنین شنیدہ شد
کہ از اولاد ایشان کسے ارادۂ پختگی مزار و احداث عمارت چہار دیواری و نیز عرس سالانہ ظاہر کردہ بود اما ایشان

درعالم رویا مانع شدند واجازت عمارت وغیره ندادند آرے الشهرة آفته والخمول راحته عمر شریف به شصت و نه سال رسیده تاریخ وسنه ولادت ووفات بدریافت نرسید۔

ذکر گوہر اکلیل ولایت وسروری دُرّة التاج خلافت ورہبری حضرت سید محمد عدل المعروف بشاه لعل بریلوی

ایشان فرزند ارجمند حضرت سید محمد بن شاه علیم الله بریلوی اند از ابتدائے طفولیت تا ایام کهولت در آغوش پدر عالی قدر مانده وبراه اجتبا شتافته ترجمان حال ولسان مقال ایشان شده بودند اوائل حال در تحصیل علوم ظاهر بخدمت برادر اکبر خود مولانا سید محمد محکم مشغول بودند بعد ازان بخدمت حضرت والد ماجد خویش برائے تحصیل سلوک پیوستند پدر بزرگوار ایشان را بمدارج کمالات ومعارج ولایات ومنتهائے سیر سالکان رسانیدند وسبقا سبقا هر در وسط منازل ولایات خاصه واخص الخواص که ولایت اولیائے امت وانبیائے کرام تخصیص وتشریف یافتند وبعد رحلت پدر بزرگوار خود جانشین وقائم مقام ایشان شدند خلفائے ایشان بسیار اند از انجمله مولانا ازهار الحق فرنگی محلی برادر مولوی احمد انوار الحق فرنگی محلی ومولانا ذوالفقار علی دیوی وقاضی عبد الکریم چوراسی ومولوی سید محمد نعمان نصیرآبادی ومولوی احمدی کرسوی ودیگر اکابر وفات ایشان بتاریخ یازدهم ماه رمضان المبارک سنه یک هزار ویکصد ونود ودو واقع شد واندرون روضه جد خود که در رائے بریلی واقع ست جانب شرق مدفون شدند۔

ذکر مهبط عطیات الٰهی مصدر کرامات وآگاهی فانی فی الله الصمد القوی حضرت سید محمد نقشبندی البریلوی

ولادت باسعادت ایشان در سنه یک هزار وهفتاد ودو هجری بوده از ان زمان در حجر کرامت وبر استقامت والد ماجد خویش حضرت شاه علیم الله البریلوی ماندند واز بدو شعور بدانتهائے موفور کامیاب بعلوم صوری ومعنوی باتمام حضور بهره یاب شدند از آغاز شباب بحالت جوانی وهدایت معاملات کامرانی اسباب

کمالات النهانی برائے او مہیا و ستارهٔ ولایت و وراثت رسول سبحانی از سیمائے او درخشان و ہویدا بود حضرت والد ماجد بکمال توجہات که بحق سید موصوف مرعی میداشتند ایشان را بمثابهٔ ترجمان حال و لسان مقال خویش کرده بتکمیل کمالات و ترقی مقامات از عروج و نزول و طے منازل قرب و وصول ہر جا ہمعنان خود می داشتند چنانچه عمامه و قمیص خاصهٔ خویش با تبرکات پیران کرام و کلاه تبرک شیخ الاسلام سید آدم بنوری و دستارچهٔ مبارک حجة الاسلام مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی رح با قرآن شریف مخصوصهٔ تلاوت خود بایشان عطا فرمودند و خاصه سر و سیرت و معانی و صورت خود عطا فرموده مصداق قول مشهور الخلیفة فی حکم المستخلف ساختند ان بعد در ارشاد طالبان و خدمت مخلصان بطریقهٔ پدر اہتمام فرمودند و بسیارے کسان را بمرتبهٔ کمال رسانیدند الغرض بہمین تقدس و زہد و ارشاد طالبین مولی البقیهٔ زندگانی کرده بعارضهٔ تپ بتاریخ بست و چہارم ربیع الثانی روز دوشنبه سنه یک ہزار و یک صد و پنجاه و شش وقت شب بین العشائین روح مطہر از قالب عنصری باعلی علیین خرامید و بروز سه شنبه در دائرهٔ پدر بزرگوار جانب گوشهٔ جنوب و غرب مسجد نبوی دریا محاذی روضهٔ پدر مدفون شدند از تصانیفش شرح کلمات خواجگان نقشبند رح در غایت متانت و توضیح یادگار است۔

ذکر مقتدای سالکان طریقت پیشوای عارفان حقیقت محی السنة النبوی قدوة الاتقیا حضرت سید محمد علیم الله الحسنی الحسینی النقشبندی البریلوی

ولادت ایشان در سنه یک ہزار و سی و سه ہجری ست از کبرائے اولیا و اعاظم خلفائے حضرت سید آدم بنوری اند نہایت متقی و کامل و عالم عامل بودند در اتباع سنت سنیه نظیر خود نداشت از اوائل وقت طفولیت بحالات سنت یتیمی و یسیری ایشان را التشریف فرمودند و سایهٔ پدر بزرگوار از سر ایشان برداشتند و مادر مہربان را نیز در عمر دو سه سالگی ایشان شربت وفات چشانیدند فتامل کل ذلك الحال مطابقة لاحوال محبوب رب المتعال سید الانبیاء علیه التحیة والثنا۔

منقول ست که ایشان از خداوند جل و علا خواستگاری سنت آخر دیه و عمر نبوی صلی الله علیه وسلم مدام بدعا ہا دریوزگی داشتند که الہی دعاے ما را اجابت نما و سنین عمر شریف حبیب خویش کرامت فرما او تعالی شانه

دعای ایشان را اجابت نمود و سالهای مبارک نبی کریم عطا فرمود چنانچه بعمر شصت و سه سالگی بتاریخ هشتم
وقیل نهم ذی الحجه سال هزار و نود و شش و بقول صاحب خزینة الاصفیا سال یک هزار و هشتاد و یک
نقل بدار آخرت فرمودند که محی الدین محمد شاه عالمگیر غازی همون تاریخ بخواب دید که محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وفات
کردند و ملائکه جنازهٔ مبارک بر آسمان می برند ازین رو به تشویش در آمد که ظاهراً وفات حیات النبی از هزار سال
گذشته و لبساقر نهاست متباعده گذشته این ارادت از دو حال بیرون نباشد نعوذ بالله منها یا ارکان اسلام را
ضررے رسد یا سلطنت را که نائب و خلیفهٔ آن جنابم خللے گشد از ملا جیون مرحوم استاد خود تعبیر
خواست مولوی موصوف فرمود تاویل این رویا غیر تعبیر شماست بلکه این واقعه مشعر بران ست که سید محمد علیم الله
رحمة الله علیه از دار ملال انتقال فرموده متوجه بعالم قدس نمود تاریخ ضبط نمایند و بلا شائبه ایقان فرمایند
اغلب که رائے آنا بت رسیده باشد آخر بسوانح و وقائع ظاهر گشت که سید بتاریخ مذکوره ازین عالم بگذشت
شاه فرمود ای استاد بلا تامل ازین واقعه تاویل رحیل سید بکدام دلیل استخراج گردیده واضح تر بگوئید ملا فرمود
که سزاوار دولت مشابهت با سید انام و اجرائے سعادت مماثلت با خیر الانبیا علیه و علیهم السلام سعادتمندے
بود یعنی سید علیم الله که گوے متابعت خاتم الرسالت بچوگان ارادت از میدان ربوده و از اکثر پیشینیان
بجولانگری مسابقت فرمود لاجرم در موت نیز بسعادت مشابهت نبوی بنواختند و در قوت مماثلت دولت
احمدی از دنیا برداشتند انتهی زیاده ازین خواهی در ملفوظ ایشان نظر کن۔

ذکر قائم باحکام شریعت دائم بتلاش حقیقت
خاتم نگین سروری حضرت خواجه سید آدم بنوری

از اعاظم خلفائے حضرت شیخ احمد مجدد سرهندی ست تعلیم ابتدائی طریقت از حاجی خضر یافته بعد از ان
باجازت حاجی خضر بخدمت شیخ احمد مجدد الف ثانی حاضر شده بدرجات عالی رسید در اوائل حال از علوم
ظاهری بهره نداشت روزے در واقعه دید که از هاتف غیب ندا می شود که ای شیخ آدم چرا قرآن نخوانده
عرض کرد که الٰهی تو قادری مرا تعلیم فرمائی الفور دستے نورانی ظاهر شد و بر سینهٔ بے کینهٔ وی مس کرد قرآن

حفظ نمود و نیز علوم ظاهری را تعلیم برگرفت ایشان باوصاف اتباع سنت و رفع بدعت موصوف و بکمال استقامت
شریعت و طریقت معروف بودند زائد از هزار کس طلبه و زمره جمع می بودند و از لنگرخانهٔ ایشان در وقت طعام
می گرفتند وطن اصلی وی قصبهٔ موده است از جانب پدر سید حسینی بود دیگر سکونت در قصبهٔ ... از توابع
سرهندست میداشت وی را مریدین و خلیفه بسیار بودند و هر یک از ان کامل و مکمل از انجمله حضرت سید علیم الله ابرلوی
و شیخ حامد لاهوری و شیخ نور محمد پشاوری و غیرهم وفات ایشان بتاریخ سیزدهم ماه شوال سنه یک هزار
و پنجاه و سه بوقوع آمد مزارش در جنت البقیع متصل قبهٔ حضرت سیدنا عثمان رضی الله عنه در مدینهٔ منوره واقع است

ذکر شیخ الجلیل والعارف النبیل مقبول حضرت الصمدانی الشیخ احمد الفاروقی المعروف به مجدد الف ثانی سرهندی

منسوب بسرهند و صحیح سهرندست بکسر سین و سکون ها و فتح را ے مهمله بلده ایست عظیم ما بین لاهور و دهلی
دراصل نام آن سهرندست یعنی بیشهٔ شیر و بزبان فارسی سرهند مستعمل شده ایشان مرید و خلیفهٔ حضرت خواجه باقی بالله
النقشبندی اند و نسب ایشان به بست و هشت واسطه بامیرالمومنین عمر رضی الله عنه می رسد و در سال نهصد
و هفتاد و یک متولد شده در کمتر ایام از تحصیل علوم فراغت حاصل کرده از والد ماجد خود اجازت سلسلهٔ قادریه
و چشتیه و سهروردیه و کبرویه یافتند و بهواے حجاز محمل شوق بستند و بحضرت دهلی رسیدند در ینجا بخواجه محمد باقی دولت
ملازمت دست بهم داد و صحبت گیرافتاد و طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه بیعت فرمودند و در دو ماه و چند روز نسبت حضور
نقشبندیه حاصل نمودند چنانچه همدران ایام حضرت خواجه بیکی از مخلصان رقم فرموده بودند که شیخ احمد نام مردیست
از سرهند کثیر العلم و قوی العمل روزے چند با فقیر نشست و برخاست کرده عجائب بسیار از روزگار او مشاهده نموده
از آن می نماید که آفتابے شود که عالم ازو روشن گردد انتهی و نیز حضرت خواجه فرمودند که شیخ احمد آفتابیست که مثل
ما هزاران ستاره ها در سایهٔ او گم اند و ارشادات خواجه در فضائل آنجناب بسیارست که زوما للاختصار بهمین قدر
اکتفا رفت همدران اندک ایام آوازهٔ حضرت بلند شد و آستان فیض نشان ایشان محط رحال و مجمع اصحاب
کمال گشت علما از دور و نزدیک بخدمت رسیدند و امرا از ترک تاجیک بشرف حضور بهره ور گردیدند مشائخ عهد

ارادت آوردند و اکابر زمانه بتواضع برخاستند بدولت ایشان مسها طلا شد و ذره ها آفتاب ذات با برکات ایشان
آیتے بود از آیات الٰہی و نعمتے بود از نعمات ربانی نزاعے کہ درمیان صوفیۂ کرام و علمائے اعلام از ہزار سال بود
ایشان برداشتند و مورد حدیث صلہ شدند چنانکہ در حضرات القدس آمده علامۂ سیوطی در جمع الجوامع روایت
کرده کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود یکون فی امتی رجل یقال لہ صلة یدخل الجنة بشفاعته کذا و کذا
مانا کہ اشارت بوجود مسعود حضرت ایشان باشد چہ کہ ایشان درمیان علما و صوفیہ صلہ بودند کہ اختلاف فریقین
را در وحدت وجود بلفظ راجع داشته اند چنانچہ بعد تحریر این مقال خود نوشته اند الحمد للہ الذی جعلنی صلة
بین البحرین انتہی اطلاع بر مغیبات و اشراف بر خواطر و تصرف در مکنونات ادنی صفتے بود از صفات حمیده
جمیلۂ ایشان و کمینہ وصفی بود از اوصاف جلیلہ شمارهٔ خوارق و کرامات کہ در کتب مقامات مروی شده
ہفت صد میرسد و ما عدائے آنکہ داند کہ چہ مقدار صادر شده باشد بحکم ما لا یدرک کلہ لا یترک کلہ
یک دو سہ از آن حوالۂ قلم می شود آورده اند کہ در سفر بودند و ہوا گرم یاران التماس باران کردند حضرت متوجہ
شدند ابر آمد و بارید دیگرے گفت عزم حج دارم فرمودند ترا در عرفات می بینیم سالہا رفت و بحج رفتنش میسر نیامد
دیگر جان محمد نام تاجرے بود از مریدان حضرت انشوے حکایت کرده اند کہ گفت روزے قریب شام جوزے
بدست من دادند و فرمودند کہ بباغ حافظ درویشے چند فرود آمده اند و میان ایشان عزیزیست کہ داغ چیچک
بر رو دارد ببر و این جوز را باو ده و او را بیار رفتم دیدم کہ قلندرے چند نشسته اند و درویشے داغ چیچک
بر رو باندک فاصلہ نشسته چون مرا دید گفت حضرت ترا پیش من فرستاده اند گفتم آرے و جوز پیش دادم و دعا ے
ایشان رسانیدم فرمود بار اطلبیده اند خود نیامدند عاقبت با من روان شد و رسید حضرت از من قہوه خواستند
آوردم فرمودند کہ بآن درویش بده ر و بطرف آن درویش کردم ہم حضرت ایشان را یافتم وے گفت کہ بحضرت
ایشان بده باز کہ این سو رو کردم حضرت ایشان را دیدم آن عزیز این ماجرائے من از حضرت پرسید فرمودند کہ
جان محمد نام پسر فلانے از جالندہر ست وی گفت کہ پدر او با من آشنا بود و در کدام سلسلہ بیعت و ارادت
کرده کہ در سلسلۂ قادریہ پس او گفت کہ بسفارش من او را بحضرت غوث الاعظم رسانید رضی اللہ عنہ حضرت
برخاستند و بجانب ستارهٔ قطب اشاره کردند کہ جان محمد ستارهٔ قطب را می شناسی ہمین ست بار دیگر

نیک نگر دیدم از میان قطب شخصے ژندهٔ سیاه در بر چون تیر مستعجل سید حضرت فرمود که بملازمت غوث الثقلین کن لیکن حضرت غوث بسمت ستارهٔ قطب متوجه شدند و غائب گشتند چون بمسجد رسیدم آن عزیز گفت که غوث الثقلین این را دیدی گفتم آرے از جملهٔ الهامات و مبشرات ایشان که قدر کثیر ست یکے این ست که غفرت لک ولمن توسل بک بواسطة او بغیر واسطة الی یوم القیامة و هر که طالب تفصیل کشف و کرامات و الهامات و مبشرات ایشان باشد بر او ست که رجوع نماید بکتب مقامات چون حضرات القدس و برکات احمدیه و جز آن معارف جدیده و حقائق نادره که از آن قلم نورانی رقم ریخته آفتابے ست که چشم منکران از آن خیره و روز حاسدان از آن تیره این معارف و حقائق که می شنوی و این ارشاد و هدایات که می بینی با علی ندا می کند که صاحب آن مجدد است و نه مجدد مائة بل مجدد الف و از صد تا هزار فرقے تا اندک هست لو کنتم تعلمون از مکارم اخلاق و حسن سیرت ایشان چه گویم صبر و شکیب و رضا و تسلیم و تعظیم هر کس فراخور حال وے و شفقت بر خلق و صلهٔ رحم و رعایت ارباب حقوق و سبقت در سلام و لینت در کلام شیمهٔ کریمهٔ ایشان بود طریقهٔ ایشان کتاب و سنت ست و این یک فضیلت مقادم هزار فضائل تواند بود کوتاهی سخن در او اخر عمر کارخانهٔ ارشاد طلاب با بنائے کرام سپرده خود از خلوت قدس که بزم انس بود کم بیرون می آمدند و اکثر اشاره بقرب وفات خود می فرمودند تا دوازدهم محرم سال هزار و سی و چهار بصراحت گفتند که فرمودند که میان چهل و پنجاه روز رحلت من واقع خواهد شد چنانچه روز سه شنبه وقت صبح پاسی از روز بر آمده بعمرے که شصت و سه سال موافق سنین عمر سرور عالم صلی الله علیه وسلم بود ازین خاکدان به بهشت جاودان نقل فرمودند پس از انتقال آن خلاصهٔ ابرار چه در زمان غسل و چه بعد از آن عجائب و غرائب که دیده و شنیده شدند فوز بان منحصر بمطالعهٔ کتب مقامات ست وفات بتاریخ بست و هشتم صفر سنه یک هزار و سی و چار هجری ست مزار در سرهند زیارت گاه است۔

ذکر الشیخ الفانی عما سوے الله حضرت خواجہ باقی بالله

در طبقات آمده که اصل ایشان از سمرقند ست و در کابل تولد شده اویسی بوده اند تربیت از روحانیت خواجه احرار یافته بعد ریاضات و مجاهدات و حصول کمالات باشارت روح حضرت خواجه احرار بمولانا خواجگی امکنگی

پیوسته اند و با ایشان بیعت کرده و در سه روز دولت و نعمت یافته رخصت شده اند و از انجا بدهلی تشریف آورده اند حالتے داشتند که هرگاه بکسے نظر می کردند یا دران حال بر ایشان کسے نظر می کرد بے اختیار حالتے بهم میرسانید و فریادا زوے بر می آمد وفات خواجه در بست و پنجم جمادی الثانی سنه یک هزار و دوازده هجری و مرقد منوره ایشان در دهلی نزدیک قدم رسول بمحله کنجشک گیران واقع است عمر ایشان چهل سال بود۔

ذکر واقف مقام قرب بی نشان محو مشاهده رحمن صدر نشین بساط سروری مولانا خواجه امکنگی

خلف و خلیفه خواجه محمد درویش سر رشته تربیت ظاهر و باطن از والد و مرشد خود یافته مردے بود عابد و زاهد و بزرگ صاحب ذکر و شغل و کرامت و خوارق عادت خود را از چشم خلق می پوشید در قصبه امکنگ که از مضافات سمرقند ست سکونت داشت وفات ایشان در سال هزار و هشت هجری رو داد عمر شریف نود سال بود مزار ایشان در قصبه امکنگ واقع ست۔

ذکر الشیخ العارف مولانا محمد درویش

ایشان از خلفاے کبار مولانا محمد زاهد اند جامع علوم ظاهری و باطنی و واقف رموز صوری و معنوی باوصاف جذب و استغراق و ذوق و شوق موصوف و بسخا و عطا معروف بود و ارادت نیز بخال خود مولانا محمد زاهد دارند و بیک واسطه بخواجه احرار می رسند فناے شیخ بر ایشان غالب بود و ظهور کرامت و خوارق را خوش نداشتند بعد وفات پیر خویش بر مسند ارشاد نشستند و صدها کس را دعوت الحق نمودند وفات ایشان در نوزدهم محرم سنه نهصد و هشتاد و پنج و بقولے نهصد و هفتاد هجری رو داد۔

ذکر سلطان الزاهدین برهان العابدین الراکع الساجد مولانا محمد زاهد

ایشان از کبراے سلسله عالیه نقشبندیه و عالم علوم ظاهری و باطنی و مرید و خلیفه رشید حضرت خواجه

علیہ الله احرار اند در فقر و تجرید و تفرید و ورع و تقوی و زہد و اتباع سنت مقامات عالیہ و مراتب بلند داشت وفات ایشان غرہ ربیع الاول سال نہ صد و سی و شش ہجری واقع شد مزار ایشان در مقام رخش زیارت گاہ ست۔

ذکر الشیخ المشائخ الکبار قدوۃ الاحرار الشیخ ناصر الدین عبید الله ابن خواجہ محمود بن شہاب الدین المعروف بہ خواجہ احرار

ایشان بہترین و کامل ترین مریدان مولانا یعقوب چرخی اند و سر سلسلہ خواجہ احراری و مقتدائے طریقت و رہنمائے حقیقت بودہ کرامات و عبادات بے نہایت از ایشان بظہور رسیدہ حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سرہ السامی با ایشان اخلاص و اعتقاد بسیار داشتہ اند و ایشان ایجاے پیر خود مولانا سعد الدین کاشغری سید انستند چنانچہ بعضے کتابہا بنام ایشان تصنیف نمودہ ولادت ایشان در ماہ رمضان سال ہشت صد و شش ہجری در قریہ باغستان کہ از توابع تاشکند ست بود و وفات شب شنبہ بست و نہم سلخ ربیع الاول سال ہشت صد و نود و پنج واقع شدہ و مدت عمر شریف نود سال ست چند ماہ کم و قبر در سمرقند ست

ذکر الشیخ الاجل و الاکمل حامل اسرار الصوری و المعنوی الشیخ یعقوب بن عثمان بن محمد الغزنوی ثم الچرخی

نسبت بچرخ بجیم فارسی و رائے مہملہ و خائے معجمہ دیہی است از توابع غزنین از کبار مریدان حضرت خواجہ بزرگ اند و اول بار کہ بخدمت شریف ایشان رسیدہ اند فرمودند کہ ما بخود کاری نمی کنیم امشب بہ بنیم اگر ترا قبول بکنند ما نیز قبول بکنیم مولانا یعقوب فرمودند کہ ہر گز شبے سخت تر از ان بر من نگذشت کہ آیا چہ شود چون بامداد بخدمت ایشان رفتم فرمودند کہ قبول کردند و ایشان را بخواجہ علاء الدین عطار سپردند بعد از وفات خواجہ بزرگ یعنی بہاء الدین نقشبند در صحبت علاء الدین عطار بمرتبہ کمال رسیدند و جامع گشتند در علوم ظاہری و باطنی ولادت ایشان در غزنین ست و مزار در موضع ملفتو و بقول صاحب سفینۃ الاولیا ملفتو کہ یکے از مواضع حصار شادمان ست واقع شدہ وفات ایشان بتاریخ پنجم صفر

سال ہشت صد و پنجاہ و یک واقع شد۔

ذکر امام الطریقة بہار الشریعة والحقیقة حدیقت چمن معانی را نخلبند خواجہ بہاء الدین محمد بن محمد بخاری المعروف بہ نقشبند

در رسالۂ بہائیہ کہ در مقامات حضرت شیخ ست می نویسد کہ حضرت می فرمودند کہ من و پدر من بصنعت کمخواب بافی و نقشبندی مشغول بودیم ازین جہت نقشبندی می گویند و ہمچنین ست در سفینة الاولیا والانتباہ وغیرہا و در لطائف اشرفی ست کہ وجہ تسمیہ وی بہ نقشبندی نقش بستن صورت بزرگی کہ این نسبت بوی رسیدہ باشد یا تصور کردن معلوم و معہود کہ کیفیتے ازو حاصل می آید انتہی و در نسمات القدس من حدائق الانس مذکورست کہ بہ تحقیق جمہور اکابر این سلسلہ تلقب آنحضرت بہ نقشبند غیبی ست و بعضے منتسبان این طریقہ در سر آن دو وجہ ایراد نمودہ اند اول آنکہ طالبے را کہ آن بزرگان تعلیم ذکر دل میفرمودند ہم در روز نخست آن ذکر بر دل طالب نقش بستی و بعوارض قلیلہ زائل نگشتی دوم آنکہ بہ تصرف کامل و توجہ شامل ایشان در بدایت حال نقوش کونیہ بر مرایاے قلوب ہر مرید رشید ایشان مسدود می گردید انتہی و حق آنکہ اصل این نسبت بخرقہ بودہ پستر بمعرفہ گردیدہ از رشحات کہ مولانا جامی در احسن القصص در مدح حضرت خواجہ میفرماید جمع مراسمت الم

کسے چون او بلوح ارجمندان　　نزد نقش بدیع از نقشبندان

ولادت ایشان در محرم سال ہفت صد و ہیزدہ و بقولے ہفت صد و بیست و ہشت بودہ است در عہد خواجہ علی رامیتنی و از طفلی آثار ولایت و انوار کرامت و ہدایت از بشرۂ ایشان ہویدا بود حضرت را نظر قبول بفرزندی از حضرت خواجہ محمد بابا سماسی بودہ تعلیم آداب طریقت بحسب صورت از امیر کلال یافتہ اما بحسب حقیقت ایشان اویسے اند و تربیت از روحانیت خواجہ عبدالخالق غجدوانی یافتہ تفصیلش در مقام خود مذکورست وفات ایشان در شب دوشنبہ سوم ماہ ربیع الاول سنہ ہفت صد و نود و یک ہجری و مزار در قصبہ عارفان ست کہ دیہے ست بر یک فرسنگ از شہر بخارا مدت عمر شریف ایشان ہفتاد و سہ سال بودہ۔

ذکر صاحب الصحو والتمکین قدوة ارباب الحال حضرت سید امیر کلال

از مریدان و اعاظم خلفاے خواجہ محمد بابا سماسی اند در شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت از اولیاے عہد گوے سبقت بردہ ولادت ایشان در موضع سوخارست و وفات ایشان در وقت نماز بامداد روز پنجشنبہ ہشتم جمادی الاولے سال ہفت صد و ہفتاد و دو ہجری بودہ و قبر شان در موضع سوخارست نزد بعضے وپیش بعضے یازدہم جمادی الاخری سنہ ہفت صد و ہفتاد و دو وفات یافتہ اند و سوخار از دیہات بخارا ست واز سماس پنج کروہ شرعی ست و بکاسہ گری اشتغال می داشتند و بزبان بخارا کاسہ کلال را گویند باقی حال ایشان از نفحات و رشحات وغیرہ دیدنی ست۔

ذکر مرجع الاقاصی والادانی حضرت خواجہ محمد بابا سماسی مولداً والبخاری مدفناً

سماسی بفتح سینین مہملتین بعد از ان و یاے نسبت ست بسوی سماس بکسر سین ثانیہ دیہی از دیہات طوس ست و بعضے می نویسند کہ سماس از دیہات رامتین ست و از رامتین یک کروہ شرعی در ست واز بخارا سہ کروہ شرعی مرید و خلیفہ حضرت عزیزان علی رامیتنی ست مدتے مدید بخدمت پیر روشن ضمیر خود حاضر ماندہ فوائد عظیم حاصل کردہ مقتداے زمانہ گشت و حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند را بفرزندی قبول کردہ ولادت ایشان در قریہ سماسی بودہ وفات دہم جمادی الاخری سال ہفت صد و پنجاہ و پنج وقبر ایشان نیز در انجاست۔

ذکر قدوۂ اہل شہود مصدر فیوض سبحان حضرت خواجہ علی رامیتنی المعروف بحضرت عزیزان

ایشان خلیفۂ دوم اند از خلفاے خواجہ محمود و لقب ایشان در سلسلۂ خواجگان حضرت عزیزان ست

از کبراے مشائخ این سلسله بود صاحب مقامات عالیه و کرامات ظاهره گویند چون خواجه محمود را وفات نزدیک
رسید امر خلافت را بحضرت خواجه عزیزان حواله کرد و سائر اصحاب نیز با ایشان سپرد و سلسله نسب حضرت خواجه
بهاء الدین از میان خلفا و اصحاب خواجه محمود بدو واسطه با ایشان میرسد ایشان را مقامات رفیعه و کرامات عجیبه
بسیارست و بصنعت بافندگی مشغول بوده اند در نفحات ست که فقیر از بعضے اکابر چنین استماع دارد که اشاره با ایشان
است آنچه حضرت مولانا جلال الدین رومی فرموده ؎ گرنه علم حال فوق قال بودے کے شدے
بندهٔ اعیان بخارا خواجهٔ نساج را تولد شریف ایشان رامیتن ست که قصبه ایست
بزرگ در ولایت بخارا بر دو فرسنگ قبر مبارک ایشان در خوارزم ست معروف و مشهور وفات هفتم رمضان
سنه هفت صد و سیزده هجری و نزد بعضے بست و هشتم ذیقعده سال هفت صد و بست و یک هجری
و مدت عمر یک صد و سی سال۔

ذکر الشیخ المکرم و المعظم الجامع للنسبة الصوری و المعنوی خواجه محمود انجیر فغنوی مولدا و البخاری مدفنا

فغنی بفتح فا و سکون غین معجمه قریه ایست از توابع بخارا در رشحات ست که ایشان افضل و اکمل اصحاب
خواجه عارف اند و از میان اصحاب خواجه عارف بخلافت ارشاد ممتاز بوده اند مولد ایشان فغنه است
که دیهی ست در ولایت بخارا از مضافات وابکنی که دیهی بزرگ مشتمل بر چندین ده و مزرعه و سه فرسنگ از شهر
دورست ایشان در انجا مقیم بوده اند و قبر مبارک ایشان آنجاست بکسب گلکاری می پرداختند و از ان
معاش می ساختند و از خواجه عارف اجازت ارشاد یافته بودند و بدعوت خلق بحق باذن گشته بنابر مقتضای
وقت و مصلحت حال طالبان ذکر علانیه افتتاح کرده اند و اول بار که مشغول شده اند در مرض موت خواجه عارف
بوده است نزدیک بزمان تسلیم ایشان بر سر پل ریوگر و خواجه عارف دران محل فرموده اند که این وقت آن وقت
ست که ما را اشاره کرده بودند و بعد از نقل ایشان خواجه محمود در مسجدے که بر در وابکنی است بذکر علانیه
مشغول شدند و مولانا حافظ الدین از کبار علماے وقت که جد اعلی حضرت خواجه محمد پارسا اند باشاره

استاد العلما شمس الائمة الحلوائی رحمها الله تعالی در بخارا از خواجه محمود سوال کرد بحضور جمع کثیر از ائمه علمای
زمان که شما ذکر علانیه بچه نیت می گوئید خواجه فرمود تا خفته بیدار شود و غافل آگاه گردد و او را براه آرد و باستقامت
شریعت و طریقت در آید و بحقیقت توبه و انابت که مفتاح همه خیرست و اصل همه سعادات ست رغبت نماید
مولانا حافظ الدین گفتند که نیت شما صحیح ست و شمارا این شغل حلال باد از ایشان التماس نمودند که ذکر علانیه
را حدی بیان فرمائید که بآن حقیقت از مجاز ممتاز گردد و بیگانه از آشنا جدا شود خواجه فرمود که ذکر علانیه کسی
را مسلم ست که زبان او پاک باشد از دروغ و غیبت و حلق او پاک باشد از حرام و شبهت و دل او پاک باشد از ریا
و سمعت و سر او پاک باشد از توجه بغیر حضرت ربوبیت انتهی زیاده اگر خواهی در کتاب رشحات نظر کن وفات
هفدهم ربیع الاول سال هفت صد و پانزده هجری و بقولے هفت صد و هفتده بوده و قبر ایشان نیز در
بخارا است بروایت سفینة الاولیا۔

ذکر العارف زبدة الاخیار ناظر جمال بچشم مخموری حضرت خواجه عارف ریوگری

ریوگر بکسر رائے مهمله قریه ایست از قریهاے بخارا ایشان خلیفه چهارم حضرت خواجه اند مولد و مدفن ایشان
ریوگرست از انجا تا به غجدوان یک فرسنگ شرعی ست در علم و حلم و زهد و تقوی و ریاضت و عبادت و متابعت
سنت شان عالی و رتبه والا داشت خرقهٔ خلافت از دست حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی پوشید و تا حیات
پیر روشن ضمیر خود بخدمت وی مانده فائدها برداشت سلسلهٔ نسبت ارادت حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند
از میان خلفاے حضرت خواجه عبد الخالق بخدمت خواجه عارف میرسد وفات ایشان غرهٔ شوال سال هفت صد
و پانزده هجری بوده است ایشان عمرے دراز یافتند۔

ذکر العارف الصمدانی حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی

منسوب به غجدوان بکسر المعجمه علی المشهور و کفوی در طبقات حنفیه گوید بضم غین و سکون الجیم و ضم الدال المهمله

دیهی کبیرست بر شش فرسخ از بخارا و در لب الانساب ست بفتح دال ایشان خلیفهٔ چهارم از خلفای اربع خواجه
یوسف همدانی قدس سره و سر دفتر طبقهٔ خواجگان اند و سر حلقهٔ سلسلهٔ این عزیزان قدس الله اسرارهم مولد و مدفنش
ده غجدوان ست از ولایت بخارا بر شش فرسنگ و نام والد شریف ایشان امام عبد الجمیل ست از اولاد امام مالک
مقتدای وقت و عالم بعلوم ظاهر و باطن بودند گویند عبد الجمیل صحبت دار خضر علیه السلام بود و خضر علیه السلام
او را بوجود خواجه بشارت داده و عبد الخالق نام نهاده تا وقتیکه خواجه خضر علیه السلام بایشان رسیده اند و وقوف
عددی مر ایشان را تلقین نموده و در بعضے از تحریرات خواجه مذکور ست که فرموده اند بیست و دو ساله بودم
که خواجه زنده دلان حضرت خواجه خضر علیه السلام مرا بحضرت شیخ بزرگ زمانی خواجه یوسف همدانی سپردند
و به تربیت من وصیت کردند حضرت خواجه را وصیت نامه ایست در آداب طریقت که برای فرزند معنوی
خود خواجه اولیاء کبیر قدس سره نوشته اند مشتمل بر فوائد جزیله و عوائد جلیله و ناگزیر همه سالکان و مریدان ست
برسم تیمن و تبرک ایرادی یابد فرموده اند وصیت می کنم ترا ای (منافع ۱۲) پسرک من بعلم و ادب و تقوی در جمیع احوال
بر تو باد که تتبع آثار سلف کنی و ملازم سنت و جماعت باشی و فقه و حدیث آموزی و از صوفیان جاهل
بپرهیزی و همیشه نماز بجماعت گذاری بشرطیکه امام و مؤذن نباشی و هرگز طلب شهرت مکن که شهرت
آفت ست و بمنصبے مقید مشو و دائم گمنام باش و در قبالها نام خود منویس و بمحکمهٔ قضا حاضر مشو و ضمان
کسے مباش و بوصایاے مردم در میا و با ملوک و ابناے ملوک صحبت مدار و خانقاه بنا مکن و در خانقاه
نشین و سماع بسیار مکن که سماع بسیار نفاق پدید آرد و در وقت بسیاری سماع دل را بمیراند و بر سماع انکار
مکن که اصحاب سماع بسیار اند کم گوی و کم خور و کم خسپ و از خلق بگریز چنانکه از شیر بگریزند و ملازم خلوت
خود باش و با امردان و زنان و مبتدعان و توانگران و عامیان صحبت مدار حلال خور و از شبهه بپرهیز و
تا توانی زن مخواه که طالب دنیا شوی و در طلب دنیا دین بباد دهی و بسیار مخند و از خندهٔ قهقهه اجتناب
کن که خندهٔ بسیار دل را بمیراند و باید که در همه کس بچشم شفقت نگری و هیچ مردی را حقیر نشمری ظاهر خود را
میارای که آرایش ظاهر از خرابی باطن ست و با خلق مجادله مکن و از کسے چیزی مخواه و کسی را خدمت
مفرمای و مشائخ را بمال و تن و جان خدمت کن و بر افعال ایشان انکار منما که منکر ایشان هرگز رستگاری

نیاید بدنیا واہل دنیا مغرور مشو وباید کہ دل تو ہمیشہ اندوہگین باشد وبدن تو بیمار وچشم تو گریان وعمل تو خالص ودعاے تو بتضرع وجامۂ تو کہنہ رفیق تو درویش ومایۂ تو فقر وخانۂ تو مسجد ومونس تو حق تعالی وفات ایشان دوازدہم ربیع الاول سال پانصد وہفتاد وپنج ہجری ست وقبر ایشان در غجدوان ست۔

ذکر قطب الوقت وغوث الصمدانی حضرت خواجہ یوسف بن ایوب الہمدانی

کنیت ایشان ابو یعقوب ست واصل ایشان از ہمدان ست مرید شیخ ابو علی فارمدی اند واز ابو اسحق شیرازی نیز استفادہ نمودہ اند وبشیخ عبد اللہ جوینی وشیخ حسن سمنانی صحبت داشتہ وچون بہ بغداد رفتند حضرت غوث الثقلین این راہم دریافتند ودر مجلس شریف اکثر حاضر شدند حنفی مذہب وسر سلسلۂ خواجگان بودہ اند ولادت ایشان در سال چہار صد وچہل ہجری بقول صاحب سفینۃ الاولیا ورشحات بودہ ودر تاریخ یافعی ست کہ حضرت خواجہ را حالات وکرامات بود ودر بغداد وعراق وخراسان وسمرقند وبخارا واصفہان افادہ واستفادہ نمود وحدیث درزید وموعظہ فرمود وخلق از وے منتفع شدند ودر مرو نزول کردہ تا آنجا ساکن شد بعد ازان بہرات رفت وبچند وقت آنجا اقامت فرمود وباز بمرو آمد وبعد از فرصتے بار دیگر بہرات رفت وسال چند آنجا بود وبعد ازان بار دیگر عزیمت مرو نمود چون از ہرات بیرون آمد در راہ وفات یافتہ ودر ہمان موضع کہ وفات یافتہ بود دفن شدند وگویند بعد ازان ابن النجار کہ از مریدان وے بود جسد او را بمرو نقل نمودہ قبر وے در آنجاست تاریخ وفات بست وہفتم رجب ونزد بعضے غرۂ صفر سال پانصد وسی وپنج ہجری وایشان را چہار خلیفہ بودند خواجہ عبد اللہ برقی وخواجہ حسن اندانی وخواجہ احمد یسوی وخواجہ عبد الخالق غجدوانی رحمہم اللہ تعالی علیہم اجمعین

ذکر زبدۃ السالکین وقدوۃ الکاملین ذی الفیض الابدی خواجہ ابی علی الفضل بن محمد علی الشافعی الفارمدی الطوسی مدفنا

فارمد بفتح الفاء والراء بینہما الف ثم میم مفتوحۃ فیما ذکر ابن السمعانی وقد تسکن من قری طوس شیخ الشیوخ خراسان بودہ اند وشاگرد استاد امام ابو القاسم القشیری ومرید شیخ ابو القاسم الگرگانی اند وبا شیخ

ابوسعید ابوالخیر ملاقات نموده و نیز انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابوالحسن خرقانی که پیشوای مشائخ و قطب زمان خویش اند بوده شیخ ابوعلی می گوید که در ابتدای جوانی در نیشاپور بطلب علم بودم شنیدم که شیخ ابوسعید ابوالخیر از مهنه آمده است و مجلس می گوید رفتم چون چشمم بر جمال وی افتاد عاشق شدم و محبت این طائفه در دل من بیشتر شد وفات ایشان چهارم ربیع الاول سنه چارصد و هفتاد و هفت هجری و بقولے چارصد و هفتاد و مزار مبارک در طوس ست۔

فائده گرگان بضم کاف اعرابی و تشدید رار مهمله و کاف عجمی و نون دهے ست از دیهات مشهد مقدس کذا فی الانتباه۔

ذکر سلالة الاماجد والاعالی خلاصة تکوین حضرت الربانی الشیخ ابوالحسن خرقانی

خرقانی بفتح الرار نسبت ست بخرقان که قریه ایست از جبال بسطام بزرگ و در سفینة الاولیاست که نام ایشان علی بن جعفر ست و خرقان موضعے ست نزدیک قزوین که ایشان از انجا اند غوث روزگار خود بوده اند انتساب ایشان در تصوف بشیخ بایزید بسطامی ست و تربیت ایشان نیز در سلوک از روحانیت شیخ ست لیکن ولادت شیخ بعد از وفات شیخ بایزید بسطامی ست وفات ایشان شب سه شنبه عاشوره سال چهارصد و بست و پنج و بقولے پانزدهم رمضان سال چارصد و بست و چار و عمر شریف هفتاد و سه سال و از سخنان ایشان ست که فرموده اند هرگز با کسے صحبت مدارید که شما گوئید خدا و او گوید چیزے دیگر شیخ شبلی فرموده اند آن خواهم که نخواهم ایشان گفتند که این هم خواستی ست روزے با صحاب خود گفتند که چه چیز بهتر بود گفتند شیخا هم تو بگوے فرمودند دلے که در وے همه یاد او بود۔

ذکر سلطان الحقیقة الامام الفقیه المحدث صاحب الهیمان

له بمعنے سرگشتگی در عشق ۱۲ غیاث

ذی المجد المجید طیفور بن عیسی ابن آدم بن سروشان ابی یزید

در تاریخ ابن خلکان ست طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی البسطامی قدس سره السامی صاحب معجم البلدان گوید
که بسطام دهی بزرگ ست و شهری سترگ و دیده ام قبر ابی یزید طیفور بن عیسی بن سروشان الزاهد البسطامی
در انجا جانب بازار و نیز در ان ست که ابویزید طیفور بن آدم بن عیسی ابن الزاهد البسطامی الاصغر انتهی و قاضی
عضد وغیره می گویند که ابویزید بود سقا در امام جعفر صادق و میر سید شریف در شرح مواقف گوید که ابا یزید
پس نه ریافت او امام جعفر صادق را و متاخرست از معروف کرخی و لیکن مستفیض بود از روحانیت امام جعفر صادق
رضی الله عنه و ازین جهت سلسله انتساب او بسوی امام جعفر صادق مشتهر گشت و صحیح تر ازین بیان همان ست
که خواجه علاء الدین بخاری و خواجه محمد پارسا در رسائل خویش ذکر کرده اند و ثمرهٔ این خلاف از کتب تواریخ
توان دریافت و ... در اربعین امام فخر الدین رازی و صحائف و جامع الاسرار و شرح رساله صوفیه و شرح لطیفه غیبیه
باید دید لقب شیخ ابویزید سلطان العارفین ست و نام طیفور بن عیسی جد ایشان گبر بود و بسعادت اسلام مشرف
شده و اصل ایشان از بسطام ست صاحب رشحات نوشته که ایشان اویسی امام جعفر صادق اند رضی الله عنه
و صاحب تذکرة الاولیا گوید که صد و سیزده پیر را خدمت کرده بودند از انجمله امام جعفر صادق نیز بوده و ابوحفص حداد
و یحیی معاذ و شقیق بلخی را نیز دیده اند و از آثار ایشان نقل ست که چون لقمه مشتبه در دهان می نهادم بایزید
در شکم می جنبید تا آن لقمه دفع نمی شد حضرت جنید میفرماید که بایزید در میان ما چون جبرئیل ست در ملائکه
و طریقه طیفوریه منسوب بایشان ست و بنا این طریقه بر سکر و غلبه است وفات در پانزدهم شعبان سال
دو صد و شصت و یک هجری و بقولی دو صد و سی و چهار هجری و این دو قول در تاریخ وفات در اکثر کتب
معتبره دیده شد و اما آنچه مولانا عبد الرحمن جامی دو صد و سی و چهار نوشته اند احتمال دارد که از طبقاتیکه
این تاریخ را نقل کرده اند خالی از غلط نباشد و قبر ایشان در بسطام ست شب شنبه تاریخ وفات چهاردهم
شعبان سنه دو صد و شصت و یک هجری نوشته اند و برخی یازدهم و هفتم هم علی اختلاف الاقوال ولادت
ایشان در سال یک صد و سی و شش عمر شریف ایشان یک صد و بست و پنج و ابویزید با ابی علی سندی نیز صحبت

داشته اند چنانچه شیخ روزبهان بقلی در شرح شطحیات و شیخ الشیوخ در عوارف فرموده اند باقی ذکر امام بالحق الناطق الجعفر الصادق در سلسلهٔ عالیه قادریه گذشت۔

ذکر امام الطریقه شیخ الحقیقه مجمع الاسرار الالهیه مطلع الانوار النبویه قدوة الاعاظم حضرت امام قاسم بن محمد بن ابی بکر رض

از کبار تابعین اند و یکے از فقهای سبعه مدینه و در خانهٔ عمهٔ خویش حضرت عائشه رضی الله عنها تربیت یافته یحیی بن معاذ فرموده اند که در مدینه هیچ یکی را افضل تر از قاسم ندیدم و از زیاد مرویست که هیچ یکی را عالم تر از وی ندیدم و از عمر بن عبد العزیز منقولست که اگر معاملهٔ خلافت باختیار من می بود بقاسم میگذاشتم امام مالک گوید وی فقیه این امت ست و پدر مادر حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه است وفات ایشان در سال یک صد و هفت هجری بوده و بقولے یک صد و هشت و بقولے یک صد و دوازده و صد و دو نیز گفته اند و همین را ترجیح داده ابن حبان و بعضے یک صد و شش گفته و تصحیح کرد این را ابن حجر و بعضے یک صد و نه گفته و بعضے دوازده و انکے هفتده و عمر ایشان هفتاد و دو و بیش بعضے هفتاد و نه و بعضے متجاوز از صد سال والله اعلم ولادت بر راجح اقوال در سنه سی هجریست۔

مخفی مباد که حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه را نسبت خرقه دو جانب ست یکی از جانب امام محمد باقر بحضرت امیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه میرسد و دیگر از پدر مادر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رض ست و ایشان را از حضرت سلمان فارسی و ایشان را از حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه پس نقشبندیه دو نهج ست نقشبندیهٔ صدیقیه و نقشبندیهٔ علویه۔

ذکر مظهر عجائب الآیات مصدر غرائب الکرامات ذی المقامات العلی و الحالات السنی حضرت سلمان الفارسی

کنیت ایشان ابو عبدالله ست و ایشان را سلمان بن اسلام می گفتند از کبار صحابه اند در جامع الاصول

ابن اثیر جزری ست کہ ابو عبد اللہ سلمان الفارسی ایشان را سلمان الخیر مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گویند خود
میفرماید کہ انا سلمان ابن الاسلام واصل او از رامہرمز ست وبرخی بر آنند کہ اصل او از صفہان ست از
قریہ کہ او را جی گویند مسافرت کرد بطلب دین وبود اول در دین نصاری وقومی از عرب او را گرفتہ بدست یہود فروختند
بعد ازان مکاتبت کردہ شد پس اعانت کرد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در بدل الکتابت او وبعضے گویند کہ خرید
او را رسول اللہ بشرط عتق وبعد ازان کتابت ست کہ یقال انہ تداولہ فی ذالک بضعۃ عشر رب امن رب
الی رب حتی افضی الی النبی علیہ السلام لما قدم النبی الی المدینۃ ومنعہ الرق عن بدر واحد
واول مشاھدہ الخندق وما بعدھا ولما حضر رسول اللہ الخندق جعل لکل عشر نفرًا
اربعین ذراعًا فاحتج المھاجرین والانصار فی سلمان وھو کان رجلًا قویا فقال المھاجرون
سلمان منا وقال الانصار سلمان منا فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سلمان منا
اھل البیت واحد الذین اشتاقت الیھما الجنۃ وکان من المعمرین قیل عاش مأتین خمسین
سنۃ وقیل ثلثمائۃ وخمسین سنۃ والاول اصح ومناقبہ کثیرۃ وفضائلہ عزیزۃ اثنی علیہ
النبی صلی اللہ علیہ وسلم ومدحہ ومات بالمدائن سنۃ خمس وثلثین قیل مات ذمن عمر و
الاول اکثر روی عنہ انس بن مالک وغیرہ انتہی واختلافے کہ در وفات اوست از کلام ابن حبان
وابن عبد اللہ وابن حجر در تقریب وغیرہم توان دید وہمچنین فرمودہ است ملا علی قاری در مرقات فی شرح المشکوٰۃ
الغرض انتساب ایشان در علم باطن بحضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ است ووفات ایشان بمدائن بودہ در سال
سی وسہ ہجری وعمر شریف بقولے یک ہزار وپانصد وبقولے سہ صد وپنجاہ وبقولے دو صد وپنجاہ و
این قول صحیح ست چنانکہ بالا گذشت۔

ذکر السید الامام الشفیق معدن الفضل والھدی والتحقیق الکوکب الزاھر بانوار التصدیق صاحب رسول اللہ وفی الغار لہ

ذکر الخلیفة الاکمل امیر المومنین سیدنا ابوبکر الصدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ

کنیت آن افضل البشر بعد الانبیاء ابوبکر ست و لقب صدیق اکبر و عتیق و اسم شریف عبداللہ وہو ابن ابی قحافہ
ابن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرہ بن کعب بن لوی بن غالب القرشی و نام مادر
ایشان ام الخیر سلمیٰ بنت صخر بن عامر بن عمرو بن کعب نسب حضرت صدیق اکبر از جانب پدر و مادر کہ پسر و
دختر یک دیگر بودند در مرہ کہ جد ہفتم حضرت سرور کائنات و جد ششم ایشان ست بنسب آنسرور می رسد
ولادت حضرت صدیق اکبر بعد از واقعۂ فیل بدو سال و چہار ماہ بودہ و اول کسی کہ از پیران بے طلب معجزہ
بہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ایمان آورد ایشان بودند ذات شریف شان بجمیع کمالات انسانی موصوف بود میان
قریش جاہ کبیر و مال کثیر داشت و از رؤسا و اہل مشار آن قوم بود در علم انساب و تعبیر خواب و عروض و قافیہ ماہر
و اشعار خوب می گفت از آوان بعثت تا زمان وفات حضرت نبوی در سفر و حضر کم از وی تخلف نمودہ و از کمال
صدق جان و مال را در محبت آنحضرت درباخت و در امرے متابعت آنحضرت فرو نگذاشت لاجرم امام طوائف
انام گشت و جملہ مشائخ او را مقدم ارباب مشاہدہ میدانند کمالات وی از اینجا قیاس باید کرد کہ امیر المومنین
عمر رضی اللہ عنہ گفت کاشکے من موے بودمے از موہائے سینۂ ابوبکر گویند کہ در قیامت عامۂ خلائق را
یک مرتبہ تجلی خواہد بود و حضرت صدیق اکبر را تنہا یک بار وجہ تلقب وے بصدیق آنست کہ اول کسیکہ
در قصۂ معراج تصدیق آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم نمود او بود دارقطنی از ابو یحییٰ روایت می کند کہ من از
امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ اکثر بر سر منبر شنیدہ ام کہ اللہ تعالیٰ ابوبکر را بر زبان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
صدیق فرمودہ است و وجہ تلقب بہ عتیق آنست کہ جناب رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم روزے بلوجہ وی
فرمود من سرہ ان ینظر الی عتیق من النار فلینظر الی ابی بکر یعنی کسیکہ خواہد کہ ببیند بسوے آزاد
شدہ از دوزخ پس باید کہ ببیند ابوبکر را بعد از وفات سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم باجماع صحابہ بر مسند خلافت
نشستہ تا دو سال و سہ ماہ و چند روز با حیائے دین متین جہد بلیغ نمود و خیل عرب را کہ بعد وفات
رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم مرتد شدہ بودند بزور شمشیر براہ راست آورد و قرآن مجید بدلالت حضرت

عمر رضی الله عنه جمع نمود و پیش ازان متفرق بود هر صحابی آیتے می آورد قبول نمی کرد تا دو گواه بران گواهی
نمیدادند وفات ایشان در سال سیزدهم از هجرت آخر روز دوشنبه و بروایت اصح شب سه شنبه و بقولے
جمعه بست و دوم یا بست و سوم ماه جمادی الاخری مدت عمر شصت و سه سال و بقولے شصت و پنج سال
و مدت خلافت دو سال و سه ماه و قبر متصل قبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ست در اخبار الدول
از نزهة النواظر نقل می آرد که گفت علی مرتضی کرم الله وجهه که طلبید مرا حضرت ابوبکر صدیق در قرب وفات
خود و فرمود که یا علی غسل دهید مرا در دو دستی که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم را دران غسل داده بودند و کفن دهید
مرا در پارچه من و تابوت مرا ببرید بر در حجرۀ نبوی صلی الله علیه وسلم پس اگر در کشاده گردد در آئید والا به بقیع برید
حضرت علی مرتضی رضی الله عنه می گوید که چون بموجب وصیتش عمل کردم فی الفور در کشاده شد و آواز آمد
که ادخلوا الحبیب الی الحبیب فان الحبیب الی الحبیب مشتاق یعنی در آرید حبیب را بسوی حبیب
که حبیب مشتاق حبیب ست پس نعش ایشان را بجوار حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دفن کردند و سر ایشان
را برابر دوش مبارک حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم داشتند اگرچه احادیث صحیحه در فضائل ایشان بسیار
وارد شده اند لیکن بجهت اختصار بعضے ازان درینجا حواله قلم کرده می شوند قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما طلعت الشمس ولا غربت علی احد افضل من ابی بکر الا ان یکون نبیا یعنی طلوع
نکرده است آفتاب و غروب نشده است بر هیچ یکے بهتر از ابوبکر مگر آنکه باشد پیغمبرے و عن عائشة رضی الله عنها
قالت قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی مرضه الذی مات فیه ادعی لی اباك واخاك
حتی اکتب کتابا فانی اخاف ان یتمنی متمن ویقول قائل انا اولی ویابی الله والمومنون
الا ابابکر رواه مسلم مرویست از عائشه رضی الله عنها که گفت مرا رسول الله صلی الله علیه وسلم در مرض موت
خود که طلب ابابکر پدر خود را و عبد الرحمن برادر خود را تا بنویسم مکتوبے را بجهت آنکه می ترسم که دیگری آرزوے
خلافت کند و بگوید که مستحق خلافت منم نه دیگر حالانکه ابا می کند حق تعالی و مومنان خلافت غیر ابابکر را
و عن عائشة رض ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا ینبغی لقوم فیهم ابوبکر ان یؤمهم غیره مرویست
از عائشه رضی الله عنها که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم لائق نیست قومے را که موجود باشد ابوبکر

دران کہ امام خود سازند کسے دیگر را غیر از ابی بکر و عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال ما نفعنی مال قط ما نفعنی مال ابی بکر فبکی ابو بکر و قال هل انا و مالی الا لك یا رسول الله
رواه احمد مرویست از ابو ہریرہ کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہ نفع داد مال کسی مرا بمثابہ کہ
نفع داد مرا مال ابی بکر پس بگریست ابو بکر و گفت نیست جان من و مال من مگر براے تو یا رسول اللہ راوی
می گوید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مال حضرت ابو بکر را بلا تامل و تردد خرچ می کرد و در مال خود و مال
ابی بکر فرقے نمی کرد و مرویست از جابر بن عبد اللہ کہ روزے بر در دولت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم با جماعت
مہاجرین و انصار نشستہ بودم و باہم تذکرہ بزرگی و فضیلت می کردم کہ درین اثنا آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم تشریف آوردند و فرمودند کہ چہ می کنید عرض کردم کہ بیان فضائل می کنیم فرمودند کہ چون چنین
است پس خبردار باشید کہ بر ابو بکر کسے دیگر را افضیلت نہ دہید کہ وی میان شما افضل است در دنیا و آخرت
وابو داود و حاکم از ابو ہریرہ آوردہ کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ آمد مرا جبرئیل پس گرفت دست
مرا پس نمود جبرئیل مرا در بہشت درے کہ ازان در آیند امت من پس گفت ابو بکر کہ دوست می دارم
کاشکے من می بودم با تو تا آنکہ نظری کردم بسوے آن در و می دیدم آن را ہمراہ تو پس فرمود آنحضرت
آگاہ باش ای ابو بکر کہ تو نخستین کسی ہستی کہ می در آید بہشت را از امت من و نیز بخاری و مسلم روایت
می کنند از حضرت ابو سعید خدری کہ روزے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خطبہ فرمود کہ خداوند تعالے
اختیار دادہ است بندہ خود را در دنیا و آخرت پس آن بندہ اختیار کرد آخرت را باستماع این کلمہ
ابو بکر صدیق را گریہ گرفت ما را از گریہ شان عجب آمد با خود گفتیم کہ این چہ موقع گریہ است بعد ازان
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انتقال فردوس برین فرمودند آن وقت مطلب گریہ شان فہمیدم کہ غالباً
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از وفات خود خبر دادہ بودند از اصحاب بجز حضرت صدیق اکبر کسے زین راز واقف نشد
و او شان میان ما زائد عالم بودند وقتیکہ حضرت صدیق اکبر را گریہ گرفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
فرمودند کہ گریہ نکنید احسان شما از راہ رفاقت و مال بر من زائد است و اگر سواے حق تعالی از کسی دوستی
کردمی از تو کردمی ولیکن میان من و تو اخوت و محبت اسلامی است و نیز بخاری و مسلم از حضرت عائشہ رض

روایت می کنند که فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مرض موت خود که بگو ابا بکر را که امامت کند مردمان را در نماز گفتیم یا رسول اللہ ابوبکر رقیق القلب ست اگر بر مقام شما خواہد ایستاد گریہ خواہد کرد و مردمان از شنیدن قرآن محروم خواہند ماند لہذا از عمر رضی اللہ عنہ بفرمائید که وے امامت کند آنحضرت ہمان ارشاد سابق فرمودند که ابوبکر بگوئید که امامت کند باز از ام المومنین حفصہ گفتیم که شما عرض کنید او شان نیز گفتند آنحضرت در جوابش فرمودند که انکن صواحب یوسف مقرر شما از زنان ہمراہیان حضرت یوسف ہستید یعنی چرا خلاف حکم ما می کنید بگوئید از ابوبکر که امامت مردمان کند و نماز بخواند الغرض در حیات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تا پنج روز حضرت صدیق اکبر امامت کردند ازین حدیث اشارہ ہست بسوی خلافت حضرت صدیق اکبر که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حیات خود منصب امامت بایشان تفویض کردند بالجملہ مناقب عالیہ حضرت ایشان بسیار اند مجملی ازان درینجا سپرد خامہ شدند زیادہ تفصیل اگر خواہد طالب را باید که بکتب مطولات سیر رجوع نماید باقی ذکر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیشتر در سلسلہ عالیہ قلندریہ گذشت۔

فائدہ بدانکہ جمیع سلاسل مذکورہ ورای سلسلہ نقشبندیہ و مداریہ بحضرت امیر المومنین اسد اللہ الغالب علی مرتضی میرسند و آن سلاسل که در دیار ہندوستان و ایران و توران و ترکستان و بخارا و سمرقند و بدخشان و گیلان و اکثر مملکت روم شہرت دارند ہمہ بحضرت علی رضی اللہ عنہ میرسند خواہ بواسطہ شاہزادہای کونین خواہ بواسطہ خود و نیز ہمچنین نقشبندیہ و مداریہ بحضرت علی مرتضی رضی اللہ عنہ می رسند چنانکہ بر ناظر کتب مخفی نیست و بس۔

ضمیمہ کہ خاتمۂ این نامہ و تتمۂ این نسخہ باشد

آنکہ ریاحین نیایش و شقائق ستایش نثار آئین حکمت کاملہ و بر بست قدرت شاملہ چمن پیرای اعیان ثابتہ و نخلبند صور علمیہ باد که گلدستۂ [قاعدہ ۱۲] آغاز این رسالہ را از اظہار از ہار [گلہا ۱۲] ریاض منازل و مقامات مشائخ ہشت سلاسل بر ہفت آراستہ ساخت اکنون از حسن توفیق الٰہیہ امید آنست که انجام آن برنگ آغاز در تصویر چہار پیر و چہاردہ خانوادہ باز نماید تا کاتب در ہشت [شگوفہ ۱۲] گذاری و نعمت فارغ دلی

ابدالآباد و بیاساید۔

بایددانست کہ چہار پیر این اند۔

اول حضرت قرۃ عینی الرسول و بضعۃ البتول مسموم سم الشہادت مقبول رب ذوالمنن حضرت امام حسن علیہ السلام

دوم سبط الرسول فاتح باب الخلافۃ من خاتم الولایت سند الاولیا و سید الشہدا امام المشرقین حضرت امام حسین علیہ السلام۔

سوم سید التابعین سند العارفین رضیع ام المومنین ام سلمۃ زوجۃ النبی ابی سعید الحسن بن ابی حسن البصری۔

چہارم الامام الہمام علم الاعلام کمیل بن زیاد بن نہیک بن الہیثم بن سعد بن مالک بن الحارث بن صہبان بن سعد بن مالک بن النخع الکوفی وقیل کمیل بن عبداللہ وقیل کمیل بن عبدالرحمن التابعی المخضرم الجلیل الشہید بظلم الحجاج الثقفی کما کان اخبرہ بہ المرتضی فیما رواہ الثقات۔

تفصیل پنج خانوادہ کہ از حضرت عبدالواحد بن زید بخواجہ حسن بصری میرسند و ذکر این ہر دو حضرات بالا رفت

خانوادہ اول زیدیان منسوب بخواجہ عبدالواحد بن زید۔

دوم عیاضیان منسوب بخواجہ فضیل بن عیاض۔

سوم ادہمیان منسوب بخواجہ ابراہیم بن ادہم۔

چہارم ہبیریان منسوب بخواجہ ہبیرۃ البصری ایشان مرید و خلیفہ خواجہ حذیفہ مرعشی اند و وے خلیفہ حضرت ابراہیم بن ادہم الی آخر السلسلۃ و خواجہ ہبیرہ را قبولیتے عظیم بود در ارشاد مریدان چنانکہ سابق در حال ایشان گذشت۔

پنجم چشتیان منسوب بخواجہ ممشاد علو دینوری و ذکر این ہمہ حضرات پیشتر شد اینجا مکرر حاجت ندارد۔

خانوادهٔ دیگر که از حضرت خواجه حبیب عجمی بخواجه حسن البصری می رسند

اول عجمیان منسوب بخواجه حبیب عجمی ست و نزد بعضے همین خانوادهٔ حبیبیه نیز نام دارد و حبیب عجمی کنیت ایشان ابو محمد ست مرید حسن بصری اند و بسیاری مشائخ را دریافته اند و اصل از فارس اند و در بعضے از رسائل خانواده ست که ایشان از اخوان عبدالرحمن بن عوف اند واللہ اعلم وفات حضرت خواجه در سال یک صد و پنجاه و شش هجری بوده ست و قبر ایشان در بصره است۔

دوم طیفوریان منسوب بسلطان العارفین طیفور شامی المشهور به بایزید البسطامی ست و چون نام ایشان طیفور بود مریدان ایشان خود را طیفوریه نام کردند و حال ایشان بیان کرده شد۔

سوم کرخیان منسوب بخواجه معروف کرخی۔

چهارم سقطیان منسوب بخواجه سری سقطی۔

پنجم جنیدیان منسوب بخواجه جنید بغدادی و حال این حضرات در اثنائے رسالہ مذکور شد۔

ششم گاذرونیان منسوب بخواجه اسحٰق گاذرونی و در بعضے رسائل خانوادهٔ گاذرونیان و اویسیان هر دو یکے اند نام خواجه ابو اسحٰق ابراهیم ست و اصل ایشان از فارس و انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابو علی حسین بن محمد الفیروزآبادی ست بقول صاحب سفینة الاولیا و حضرت شیخ عبد النبی نقشبندی در رساله خانواده می نگارد که ابی اسحٰق بن شهریار مرید گاذرونی ست و پیش ایشان گاذرونی نام شخصے ست که او از شیخ حسن و حسین اکار خرقه پوشیده و وی از ابی عبدالله خفیف و وی از جعفر حدا و وی از ابا عمر اصطخری و وی از ابی تراب نخشبی و وی از شقیق بلخی و وی از ابراهیم ادهم و وی از موسی بن زید راعی و وے از اویس قرنی و نقیر کاتب الحروف گوید که گاذرونی علم زائد شخصے نیست بلکه این نسبت ست بسوی گاذرون که نام جائے معروف ست که از جمله شهرهائے فارس ست که آب و هوا خوش دارد بغایت و آن را ادمیاط عجم نیز گفته اند از بسیاری جامهٔ کتان و قصبتے که در انجا یافتند و شهرے قدیم ست که آن را شهر کهنه گویند و شهرے جدید که آن را عضد الدوله بنا کرد و صاحب عجائب البلدان می نگارد که از انجاست ابی اسحٰق ابراهیم

ابن شہریار و نزد بعضے این راگازران ہم نام ست غرضکہ ایشان مرید خواجہ ابو عبداللہ خفیف اند وفات خواجہ ابو اسحق در ذیقعدہ سال چہار صد و بست و شش ہجری بودہ۔

ہفتم طوسیان منسوب بخواجہ علاء الدین طوسی و نزد بعضے فردوسیان و طوسیان یکے اند۔

ہشتم سہروردیان منسوب بشیخ ضیاء الدین ابی النجیب عبد القاہر بن عبداللہ بن محمد بن عبداللہ ابن سعد المحدث الفقیہ الشافعی السہروردی و ایشان را از عم خویش شیخ وجیہ الدین ابی حفص عمر السہروردی و او شان را از والد خویش از شیخ المعمر نجیب الدین محمد بن عبداللہ بن سعد السہروردی المعروف بابن عمویہ و اورا از شیخ احمد اسود دینوری و اورا از ممشاد الدینوری و اورا از جنید رضی اللہ عنہم مریدان ایشان خود را سہروردیہ نام کردند و از شیخ ابو النجیب سہروردی بشیخ شہاب الدین سہروردی رسیدہ۔

نہم فردوسیان منسوب بشیخ نجم الدین کبری خلیفۂ ابو النجیب فردوس و فردوس نام روضہ ایست نزدیک بہ یمامہ از بنی یربوع و قلعہ ایست بقزوین نزدیک کوفہ و فرادس جمع اوست کہ موضعے ست نزدیک بہ دمشق و حلب۔

تفصیل چہاردہ خانوادہ فروع کہ از چہاردہ اصول پیدا شدہ اینکہ

اول قادریہ غوثیہ منسوب بامام الفقیہ المحدث المحقق قطب الاقطاب فرد الاحباب حضرت محی الملۃ والدین عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلی الشافعی الحنبلی حال تفصیلی حضرت ایشان از بہجۃ الاسرار و اخبار الاخیار وغیرہ توان جست۔

دوم یسویہ منسوب بہ احمد یسوی منشار این سلسلہ خواجہ احمد یسویہ پیر ترکستان ست این سلسلہ نیز بحضرت جنید بغدادی می پیوندد۔

سوم نقشبندیہ منسوب بخواجہ بہاء الدین نقشبند۔

چہارم نوریہ منسوب بہ ابو الحسن نوری نام ایشان احمد بن محمد و بقولے محمد بن محمد بن عبد الصمد

البغدادی البغشوری المعروف بابن البغوی بفتحتین الموصوف بصاحب الوفا رطاؤس العباد صاحب
التصانیف المحدث المتوفی کما روی الهروی من حالته ووجدت له فی السماع و بغشور بفتح موحده و
سکون غین معجمه و ضم شین معجمه و سکون واو و راء مهمله بلده ایست مابین هرات و مرو و نسبت بغوی خلاف
قیاس ست قاله السمعانی و ابن خلکان و مجد و هو معرب گوشور و نوری ازان گویند که هنگام وعظ از و نور
ظاهر می شد کما فی القاموس یا برای ازین ست که هرگاه در مسجد شونیزیه داخل می شد از روی او چراغ گل گشته
کما حکاه الشعرانی و نوری گوید که گشتنی بسوی نوری دیدم ناگاه عین آن گشتم کما فی طبقات شیخ الاسلام
هروی مولد و منشاء ایشان بغداد ست مرید سری سقطی اند و ذوالنون مصری را دیده اند و با محمد علی قصاب
و احمد بن الحواری صحبت داشته اند و از اقران جنید اند در طریقه مجتهد و صاحب مذهب بوده اند و مشائخ وقت
ایشان را امیر القلوب گفته طریقهٔ ایشان را نوریه گویند و معاملت ایشان موافق جنیدیان ست۔

پنجم خضرویه منسوب بخواجه احمد خضرویه است کنیت ایشان ابو حامد ست و اصل ایشان از بلخ مرید
حاتم اصم اند و از بزرگان مشائخ خراسان اند و سلطان ابراهیم ادهم و ابی تراب نخشبی و ابو حفص حداد را دیده اند
و طریقهٔ ملامتیه داشتند وفات ایشان در سال دو صد و چهل بوده است و عمر نود و پنج سال ست و قبر در بلخ
است و خواجه احمد مرید حضرت حاتم اصم بوده اند و وی مرید شقیق بلخی و وی ابراهیم بن ادهم۔

ششم شطاریه و **عشقیه** این هر دو بسلطان العارفین میرسند و در کتب متقدمین این را طیفوریه
هم نوشته اند و حق این ست که از شیخ ابو الحسن عشقی عشقیه نام یافت و از عبد الله شطار شطاریه و در بعضی
رسائل ست که همین یک سلسله است که او را شطاریه و عشقیه هر دو نامند در ماوراء النهر این سلسله را عشقیه
نامند و فقیر کاتب الحروف گوید که پیران حقیقت نگار و رهروان معرفت گذار چنین گذارش فرموده اند که
سر دفتر این خانواده رأس الواصلین رئیس المحققین شیخ عهد قطب عصر مرشد زمان عارف جهان
ابو یزید طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان بسطامی ست و مشرب عشقیه نظر بدیگر مشربهای ما موجب
دریافت درجات فنا و بقا و موجب سلوک منازل صدق و صفا و از رگذر طی مبادی مبدأ
معاد از جمله السابقون السابقون اولئک المقربون ست چنانکه تلوین و تمکین احتجاب و انکشاف

قبض و بسط منع و عطا ہست و نیست و تنہائی و ہمرہی کنج و میدان خموشی و گویائی، القصہ تمامی احوال متقابلہ و ہمگی اوصاف متضادہ در نظر وحدت نمای این گروہ در مقام یافت کمال اسمائے کہ صورت کمال ذاتی ست یک سر و یک و نماید و سالکان این طریق و وابستگان این حلقہ از احاطہ شمار بیرون اند در بند ہیچ حال و در قید ہیچ مقام و وآن متصل مبتلا نشوند بلکہ ہر لحظہ بشانے جدید و ہر نفس بیافت زندہ داشتن اوقات و آئین بستن مصر زندگانی مخصوص پیران این روش ست عراق و عجم و ایران و توران از برکات وجود مشائخ این سلسلہ فروغ مشکوٰۃ نبوی علیہ السلام دارد خصوصاً در مائہ صد وسی و چند سرآمد این گروہ شیخ محمد صادق در بلاد ماوراء النہر رایت رہنمونی و لوای ارشاد برافراشتہ قبلہ گاہ تمامی مشائخ و فضلای آن ناحیت بود گویند جمیع ارادتمندان مستعد از خدمت او بدولت ملازمت او سرمایہ ولایت و سامان کمال می اندوختند از آن اعزہ کرام کسیکہ بحسن رہنمائی و جمال ہدایت افزائی ظلمتکدہ ہندوستان را فروغ آباد اللہ نور السموات والارض گردانید ذات خورشید صفات شاہ عبداللہ شطاری بود حسام الدین عبداللہ ابن رشید الدین بن ضیاء الدین بن نجم الدین بن جمال الدین حماد بن عمر المعروف بشیخ الشیوخ شہاب الحق والدین سہروردی ست کہ در آخر مائہ تاسع از ایران زمین بآہنگ رہنمونی سعادتمندان ہند شرف قدوم و نشاط نزول ارزانی فرمود و تا ہنگام خرامش بسر منزل گاہ قدس انواع اذکار و اشغال و اعمال ابرار و اخیار و طریقہ دعوت ادعیہ ماثورہ و غیرہا عموماً و خصوصاً بخداوندان طلب باندازۂ استعداد و تلقین نمود کلک بیان بر صفحۂ وجہ تسمیہ شطار حرفی صریح و رقمی آشکارا نگاشتہ لیکن کرشمۂ شاہد عبارت فصل ثانی لطیفۂ غیبیہ کہ نقوش خامۂ تصنیف اوست شمۂ بر وجہ تسمیہ آگاہی می بخشد مغز آن عبارت آنست کہ خداشناسان امت محمدی و پیروان خاص ملت احمدی علی صاحبہا من الصلوٰۃ افضلہا و من التحیات اکملہا در سلوک بر سہ مشرب اند اخیار ابرار و شطار و ہر یک از این سہ طائفہ عملی و وردی و ذکری و شغلی و فکری و کشفی و قربی جداگانہ دارند و ہمان طریق خاصۂ نزول بسر احل استیفاء استعداد می فرمایند باید کہ نظر بفحوای علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل فرق و عدم فرق کہ در باب انبیاء علیہم السلام در قرآن اشرف نزول پیوستہ درین طائفہ نیز رعایت کنند باین وجہ کہ تفاوت و اختلاف را در اعتقاد و اقرار بولایت

ایشان را ننهند و بر ایمان رسل که لا نفرق بین احد من رسله است قیاس نمایند تا ایمان شریعت
بوصف طریقت فراهم آید و همچنانکه در زمرهٔ خداوندان نبوت علیهم السلام بحسب قرب وحی و کتاب و معجزات
و نسخ و عزم و اولوالعزمی و کثرت و قلت امت و ماسواها فرق می نهند افضلیت را درین گروه که مشابه با نبیای
بنی اسرائیل اند باعتبار سرعت و بطوء سیر و بحیثیت ریاضت و عبادت در سلوک از معاد و بسبب احوال و
درجات و مقامات و خطابات بمقتضای اعیان ثابته از طرف مبدء التصور کنند بر وفق آن معنی که باشارت
آیهٔ کریمه تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض بفراز خاطر عبور می کند ازینجا بر آئینهٔ اندیشه
این معنی پرتو می اندازد که تحقیق این گفتگو از روی تیز روی او در طی منازل طریقت است العلم عند الله
و آنکه بعضی از اصحاب این سلسله و غیرهم نظر بر وضع همین روش وجه این لقب می اندیشند لصواب
نزدیک است و بعضی اکابر این مشرب فرموده اند که این طائفه بوسیلهٔ ملازمت و مصاحبت با کالبد
خاکی از ارواح بزرگانی که سبک روش از بار پیکر شده اند فیض می گیرند و پرورش یاب می باشند
پس نسبت حصول این معنوی سرعت که طی عالم مرکبات نموده بوسعت آباد مجردات می خرامند شطار
لقب یافته اند نیز وجهی است تتمهٔ گفتار حاصل آنکه جملگی مشایخ شطار در هند از خلوت شاه عبدالله شطاری بهره
ازین مشرب داشتند و شیخ عبدالله شطاری صدیقی بخاری اند و از نبائر شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی
سطوت و شوکت ظاهر و باطن داشت و مرشد وقت خود بود در تلقین اذکار و اشغال که مخصوص متعارف
سلسلهٔ شطاریه است متعین و متفرد گویند که وی نقاره میزد و ندا می داد که طالبی هست که بیاید تا او را بخدا
راه نمایم و چون در مجلس می نشست هر سو نگاه می کرد و می گفت که اینجا تختهٔ سیاه که عبارت از طالب علمان
پر شبهه بی اعتقاد باشد نباشد تا سخن خدا گفته می شود و او را رساله ایست مشهور در بیان طریق شطاریه
و اذکار و اشغال و مراقبات و در اول رساله نسبت خود تا بحضرت شیخ شهاب الدین سهروردی نیز ذکر می کند
و سلسلهٔ ارادت وی به پنج واسطه بشیخ نجم الدین کبری قدس سره می رسد گویند که چون طالبی پیش او می آمد
برای امتحان عقل و هوش او نان با نان خورش برای او می فرستاد و کسی را بر وی بر می گماشت تا ببیند
که وی با نان خورش برابر خورد یا یکی باقی می ماند اگر برابر می خورد این را دلیل بر فراست و هوشیاری ساخت

وچیزی از طریق ذکر و شغل باطن می فرمود و اگر می دید که یکے از دیگرے باقی ماند دلیل بر عدم ضبط احوال
و بیخبری او می کرد و چیزی از جنس دعوت و اوراد و آنچه بظاهر تعلق داشته باشد می آموخت مرقد شریف
ایشان در مندو است در مقبرهٔ خلجیان جانب جنوب صفه سنگین و شطاریه و نقشبندیه میان خود این قدر
فرقے دارند که شطاریه بواسطهٔ ائمه بحضرت علیؓ میرسند و نقشبندیه بحضرت شیخ ابوالحسن خرقانی میرسند
و شیخ ابوالحسن از روحانیت حضرت سلطان العارفین فیض یافته و شاه عبدالله شطاری حضرت اعلی
لقب اوست پور حسام الدین بن رشید الدین بن ضیاء الدین بن نجم الدین بن جمال الدین بن
شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی و خلیفهٔ شیخ محمد عارف ست که خلافت از شیخ محمد عشقی داشت و از
پدر خود شیخ خدا قلی ماوراء النهری و او از شیخ ابوالحسن خرقانی عشقے و او از مولانا ابوالمظفر ترک و او از شیخ
ابویزید اعرابی و او از شیخ محمد مغربی و او از سلطان العرفا شیخ ابویزید بسطامی ست قدس الله اسرارهم
ازان رو این سلسله را در ایران و توران عشقیه خوانند و در دار الملک روم بسطامیه نامند گویند علم دعوت
و طریق اذکار و روش اشغال که در سلاسل مشهوره بناے سلوک و اساس رهنمونی بدانست همه او از
و از بزرگان این راه فراگرفته بود در رسالهٔ لطائف غیبیه که از تصنیف اوست و بنام سلطان غیاث الدین
خلجی صوبهٔ مالوه موشح ساخته برگزارد و اسرار توحید و اطوار مواجید و حقائق آلهی و کیانی (بادشاهی ۱۲) و دقائق طریقت
و حقیقت چه بدلالت و علمناه من لدنا علما از مبدء فیاض بیواسطه چه بامر فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون بوسیلهٔ هدایت مشائخ طریقت که صفحهٔ خاطر را لوح محفوظ گردانیده بر اوراق نقش
پذیر خامهٔ وقت ساخت تا ارباب ظواهر و صحاب بواطن فیض رساند و منشاء رحمت للعالمین خود بخلافت درست کند
و نیز نگاشته که تلقین ذکر نفی و اثبات از فراوان اهتمام برگزیده مردم بن رسید در ان هنگام که در بخارا بودم شنیدم که شیخ مظفر کتابے
خلوتی که درنیشاپور است صوفی را در رسله و زه خلوت بخدا میرساند بدیدنش شتافتم از آنچه براه گوش در آمده بود هزار
چند در چشم نمود روزگارے ملازمتش گزیده روش ذکر نفی را اثبات و تصور آن فراگرفتم و از شیخ ابراهیم
عشق آبادی و او از سید نظام الدین حسینی و او از شیخ محمد خلوتی و او از شیخ نجم الدین کبری داشت از انجمله
هنگام سیاحت خراسان و عراق بدیار آذربایجان رسیدم سید علی موحد را ملازمت کردم در شریعت

وطریقت و حقیقت به زیور کمال آراسته دریافتم از صحبتش فراوان بهره مندی رسید و اجازت از شیخ
زین الدین خوافی داشت که بچهار واسطه بالشیخ الشیوخ سهروردی میرسد در سال هشت صد و نود ترک تعین
فرموده بخلوتکدهٔ لاتعین خرامید خوابگاه او مندو است جنوبی سوی گنبد سلاطین خلجیه است القصه شاه
خود در لباس سلطانی و صوفیان بکسوت سپاه درآمده علم افراختی و نقاره نواختی و بهمین طمطراق
جهان پیموده و تماشای جهانیان کرده هم فیض رسانیدی و هم بهره برگرفتی و در اثنای راه هر بوم و بقاع
که رسیدی بمشائخ آن سرزمین پیغام فرستادی که درویشی باین آرزو اندیشهٔ جهان نوردی پیش گرفته اگر
کسی بازو بمراتب معنی کلمهٔ توحید رسیده باشد وی را بیاموزد و گرنه سوی که بر گنج مقیمان آنکه از مسافر
این گنج توحید بردارند که فرصت با اسباب سعادت همراه بدشواری فراپیش آید غرضکه چون به بنگاله
رسید همان پیغام را بر طبق دستور بعمل الشیخ محمد علا که او را الشیخ قاضن شطاری نام رسانید او پاسخ
داد که چنین نامه سرا از خراسان و عراق و پارس فراوان می آید و می رود خدا و پیام پاسخ پوشیده بر گفت
که ظهور کمالات استعداد او دست بدامن تلقین این لاف گذارد در آن زمانه سلطان غیاث الدین خلجی در چتیه
محاصره داشت شاه از همانجا بهمان راه بازگشته در پایه تخت درآمد سلطان ملاقات نمود پس از چند روز
که در گمان نگنجید از همان خورجال که در برابر خیمه گاه بود بتوجه فیروزی سگال او و ظفر کشود سلطان بفراوان
بزرگداشت او را پیشتر از خود بدار الاسلام مندو فرستاد گویند در همان نزدیکی شیخ محمد علا در جای نشست
شیخ پدرش در واقعه فرمود که ای علا گشایش تو باین کردار ریاضت نیست بلکه جوالیهان هر زه گرد خراسانی
است تا گزیر بدشواری و تنهائی از وطن گاه سفر گزید و به مندو آمده بدر پادشاه تا سه روز استاده بیگرانی
گذرانید چهارم بامداد شاه بیرون خرامید در آزمایش بروی او گشاده فراوان سرزنش فرو ریخت با این همه
با سرا بیت همدوش گرانبار آگهی گردانید پس از چندی به تشریف خلافت سربلند ساخته بصوب وطن اصلیش بنگاله
روانه کرد پیران این سلسله را شطاری از آن خوانند که در سلوک شاه راه طریقت از مشائخ دیگر خانواده
تیز تر و گرم رو تر اند چنانچه گفته اند اول قدم ایشان نهایت قدم دیگر درویشان است اورنسی کار
در شگافت این گفتار معیار رفتار و اندیشه در تکاپوی پریشان بود چون با اصول اذکار و اشغال این

سلسلۂ آگهی یافت وسلوک گرد ہا گروه صوفیه در برابر آورد جز این تفاوتی بنظر نیامد که در مشرب شطار صوفی
خود را عین ذات دانسته پایه بپایه از عالم تعینات تا مرکز خاک نزول نماید و بعد از ان بر منازل نزول در عروج
آئین هر منزل فرو گذاشته باز بعالم اکبر رود و روش جمهور مشایخ آنست که اول طالب مرتبه بمرتبه از عالم
ناسوت سیر عروجی فرموده تا بمرتبۂ وحدت وجود ترقی کند و از ان مقام بوضع تعین پذیری در هر تعینی
برنگ آن بر آمده بسوی ملک شهادت خرامد ازین دو طریق پیدا آمد که اول قدم همان آغاز سلوک
است از حضرت ذات و از نهایت قدم انجام سیر ست همان مرتبۂ احدیت و دیگر معنی که محمول بر مدح
البته مراد نخواهد بود غرضکه این سلسله در هند از خواجه عبد الله شطار که وی مرید و خلیفه شیخ محمد عارف ست
و وی شیخ محمد عشقی خرقانی و وی ابو المظفر ترکی الطوسی و وی شیخ بایزید العشقی و وی محمد مغربی و وی
بایزید بسطامی تا آخر۔

هفتم بخاریه منسوب بسادات حسینی که بواسطۂ دوازده امام بحضرت امیر علیهم السلام میرسد و نیز بسید
جلال بخاری و لقب ایشان مخدوم جهانیان ست که جامع ست میان علم و ولایت و سیادت نام
ایشان سید جلال بخاری ست موافق نام جد ایشان اول بار کسی که ازین قبیله از بخارا بهندوستان آمده
جد ایشان ست که سید جلال بخاری سرخ می گفتند چون سید جلال بخاری از بخارا آمدند مرید شیخ بهاء الدین
ذکریا ملتانی شدند از بزرگان سادات صحیح النسب جلیل القدر جامع علوم ظاهر و باطن بوده اند و سید جلال
بخاری سرخ را سه فرزند بوده است یکی سید احمد کبیر دوم سید بهاء الدین سوم سید محمد و سید احمد کبیر را دو
فرزند رشید قابل و سعادتمند بوده یکی قطب و غوث وقت که شیخ المشایخ و مرشد اهل زمانه و در روزگار
یگانه مخدوم جهانیان بودند دوم پسر سید راجو قتال که او شان هم از اولیاء کبار بودند اگرچه مخدوم جهانیان
را تربیت ظاهر و باطن پدر ایشان نموده اما مرید شیخ رکن الدین بن صدر الدین بن شیخ بهاء الدین
ذکریا ملتانی اند و مخدوم جهانیان ازان جهت گویند که روز عید بر روضۂ حضرت شیخ بهاء الدین و شیخ صدر الدین
رفته التماس عیدی کردند آواز آمد که حق تعالی ترا مخدوم جهانیان کرد و عیدی تو اینست چون بروضۂ
شیخ رکن الدین رفتند از انجا نیز همین آواز آمد چون بیرون آمدند همه کس مخدوم جهانیان می گفتند خوارق

وکرامات بہ زیادہ از حد بظہور رسیدہ حضرت مخدوم در آخر عمر بعد از مراجعت بیت اللہ بواسطۂ واقعہ کہ آنجا
روئداده بہندوستان آمدند و بخدمت نصیر الدین محمود چراغ دہلی ملاقات نمودند و خرقۂ متبرکہ عالیہ حضرات
چشت از ایشان پوشیدند و می گویند کہ واقعہ چنین بود کہ شبے از شبہا بواقعہ در مجلس سرور کائنات صلعم خلاصۂ
موجودات باریافتہ باتفاق حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دہلی و سید پہلوے یک دیگر واقع شدند و شیخ جلال
بخاری بنوعی استادہ کہ دوش سید بجانب حضرت شیخ بود پیغمبر علیہ الصلوٰۃ فرمودہ سید جلال ہوشیار باش
و بملاحظہ باالیست کہ برادرم شیخ محمود استادہ است حضرت علی رضی اللہ عنہ گفتہ یا رسول اللہ اگر شیخ محمود را
می شناخت چندان سرگردان نمی شد و در اخبار الاخیار ست کہ سید جلال از بسیاری اولیا نعمت و برکت
یافتہ و مشہور ست کہ شے ہر کرا معاملہ کردی نعمتے کہ آن کس داشت بستدی یعنے چندان توجہ و خدمت
کردی کہ آنکس بے اختیار می شد در دادن ہر نعمتے کہ داشت و در تاریخ محمدی می نویسد کہ وی اول خرقہ
از عم خود شیخ صدر الدین بخاری پوشیدہ و کلاہ ارادت و خرقۂ متبرک از شیخ الاسلام سند المحدثین شیخ
عفیف الدین عبد اللہ المطری در حرم شریف نبوی علیہ السلام پوشید و مدت دو سال در صحبت او ملازم بود و کتاب
عوارف و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود و اخذ طریقت کرد و تلقین ذکر یافت و شیخ عفیف الدین فرمود
کہ مقراض راندن شما موقوف ست در گاذرون چون سید بگاذرون رسید شیخ امام الدین ہم از شیخ الاسلام
امین الحق والدین گفت کہ شیخ امین الدین در وقت رحلت مرا وصیت کردہ است کہ سید جلال بخاری
قصد ملاقات من کردہ از اچہ ملتان می آمد شیطان در اثنائے راہ او را دروغ باز نمودہ کہ شیخ امین الدین
از سرائے مستعار بدار القرار خرامید سید جلال بخاری طرف مکۂ مبارک رفتہ است وقت مراجعت در گاذرون
خواہد رسید او را سلام من برسانی و سجادہ و مقراض من بدو دہی و مجاز و خلیفۂ من گردانی شیخ امام الدین
ہمچنین کرد و سید السادات ازان پیر با جادہ انواع استفادہ کرد و بازگشت و از شیخ الاسلام رکن الحق
والدین خرقۂ متبرک پوشیدہ و در عہد سلطان محمد تغلق بمنصب شیخ الاسلامی سید خانقاہ محمدی در سیوستان
بامضافات مخصوص گشت و بعد از چندگاہ ترک ہمہ کردہ سفر کعبۂ مبارک اختیار کرد و او خلیفہ چہاردہ خانوادہ
بود در عہد سلطان فیروز کرات از محروسۂ اچہ در حضرت دہلی آمد و سلطان فیروز رسم اخلاص اعتقاد انچہ باید

بجامی آورد انتهی و مخدوم جهانیان را قدس سره باحضرت سلسلهٔ علیه قادریه کمال محبت ست در خزانهٔ جلالی می گوید که شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی می فرماید طوبی لمن رآنی و لمن رأی من رآنی و لمن رأی من رأی من رآنی و وی قطب ست و صادق ست درین قول مرا امید واری بسیار ست که بموجب این کلام حق تعالی مرا رحمت کند بعد ازان سلسله را که بیک واسطه الشیخ شهاب الدین سهروردی میرسد غیر از سلسلهٔ شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی ذکر می کند و می گوید که من فلان را دیده ام و وی شیخ شهاب الدین سهروردی را و شیخ شهاب الدین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را الخ۔

نقل ست که روزی نشسته بود آتش از جائے برخاست مشتی خاک برگرفت و نام شیخ محی الدین عبد القادر را با آواز بلند برخواند و خاک را بجانب آتش انداخت فی الحال آتش پست شد و تکملهٔ فارسی که در دیارها مشهور ست یکی از مریدان مخدوم تکملهٔ کتاب روض الریاحین امام عبد الله یافعی را ترجمه کرده است ولادت ایشان جمعه شب برات سال هفت صد و هفت هجری و وفات وقت غروب آفتاب روز چهارشنبه عید الضحی دهم ذی الحجه سنه هفت صد و هشتاد و پنج هجری واقع شد مدت عمر ایشان هفتاد و هشت سال و سه ماه و بست و شش روز و قبر ایشان در اُچه ملتان ست و ایضاً مخدوم جهانیان را اجازت سلسلهٔ چشتیه از حضرت شاه نور قطب عالم پنڈوه است و منجملهٔ خلفاے مخدوم جهانیان سید راجو قتال بود و از وی شیخ سارنگ خلافت یافت و از و حضرت معین الدین المعروف بشاه مینا لکهنوی خلافت یافت و از و شیخ سعد خیرآبادی و غیرهم خلافت یافتند و ایضاً از مخدوم جهانیان پسرش سید محمود خلافت یافت و از و سید برهان الدین بخاری عرف شاه عالم و شاه منجهن بخاری خلافت یافت و ایضاً از مخدوم جهانیان مخدوم اخی جمشید راجگیری خلافت یافت و می گویند که مخدوم اخی جمشید ارشاد از شاه بو علی قلندر دارند و حضرت مخدوم در اصل از قدمائے اطراف لکهنو بوده اند از طرف بادشاه منصبی داشت ترک کرده بمجاهده و ریاضت پرداخت وفات مخدوم چهارشنبه دهم شوال سنه هشت صد و نه بوقوع انجامید و گویند سید شرف الدین شهیدی در رسالهاے خود نگاشته که مخدوم خلافت از چهار صد و چهار و چندین داشت از انجمله انچه بصحبت پیوست و در شجره نوشته و بیچاره یادداشت سپرد و شمارهٔ خلافت مخدوم

قدس سره انچه بصحت گذارش پیوسته نخست از پدر بزرگوار سید کبیر بخاری ست و این سلسله در آبای کرام
بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه منتهی می شود دوم از عم خود سید محمد بخاری سوم از شیخ رکن الدین ابو الفتح
این و خانواده بشیخ بهاء الدین ذکریا میرسد چهارم از شیخ الاسلام محمود شاه تستری نژاد و بوم او دار الملک
فارس ست مخدوم در سال هفت صد و چهل و هشت که عمر شاه دران سال یک صد و سی و بود بملازمت
رسیده خرقه خلافت گرفت و عوارف از خطبه تا خاتمه نزد او گذرانید و عوارف را بخدمت مصنف خانواده
سر رشته این خانواده بشیخ الشیوخ سهروردی می کشید پنجم از امام عبد الله یافعی و این شجره از جویبار ابو مدین
مغربی آب می خورد ششم از شیخ عبد الله مطیبی هفتم از شیخ نور الدین علی بن عبد الله طبر المسی این دو سند
بسید محی الدین عبد القادر جیلی می پیوندد هشتم از شیخ فرید الدین گنجشکر در عالم روحانی نهم از شیخ قطب الدین
منور دهم از مولانا شمس الدین یحیی اودهی یازدهم از نصیر الاولیا چراغ دهلی و این چهار چمن از نو بهار
ارشاد خواجه معین الاولیا چشتی اجمیری شگفتگی دارد دوازدهم از شیخ رکن الدین مکی درین سلسله از شیخ عبد الله
خفیف شیرازی بسلطان ابراهیم ادهم رسیده بخواجه اویس قرنی منتهی می گردد سیزدهم از سید جلال الحوی
و این دودمان ارشاد بشیخ نجم الدین کبری روشنی می پذیرد چهاردهم از سید حمید الدین محمود چشتی سمرقندی
و این خانواده بخواجه مودود چشتی میرسد پانزدهم از شیخ نجم الدین اصفهانی و این خانواده بشیخ ابوبکر نساج
آخر شود قدس الله اسرارهم و انچه باین پایه بدرستی نرسیده فراوان خلافت ست و بگذارشی از صد متجاوز ست
و سید شرف الدین مشهدی در تذکره خود نگاشته که چهار صد و چهل و چندین خداشناس رهنما و دانشور نشاتین دنیا و آخرت
را مخدوم ملازمت نموده خلعت و خلافت و فیض و فیروزی بر گرفته بود انچه بدل محمود نزدیک تر آمد پایه تحقیق
رسید نگارش سپرد اگرچه در رساله ای که نسبت آن به تصنیف مخدوم بدرستی انجامیده در بعضی کمتر ازین
و در برخی بیشتر ازین هم مسطور ست و شیخ قوام الدین نیز مرید و خلیفه مخدوم جهانیان ست مقبره او در لکهنو
است و شیخ سارنگ در اوائل حال از امرای نامدار سلطان شاه فیروز بود و بلده سارنگپور که از بلاد
مشهور هندوستان ست آباد کرده اوست در آخر که جذبات عنایت حق او را دریافت اول در خدمت
شیخ قوام الدین افتاد و مرید شد و طریقه شغل باطن و ذکر خفی از شیخ اخذ کرد بعد ازان عزیمت سفر حجاز کرد

مدتی دیگر در حلقهٔ صحبت شیخ یوسف ایرجی در آمد و از وے استفادهٔ علوم طریقت نموده در آخر شیخ راجه قتالؒ خرقه و انتهای دیگر را که از پیران یافته بود جمله بے سابقهٔ طلب بخانهٔ شیخ سارنگ فرستاد شیخ آن را باز گردانید بندگی شیخ بار دیگر پیش او فرستاد شیخ حسام بزرگی که در سلسلهٔ سهروردیه بود شیخ را بر قبول آن ترغیب نمود بعد از ان شیخ آن را قبول کرد و شیخ مینا صاحب ولایت دیار لکهنو ست نام او شیخ محمدؒ ست از صغر سن در سایهٔ تربیت و عنایت شیخ قوام الدین پرورش یافته مرید شیخ سارنگ گشت۔

نقل ست که شیخ قوام الدین را پسری بود شیخ محمدؒ نام او را شیخ مینا می گفتند و مینا در عرف این دیار لفظی است که در مقام تعظیم و محبت استعمال کنند و این شیخ محمد مینا بن شیخ قوام الدین بسبب غلبهٔ شهوت پیش یکی از ملوک آن زمان رفته اختیار خدمت کرد چون ملوک آن زمان اکثر از مریدان پدر او بودند متمنای که از صحبت ایشان داشت او را میسر شد و لیکن شیخ از پسر خود ناراض گردید و ایشان هر چند در استرضای شیخ کوشیدند رضامندی خویشتن مگر راضی نه شد آخر خواست که بوطن رجوع نماید و در پاے شیخ افتد که از سر گناه او در گذرد هم بدین عزیمت بوطن آمد غوغاے آمدنش که در میان مردم بود بسمع شیخ رسید شیخ فرمود نخواهم که آن برخوردار پیش من آید همدران روز او را مرضی عارض شد و از عالم برفت شیخ قطب نام درویشی بود که بخدمت شیخ قوام الدین مخصوص بود او را فرمود ترا میخواهم که پسرے شود که او را محمد مینا نام باشد و بجاے فرزند من حکم نعم البدل داشته باشد چون شیخ مینا بوجود آمد ملحوظ نظر عنایت و مرحمت شیخ گردیده بجاے فرزند تربیت یافت و شیخ مینا حسور[1] بود و مجرد از دنیا و در سلوک بسے ریاضت شاقه کشیده دریافت حال ابتدائی و انتهائی ایشان از ملفوظ خود ایشان و تصانیف مخدوم شیخ سعد بتفصیل تمام ممکن ست مزار حضرت شیخ مینا در لکهنو مشهور و معروف ست۔

هشتم زاهدیه منسوب بخواجه بدر الدین زاهد و در بعضے رسائل ست که و آما زاهدیان پس ایشان هم داخل جنیدیان اند و از شیخ فخر الدین زاهد زاهدیه نام یافت و قبر شیخ در میرٹھ است از نواحی دهلی انتهی و پیش کاتب الحروف حق اینکه زاهدیه از بدر الدین زاهد ست و ایشان مرید و خلیفه فخر الدین زاهد اند و وے مرید شهاب الدین زاهد و وے صدر الدین سمرقندی و وے حضرت عبد السلام و وے حضرت عبد الکریم

---

[1] حسور بالفتح مردیکه با وجود مردی میل به زن نکند ۱۲ منتخب

وی حضرت قطب الدین عبد المجید وی خواجہ اسحق کازرونی وی حسین مروزی وی ابو محمد رویم وی خلیفہ سید الطائفہ جنید بغدادی رحمہم اللہ تعالی۔

نہم انصاریہ منسوب بشیخ عبد اللہ انصاری و کنیت ایشان ابو اسمعیل ست و نام پدر ایشان ابو منصور محمد الانصاری ست و لقب شیخ الاسلام و ہر جا کہ در نفحات شیخ الاسلام مذکور ست مراد ازو ایشانند مرید پدر خود اند و اصل ایشان از ہرات ست و از فرزندان ابو منصور ست انصاری ابن ابو ایوب انصاری اند کہ صاحب رحل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بودہ و ابو منصور در زمان خلافت حضرت عثمان با احنف بن قیس بخراسان آمدہ در ہرات ساکن شدند از بزرگان و محدثان و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند و در زمانہ خود یگانہ بودہ اند ولادت ایشان روز جمعہ وقت غروب آفتاب دوم ماہ شعبان در فصل بہار سنہ سہ صد و نود و شش ہجری بود و وفات ایشان در نہم ربیع الآخر سال چار صد و ہشتاد و یک ہجری بودہ و مدت عمر ایشان ہشتاد و پنج سال و قبر در گازرگاہ ہرات ست۔

دہم صفویہ منسوب بشیخ صفی الدین اسحق اردبیلی وی مرید و خلیفہ و داماد شیخ زاہد ابراہیم گیلانی وی سید جمال تبریزی وی شیخ الشیوخ سہروردی وی شیخ رکن الدین سجاسی وی قطب الدین ابہری وی از ابو النجیب سہروردی و این منتہی می شود تا جنید بغدادی۔

یازدہم عیدروسیہ منسوب بسید عبد اللہ عیدروس و عیدروس در اصل عیتروس بودہ بتحتیہ و مثناۃ از اسمار شہر ست مشتق از عترسہ بمعنی اخذ بعنف و شدت آن لقب شیخ عبد اللہ است ثم قیل عیدروس فجعلت التاء دالا و ہو ای لفظ عیدروس بعین المہملۃ ثم بہاء المثناۃ و بدال المہملۃ فراء مضمومۃ فواو ساکنۃ فسین مہملۃ کذا فی الانتباہ و این عیدروسیہ یک شعبہ سلسلہ مدنیہ ست و عیدروسیہ بدین طور کہ سید عبد اللہ عیدروس از عم خود سید عمر المحضار بکسر میم و سکون حاء مہملہ و فتح ضاد معجمہ آخر آن راء مہملہ لقب کردہ شد بمحضار بسبب شتاب حاضر شدن او وقت استغاثہ و او را از والد خویش سید عبد الرحمن بن محمد السقاف بسین مفتوحہ و قاف مشددہ مفتوحہ آخر آن فا لقب کردہ شد بسقاف بسبب مبالغہ در ستر حال خویش و او را از پدر خویش محمد بن علی مولی الدویلہ یعنی صاحب شہر کہ

داو را از پدر خویش علی بن علوی و او را از پدر خویش علوی بن محمد و او را از پدر خویش فقیه المقدم التربة یعنی
در مقبره نخست او را زیارت می کنند بعد ازان سائر سادات آلیس او را مقدم گفته یعنی هو مقدم الزیارة محمد
ابن علی و او را از شیخ ابی مدین مغربی مدین بفتح میم و سکون دال مهمله و فتح یا و آخر آن نون و ابو مدین را به واسطه
دو کس سلسله رسیده یکی از شیخ عبد الله صالح مغربی دوم شیخ عبد الرحمن مغربی و شیخ ابو مدین اخذ طریقه کرد
و خرقه پوشید از شیخ خود ابی یعزا بفتح تحتانیه و عین مهمله و زای معجمه و او از شیخ علی بن حرزهم بکسر حاء مهمله و سکون
راء مهمله و کسر زاء معجمه آخر آن ضمیر جمع مذکر و او را از فقیه حافظ قاضی ابی بکر محمد بن عبد الله بن محمد المعافری المعروف
بابی بکر بن العربی الاندلسی الاشبیلی معافری بفتح میم و عین مهمله و بعد الف فاء مکسوره بعد ازان رای مهمله
و او از امام حجة الاسلام غزالی تحقیق این اسم از رساله تنویر الافق مولفه فقیر توان جست و او از عبد الملک
و او از والد خویش ابی محمد عبد الله بن یوسف الجوینی بضم جیم و فتح واو و سکون تحتیه بعد آن نون بعد آن
یاء نسبتی ست بسوی جوین که ناحیه ایست از نواحی نیشاپور و او از شیخ ابی طالب المکی مصنف قوت القلوب
و او از محمد بن علی بن عطیه الحارثی بفتح عین مهمله و کسر طاء مهمله و یاء مثناة تحتانیه حارثی بحاء و راء مهمله و ثاء
مثلثه و او از شیخ ابوبکر شبلی و او از ابو القاسم جنید بغدادی الی آخر السلسله و ضبط کرده است اکثرے
اسماء مبهمه این سلسله را شیخ عبد القادر العیدروس در نفحات القدسیه فی الخرقة العیدروسیه و این
طبقه در عقائد مذهب اهل سنت دارند و در فقه مذهب شافعی و در سلوک آنچه در احیا مذکور ست والله اعلم
این قدر بوجه ندرت این سلسله بیان کردم۔

دوازدهم قلندریه منسوب بشاه حیدر قلندر و حسین قلندر بلخی و در هند از سید خضر رومی۔

سیزدهم اویسیه منسوب بخیر التابعین قدوة الصوفیه فی التجرید و التفرید و سائر سیرهم المرضیه
اویس بن عامر او عمر القرنی الیمنی نزیل الکوفه و قرنی بفتحتین نسبت ست بسوی یکے از اجداد او نه بقبیله
اهل نجد چنانکه وهم کرده صاحب صحاح و تابع شد او را صاحب صراح زیرا که منسوب بقبیله آن بسکون را
است کما نبه علیه العلماء قدیما و حدیثا ابی المجد و غیره الشان در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بوده لیکن
از دو سبب ملازمت میسر نشد یکی بسبب خدمت مادر پیرے که داشتند دیگر بسبب کمال غلبه محبت حال

وایشان شتربانی کرده مزد آن به نفقهٔ خود و والدهٔ خویش صرف می نمودند و بجهت موافقت آنحضرت که در جنگ
احد دندان مبارک شهید شده بود چون معلوم نبود که کدام دندان بوده دندانهای خود را تمام شکسته بودند
چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم وصیت کرده بود که خرقهٔ مرا باویس رسانیده بگویند که امت مرا دعا کند امیر المؤمنین
عمر رض در ایام خلافت با امیر المؤمنین علی مرتضی رض خرقهٔ مبارک را نزد اویس رض برده درخواست دعا بجهت امت
نمودند و گرفتن اویس قرنی طریقه را از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجهت باطن باتفاق اکابر ظاهرست نزد بعضی
خود رسیدن بآنحضرت ص ثابت چنانچه قشاشی گوید که و قد نقل عن اویس القرنی انه حضر مع رسول الله صلعم
واقعة احد و انه قال و الله ما وطئ ظهر رسول الله ص حتی وطئ ظهری و ما کسرت رباعية حتی کسرت
رباعيتي انتهی و این کلام هرچند که خالی از کلام نیست ولیکن اجتماع ایشان بعمر بن الخطاب و امیر المؤمنین
علی رضی الله تعالی عنهما چنانکه بالا گفته ام البته بر مقام خود درست لا کلام فیه قسطلانی گوید که و فی بعض الطرق
اتصال الخرقة باويس القرنی و هو اجتمع بعمر و علی رضی الله عنهما و هذه صحيحة لا مطعن فيها
انتهی و اما آنچه ملا علی قاری در موضوعات خود بعد نقل کلام متکلمین در خرقه می فرماید که قلت و کذا نسبة الخرقة
الی اویس و انه صلعم اوصی بخرقة لاویس و ان عمر و علی سلماها الیه و انها وصلت الیهم منه
و هلم جرا فغير ثابت و لو ذكره بعض المشائخ الكرام فالمدار على طريقة الصحبة و متابعة الكتاب
و السنة و مجانبة الهوی و مقاربة الهدی و العاقبة للتقوی انتهی و می گوید کاتب الحروف که این
قول علی قاری غیر مسلم ست زیرا که ذکر کرد امام ابو الفتوح الطاوسی در رساله خود جمع الفرق لرفع الخرق که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وصیت فرمود هر دو خلیفتین خود امیر المؤمنین عمر و علی رضی الله عنهما را بلقاء اویس و تبرک
بدعاء او و تبلیغ سلام و خرقه داد که بپوشانید اویس را الی آخر القصة و نقل کرد این را قشاشی ثم الکردی
در روایت می کند محدث فارسی بسند خود مسلسل بالاولیاء الله الاکمل که عمر رضی الله عنه بپوشانید اویس را
خرقهٔ رسول الله در عرفات بحضور علی و علی بپوشانید او را ردا بعد از ان بپوشانید در صفین او شان هر دو
بپوشیدند از نبی صلعم فکانه بعد الباسهما ایاه خرقة الارادة عنه صلعم استدعی منهما ان یلبساه
خرقة عنهما تبرکا بذلك ثم البسه المرتضی اخرا بالصفين خرقة الولاية لوصوله اقصی الغاية

خلاصہ اینکہ معنی خرقہ مجرد پوشیدن نیست بلکہ مقصود ازان ولایت و تصرف و تبرک ست شہود ہدایت اویس
از علی کہ اسماء اللہ الحسنی التسعۃ والتسعون وغیر ازین کہ اخراج کردہ اند آنرا سُلمی و قشیری و غیر ازینہا از محدثین
ثابت ست و کیفیت وفات ایشان در شواہد النبوۃ چنین مسطور ست کہ در آذربائیجان کہ بغزا رفتہ بود رحلت
نمود و صحاب وی خواستند کہ قبر بکنند بسنگے رسیدند کہ قبرے دران کندہ بود ند و لحد مہیا ساختہ خواستند کہ
کفن سازند در جامہ دان او جامہا یافتند کہ دست باف بنی آدم نبود و ہم ازان کفن ساختہ دران قبر دفن کردند
و صاحب کشف المحجوب و تذکرۃ الاولیا چنین آوردہ اند کہ اویس نزد امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ آمد
و بموافقت ایشان در صفین حرب می کرد شہید شد و تاریخ وفات ایشان بقول اول در سوم رجب سال
بست و دو ہجری و بقول ثانی سی و ہفت ہجری و امام عبد اللہ یافعی در روض الریاحین ہر دو قول مذکور ساختہ
چہاردہم مداریہ منسوب بحضرت بدیع الدین مدار ذکر ایشان ہمنبدون گذشتہ

تمام شد

خانوادہای ضروری دیگر تمام سلاسل کہ درین بیان نیامدہ اند مجملا باید شنید کہ شیخ سلسلہ علائیہ میر ابو العلا اکبرآبادی مدفون
کہ مستفیض از روحانیت خواجہ کبیر بود و شیخ سلسلہ رحیمیہ امام ابو محمد عبد الرحیم بن احمد بن حجون بن احمد بن
محمد بن جعفر بن اسمعیل بن جعفر الذکی بن محمد بن المامون بن حسن بن علی بن ابی طالب و شیخ سلسلہ سعدیہ
الامام الفقیہ العارف ابو سعید القیلوی من ولد الامام الحسین الشہید و ہمہ مذکوران فی بہجۃ الاسرار
للحافظ السطنوفی و امام سلسلہ رفاعیہ الفقیہ احمد بن رفاعی شافعی کاظمی حسینی ست و راندہ ست نسبت
را بسوی ابن قاضی القضاۃ جمال الدین ابو المحاسن یوسف التادفی الربعی الانصاری الحنبلی کما نقلہ عنہ حفیدہ
فی قلائد الجواہر فی مناقب الامام عبد القادر و ابن خلکان گوید کہ این نسبت ست بسوی مردی از عرب کہ
او را رفاعہ گویند و تابع شد ابن خلکان را شعرانی و سبکی گوید احمد بن علی بن احمد بن یحیی بن حازم بن علی
ابن رفاعہ و امام سلسلہ بدویہ سید ابو العباس احمد بن علی بن ابراہیم بن محمد بن ابی بکر المقدسی الشافعی
البدوی ست ذکر کرد حافظ ابن حجر و شعرانی در طبقات خویش گوید کہ و شہرتہ فی المصر و الشام و الحجاز

والیمن والہند والروم والمغرب لتغنی عن تعریفہ وفات ایشان دوازدہم ربیع الاول سنہ ششصد و ہفتاد و پنج ہجری و امام سلسلہ علائیہ علاء الدین سمنانی ست حافظ ابن حجر در درر الکامنہ فی احوال اعیان المأۃ الثامنہ در ترجمۂ علاء الدولہ گوید کہ تفقہ و طلب الحدیث و برع فی العلم ثم تاب و اناب و دخل الخلوۃ و اخذ عنہ صدر الدین بن حموی و سراج الدین القزوینی و امام الدین علی بن مبارک البکری و ذکر ان مصنفاتہ تزید علی ثلثمائۃ کذا فی مسالک الابرار للشیخ ابراہیم الکردی و امام سلسلہ شاذلیہ حضرت نور الدین ابو الحسن علی ابن عبد اللہ بن عبد الجبار الشریف الحسن المغربی الشاذلی ست و امام سلسلہ ہمدانیہ سید علی ہمدانی حسینی ست

خاتمہ در بیان نسبت و معانی الفاظیکہ دانستن آنہا درین عجالہ ضروری ست

تلمسانی منسوب بہ تلمسان بکسر تاء و لام و سکون المیم مملکتی ست در عرب کذا فی القاموس۔

بجایی منسوب بہ بجایہ بالکسر بلدہ ایست در مغرب

صنہاجی منسوب بہ صنہاجہ بالکسر قومی ست در مغرب از اولاد صنہاجۃ الحمیری۔

طرابلسی منسوب بطرابلس بلدہ ایست در مغرب۔

قیروان نیز بلدہ ایست در مغرب کذا فی القاموس

تستر بجُندب شہریست۔

کوزباذی قریہ ایست بباب مدینۂ نیشاپور در راہ بخارا۔

قرمیسین بکسر قریہ ایست نزدیک دینور معرب کرمان شاہان کذا فی القاموس۔

اخمیم بالکسر بلدہ ایست در مصر

نخشب بلدۂ بماوراء النہر عرب وقیل لہا نسف کذا فی طبقات السبکی والقاموس و مدینۃ العلوم و از انجملہ ابو تراب نخشبی کہ وفات یافت در سنہ خمس و اربعین و مائتین۔

ابن الجلاّ مشددہ و مقصورہ از کبار صوفیہ اند کذا فی القاموس۔

نباجی منسوب بہ نباج بکسر نون و بای موحدہ و الف و جیم قریہ ایست در صحرای بصرہ بنصف راہ مکۂ معظمہ۔

عنسی بفتح عین مہملہ و سکون نون و بعد آن سین مہملہ منسوب بعنس بن مالک کذا فی تاریخ ابن خلکان

دارانی نسبت ست بسوی دارایہ قریہ ایست بقرب دمشق بخلاف قیاس و سندش معلوم نیست۔

جعفی منسوب به جعف ابن سعد العشیرا بوحی بالیمن
ونسبه جعفی ایضاً۔
برجلانی بضم قریہ ایست بواسط و برجلانیہ
محلہ در بغداد۔
روذبار بفتح را و سکون واو و ذال معجمه و فتح
بار موحده و در آخر آن را رکذا فی طبقات تاج الدین
السبکی۔
دقاق بمعنی آرد فروش و لقب شیخ ابو علی ست
زیرا که آرد فروش بود کذا فی المنتخب۔
وهبره بفتح واو و در آخر آن ها نام جد یوسف بن
الحسین کذا فی تاریخ ابن خلکان۔
بوذنجردی قریہ ایست از قریهای همدان۔
محاسبی بضم میم و فتح حای حطی و سین مهمله مکسوره
بعد الف و بعد آن بار موحده کذا فی تاریخ ابن خلکان
وسمعانی گوید که ابو حارث محاسبی باین نسبت معروف
گردید زیرا که محاسب نفس خویش بود۔
سماک بفتح سین مهمله و میم مشدده بعد الف بکاف
این نسبت ست بفروختن ماهی و شکار آن کذا
فی تاریخ ابن خلکان۔
خنیش اسمی ست بمعجمه و نون و آخر آن شین معجمه
مصدر ست و در جامع الاصول بسین مهمله آمده۔

آملی منسوب بآمل بلده ایست بطبرستان۔
سرخس بفتح سین و را بلدهٔ عظیم بخراسان ست
راجه بزبان هند شاه را گویند و سید حامد شاه را راجه
می گفتند بطریق تعظیم بملاحظه آن که آبای کرام ایشان
ریاست مانک پور می داشتند۔
اوده بفتح الف و واو و سکون دال هندیه که باشمام
ها روا ر د بلدهٔ عظیمه از بلاد پورب و به تشدید دال مهمله
شهرے در هند ست۔
سادات بخاریه قبیله ایست از اولاد جعفر
ابن علی بن الرضا۔
راجو نامیست هندی مشتق از راج بمعنے
بادشاهی۔
قتال بسبب ریاضت نفس می گفتند۔
چراغ دهلی لقب حضرت نصیر الدین ست بسبب
آنکه ایشان صاحب ارشاد در دهلی بودند۔
قشیری نسبت به بنی قشیر بضم قاف و فتح شین
قبیله از عرب و تحقیق این آینده می آید۔
دمیاط بکسر دال مهمله و قیل بکسر دال معجمه و سکون میم
و تخفیف یا ر بلده ایست در مصر۔
کوران بضم کاف عجمی قبیله ایست از اکراد۔
بهرغش بضم بار موحده و سکون ها مهمله و ضم

غین معجمه و شین معجمه۔

عمویه بضم عین مهمله و میم مشدده و سکون واو و تشدید یار تحتانیه کذا قال ملا عبدالغفور لاری و درین قول نظر ست ظاهر التخفیف ها ست مثل راهویه نام بزرگی است چنانکه بالا گذشت۔

فرجی بفتح فا و رار مهمله و جیم نام بزرگی ست۔

زنجانی بفتح زا معجمه و سکون نون و فتح جیم و الف و نون مکسوره و یار منسوب به زنجان که شهریست

خلدی نسبت بخلد بضم خار محله به بغداد۔

نهرجوری بفتح نون و سکون ها و ضمه جیم و سکون واو و کسر رای مهمله و یار تحتانیه و جور محله الیست نیشاپور بضم و فتح واو دهی ست باصفهان کذا فی المنتخب۔

سوسی بواو میان سینین مهملتین اول مضموم و ثانی مکسور منسوب بسوس شهریست بمغرب یا شهریست سوس نام که در وی قبر دانیال علیه السلام ست

طاوسی نسبت به طاوس التابعی المشهور۔

جورقان بضم جیم و سکون واو و رار مهمله و قاف و نون معرب جوربان بضم جیم و سکون واو و رار مهمله و بار عجمیه صاحب منتهی الارب می نویسد که جورقان دهی ست بهمدان دیگر دهی ست از اکراد انتهی۔

خیوقی بکسر خار معجمه و سکون یار تحتیه و فتح واو و کسر قاف شهریست بخوارزم و ازینجاست شیخ نجم الدین کبری

مراغی بغین معجمه و فتح میم نسبت بمراغه شهریست با آذربائجان

فاروث بوزن فاروق آخر آن مثلثه ست قریه الیست درمیان واسط و بصره۔

زوادی منسوب به زواده قبیله الیست که مسکن آن اعمال افریقیه است کذا قال الیافعی۔

وهط بفتح واو و سکون ها و آخر آن طار مهمله دهی ست نزدیک عدن۔

اسروشنه بضم همزه و سکون سین مهمله و ضمه رار مهمله و فتح شین معجمه و فتح نون معجمه بعد آن هار ساکنه بلده الیست ورار سمرقند از بلاد ماوراء النهر۔

مرباط کمحراب بلده الیست بساحل هند۔

بهنسی بفتح بار موحده و نون و سین مهمله منسوب به بهنسی بالقصر بلده الیست در مصر۔

چبرغان بضم جیم فارسی مضمومه و بار موحده مضمومه و رای مهمله ساکنه و غین معجمه بلده ایست دو مرحله از بلخ۔

عزیزان لفظ تعظیم ست مثل شاه و میران و غیر آن۔

جزره لقب صالح بن محمد الحافظ۔
جرمی بفتح جیم وسکون را مهمله نسبت به دهی
ست بصنعا۔
لخمی منسوب بلخم بفتح لام وسکون خا و بعد آن
میم نام مالک بن عدی کذا قال ابن خلکان
فی ترجمة الطبرانی۔
خوّاص بالتشدید یعنی زنبیل باف وفروشندهٔ
برگ خرما کذا فی المنتخب ولقب ابراهیم بزرگیست
دمشق بکسر اول وفتح میم وکسر آن شهریست
مشهور بنا کردهٔ دمشاق بن کنعان نبیرهٔ حضرت
نوح علیه السلام۔
عسقلان بالفتح نام شهریست از شهرهاے
شام و دهی ست ببلخ۔
هروی منسوب بهرات که بلده ایست در خراسان
و قریه ایست در فارس کذا فی القاموس۔
فربر بکسر فا وفتح را وسکون با دهی ست
در بخارا۔
نهرواله بلده ایست در گجرات۔
ساوجی منسوب بساوه بلده ایست در عراق عجم۔
مروزی بفتح میم وسکون را وفتح وا و زا زائد
منسوب بمرو که شهریست بخراسان۔

ترمذ بکسر تا و میم بعده ذال شهریست بخراسان۔
کروخ بفتح کاف وضمهٔ را مخففه دهی ست
در نواحی هرات۔
همذان بفتحتین بذال شهریست از شهرهاے
عراق عجم بنا کردهٔ همدان بن فلوج بن سام
ابن نوح و همدان معرب آن۔
فرغانه نام شهریست مشهور از شهرهاے ماوراءالنهر
که از بلاد ترک ست۔
نیشاپور نام شهریست در خراسان۔
اسفرائن شهریست مشهور بخراسان از اکابر
آنجا ابوالفتوح محمد بن الفضل الاسفرائنی بود۔
جاجرم نام ولایتی ست از خراسان۔
جرجان شهریست بزرگ مشهور از دار الملک
استرآباد۔
بیهق شهریست نزدیک نیشاپور۔
جام شهریست مشهور از خراسان۔
خوافی بالفتح شهریست به نیشاپور۔
سناباد دهی ست از دیهای طوس۔
عرنه بالفتح نام جائے ست در عرفات و آن موقف نیست
دامغان شهریست معروف در اقلیم چارم از
ملک قهستان۔

سهرورد شهریست نزدیک زنجان و نسبت بانجا کنند شیخ شهاب الدین سهروردی را۔

نهروان دهی ست میان واسط و بغداد۔

دماوند کوهی ست بلند از اعمال رے و از کوهہاے قدیم ست۔

کاشان نام شهریست۔

صفهان شهریست بزرگ مشهور۔

انطاکیه شهرے بزرگ ست نزدیک به روم که دور آن دوازده میل ست مشتمل ست بر کوه و نهرہاے بسیار۔

حمص شهرے مشهور ست۔

تبریز صاحب نزهة القلوب گوید که از اقلیم چارم است و در زعم راقم تقویم البلدان ست که از اقلیم پنجم و در یکی از کتب معتبره بنظر در آمد که این را زبیده خاتون منکوحهٔ هارون رشید بنا ساخته و بعد ازان چندگاه بزلزله منهدم شد متوکل عباسی به تجدید عمارت آن بلده پرداخته۔

اردبیل شهریست مسکن شیخ صفی الدین اردبیلی و در بیرون آن سنگی ست بوزن دویست من تخمیناً هرگاه اهل شهر محتاج باران می شدند ازان سنگ قطرات مطر در فیضان می آمد و بشیر طلبگ از شهر بیرون برند۔

قزوین از بلاد عراق عجم ست۔

نهاوند بالضم شهریست قدیم و آن بلده از بناهاے نوح ست و نامش در اصل نوح آوند بود از کثرت استعمال نهاوند شده۔

ارمینیه شهریست مشهور که آتشکدهٔ زردشت در آنجاست۔

اندلس ملکتی ست عظیم در جانب مغرب۔

سبزه شهریست در اندلس بر ساحل بحر۔

قونیه شهرے بزرگ بروم ست و ازانجاست شیخ صدر الدین قونوی رح۔

کاشغر بالقاف مدینه الیست از بلاد شرقی کذا فی اللباب و ابن سعید گوید که کاشغر شهری مختصرست

بوشنج بالضم شهریست بهرات که الحال آن را فوشنج گویند و معرب پشنگ ست و دهی ست به ترمذ۔

شنیز و **شونیز** گورستانی ست به بغداد۔

شاش بهردو شین شهریست بماوراء النهر۔

شوش موضعی ست و قلعهٔ نزدیک موصل۔

شهرزور نام شهریست بنا کردهٔ زور بن ضحاک و ازینجاست شمس الدین محمد شهرزوری حنفا تاریخ الحکماء۔

عکّار پدر قبیله ایست۔

حمیر بکسر وسکون میم وفتح یار قبیله ایست از قبائل سبا۔

حیری بالکسر وتشدید یا منسوب بحیره که محله ایست به نیشاپور۔

ثور بالفتح پدر قبیله ایست از بنی مضر که سُفیان ثوری ازانجاست ونام کوهی که شب هجرت آنحضرت علیه التحیة بغار آن کوه مخفی شدند ونیز کوهی ست خُرد بمدینه محاذی کوه اُحد ونام برجی از برجهای آسمان

شاذلی منسوب بشاذله دهی ست به مغرب صاحب قاموس می گوید که ازانجاست حضرت شیخ ابوالحسن شاذلی۔

باخرزی منسوب بباخرز دهی ست از نواحی نیشاپور مشتمل ست بر دیه ومزارع وازانجاست شیخ سیف الدین باخرزی۔

حافی لقب حضرت بُشر حافی ازانجهت گویند که روزی بطلب تسمه نعل (پیش دوزی) نزد کفش دوزی آمدند او گفت که کلفت شما زیاده از مردمان دیگر ست پس همون وقت نعل انداخته قسم خوردند که اکنون نعل نخواهم پوشید ازان وقت ملقب به بشر حافی شدند۔

احرار بالفتح وهر دو را مهمله بمعنی آزادگان جمع حر است بالضم بمعنی آزاد ولقب عبید الله نقشبندی و در حقیقت لقب ایشان خواجه احرار است چون اسم ایشان عبید الله واقع گشت که معنی آن بندهٔ کوچک خدا ست برای تدارک آن ملقب بخواجه احرار شدند

بنور بفتح موحده وتشدید نون بلده ایست از توابع سهرند کذا فی الانتباه۔

اسمعان بکسر سین مهمله وسکون میم وعین مهمله نام پدر خواجه ابو یوسف چشتی وبالفتح نیز آمده۔

نساج بالفتح وتشدید سین مهمله وجیم بمعنی بافندهٔ جامه ولقب حضرت خیر نساج

کیلوکهری نام دهی ست قریب دهلی۔

بدوی منسوب به بادیه ونیز نام شخصی ست۔

قیلوی منسوب بقیله قلعه ایست بصنعا۔

ممشاد بفتح میم اول وسکون آخر اسم ایشان محمد شاد که غالبا بوجه کثرت استعمال ممشاد گشته۔

قشیر بالضم وفتح شین پدر قبیله ایست از هوازن و

هوازن قبیله ایست از بنی قیس۔

اصطخر بالکسر وفتح طاء مهمله وسکون خاء معجمه ودر آخر راء مهمله نام شهری که قلعهٔ فارس ست بنا کردهٔ دارا ابن داراب۔

گجندوهی منسوب بگجندو بکاف تازی وجیم فارسی مفتوحتین ونون ساکن ودال مهمله قصبه ایست
برلب دریاے گنگ چهار کروه از بلگرام کذا فی مآثر الکرام لمولانا غلام علی آزاد۔

سجاس بالکسر شهریست میان همدان وابهر۔

وصل باید دانست که احوال صوفیه وافعال واقوال واطوار وآثار ورسوم وعلوم وفهوم ومعارف ومکاشفات
ایشان همه پرتوی از افعال واحوال انبیاء مرسلین وصدیقین وصحابه وحواریین اند وعلماے اهل سنت
درینباب کتب ورسائل دارند وهیچ امری از امور صوفیه نیست که براے او اصلی اصیل در خبر واثر نباشد واز ینست
که موسی علیه السلام یوم کلام با رب الانام چادری صوف وجبه صوف وکلاه صوف وازاری صوف داشت
ونیز عیسی روح الله وخاتم ولایت مطلقه صوف می پوشید ابن ابی شیبه واحمد بسند صحیح از عبید بن عمیر
روایت می کنند که عیسی علیه السلام لباس پشمین می پوشید وبرگ درختان می خورد وهرجا که شب می شد
می خفت واز طعام عشائی برداشت براے صبح ونمی فرمود که رزق هر روز هر روز می آید وروایت کرد احمد
وابن عساکر از مجاهد که گفت بود عیسی علیه السلام که می پوشید جامه پشمین ومی خورد برگ درختان وذخیره
نمی ساخت رزق امروزه را براے فردا هرجا که شب می آمد شب باش می شد نه فرزندی داشت که بموت
آن خیال برداشتن غم بودی ونه خانه که بخیال خرابی آن سرگردان می شدی وابی شیبه از ابن المسیب
واو از مردی روایت می کند که پرسیدند حواریین از عیسی علیه السلام که چه می خوری فرمودند نان جوین
گفتند چه می پوشی فرمودند صوف پرسیدند چه می گسترانی فرمودند زمین گفتند این همه سخت تر است فرمود
عیسی که هرگز نخواهید یافت ملکوت سموات را تا نخواهید کرد این را بر لذات واحمد از عطاء ازرق
روایت می کند که رسید مرا اینکه عیسی علیه السلام فرمود ای گروه حواریین بخورید نان جوین ونبات زمین
وماء خالص را وبازدارید خود را از نان گندم زیرا که شما را طاقت اداے شکر آن نیست بدانید که حلاوت
دنیا تلخی آخرت است وتلخی دنیا حلاوت آخرت تخریج ابن عساکر از انس بن مالک وسعید بن هلال
وطحاوی بسند جید از ابن مسعود روایت کرد که گفت بودند انبیا علیهم السلام که می پوشیدند صوف وروایت
کرد حاکم وبیهقی در شعب الایمان که بودند انبیاء بعمده می دانستند لباس صوف را وحدیث لبس النبی

صلی الله علیه وسلم المرقم چنانکه روایت کرد ابو الشیخ در کتاب اخلاق النبی وابن عساکر از ابی ایوب رض
ونیز پوشیدن آنحضرت جبه صوف را چنانکه روایت کرد ترمذی وحاکم وبیهقی از مغیره وابن ماجه وحاکم و
بیهقی از عباده وحدیث کان یلبس الصوف چنانکه روایت کرد حاکم وبیهقی از ابی موسی بن عساکر از
ابی ایوب وابن طاهر وسهروردی از انس خود ثابت ست و روایت کرد وکیع وابن ابی شیبه بسندین صحیحین
از ابی ذر رض که فرمود آنحضرت این فضل ست از ملا ارض بروی که برد اخلاق او حله الیست و شیخین
روایت کرده اند که بود برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرقعے که پوشیدا ورا وی فرمود که من بنده ام می پوشم
لباس بندگان را و روایت کرد ابو داؤد که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که ترک کند پوشیدن لباس
عمده را با وجود قدرت خواهد پوشانید او را حق سبحانه حله کرامت و روایت کرد ابن ابی شیبه که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم البذاذة[1] من الایمان واحمد بسند ثقات وحاکم وبیهقی از معاذ در شعب الایمان
آورده که فرمود آنحضرت صلعم ای معاذ دور دار خود را از توانگری زیرا که بندگان حق توانگر نبوده اند ومروی ست
از عائشه رضی الله عنها که فرمود نه آسوده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نان جوین دو روز پیهم تا وفات و بخاری
وترمذی روایت می کند از ابی هریره رض که بیرون رفت آنحضرت صلعم از دنیا ونه آسوده شد از نان جوین وابن
ابی شیبه از عائشه رض روایت می کند که فرموده بودیم ما که گاهی یک ماه کامل خواه نصف ماه نمی آمد آتش برای
چراغ وغیره در خانه ما ونیز عمر بن الخطاب گوید که آمدم نزد آنحضرت صلعم و دیدم که خفته بود بر بوریائی نے پس
نشستم و دیدم که بر آنحضرت صلعم سوای ازار پارچه نیست و داغها بهر دو پهلوی او از آن بوریاست پس
بگریست حضرت عمر رض و فرمود آنحضرت صلعم چرا می گرئی ای عمر گفت ای نبی الله می گریم از نشانهای پهلوی
تو کسری وقیصر در تنعم وتلذذ اند وتو نبی خدائے و درین حال مبتلائی فرمود آیا راضی نیستی در اینکه باشد
برای ما آخرت و برای ایشان دنیا وحدیث کان لا یدخر شیئا لغد وحدیث کن فی الدنیا
کانک غریب او عابر سبیل وحدیث کان یصلی حتی یتورم قدماه وامثال اینها از احادیث
صحیحه صریحه مستند اند در کتب سنت از آثار اهل بیت نبوت وصحابه وتابعین واتباع ایشان پس

[1] بمعنی تواضع در لباس کردن ۱۲ منتهی الارب

حضرت حسن بصری گوید که هفتاد کس از بدریان را یافتم که بود لباس ایشان صوف و نیز معلوم بود که فقر آنحضرت
نبود اضطراری بلکه اختیاری مرویست از ابی امامه که فرمود آنحضرت صلعم عرض کرد برای من حق سبحانه که بگرداند
بطحای مکه را از زر گفتم لا یا رب و لیکن میخواهم که سیر شوم روزی و گرسنه مانم روزی پس هرگاه گرسنه شوم
تضرع کنم سوی تو و یاد کنم ترا و هرگاه آسوده شوم شکر کنم ترا و حمد گویم ترا و سند خانقاه صوفیه از صُفّهٔ مصطفی صلعم
است اما ترک کسب و تتبع اسباب توکل پس نصوص درین باره بالخصوص بسیار اند در کتاب و سنت چنانکه
احمد و ابن ماجه بروایت عمر درین باب حدیثی آورده و ترک کسب و نکاح و لباس صوف و مرقع لازم
تصوف نیست بلکه علی ست بمقتضای حال و محل هرگاه که فعل مقتضی شد کردند و هرگاه که مقتضی ترک شد ترک کردند پس صوفیه
چیزی ترک نکرده اند نصوص بلکه عمل کردند بهر امر بالخصوص و جهابذهٔ ائمه قدیماً و حدیثاً درین مطلب
تصانیفی دارند مثل ابن مبارک و وکیع و امام احمد و حارث محاسبی و ابو نعیم و همچو این کتب پیش محدثین
معروف اند بکتب زهد و رقاق پس معلوم شد که آنچه بعضی نوشته اند که رسوم صوفیه و اسم تصوف و متعلقات
آن در زمانهٔ صحابه و تابعین نبود این قول بجای خود نیست کما لا یخفی علی من تبحر فی العلم۔

وصل باید دانست که سند جید برای بیعت صوفیه حدیث شداد و عُباده بن الصامت ست که ترجمه
کرده اند برای آن محدثین باب البیعت علی التمسک بحبل التقوی و ذکر کرده اند جمیع اقسام بیعت را علیحده
فلیراجع کتبهم و چنانکه مستفیض ست از آنحضرت صلعم بیعت بر هجرت و جهاد و غیره همچنین جماعتی
باسانید صحیحه روایت کرده که بیعت گرفت آنحضرت جماعتی را از فقراء مهاجرین بر ترک سوال چنانچه هرگاه
که یکی را از ایشان سوطی (تازیانه ۱۲) از دست می افتاد او خود از اسپ فرود آمده می گرفت و از دیگری نمی خواست و شک
نیست که هرگاه از آنحضرت صلعم فعلی صادر گردید بسبیل عبادت و واقع شد اهتمام بشان او پس لامحاله آن
فعل سنت فی الدین خواهد بود و باقی ماند این امر که آنحضرت خلیفة الله فی الارض و عالم بما انزل الله من
القرآن والحکمة و معلم و مزکی امت خود بودند پس آنچه کرد آنحضرت صلعم بر جهت خلافت آن امر خلفای او را
سنت ست و آنچه کرد برای تعلیم و تزکیه آن امر سنت ست بر علمای راسخین پس بیعت مشایخ صوفیه
داخل بیعت اقامت ارکان اسلام خواهد بود و آنچه گویند که این قسم بیعت در آن زمانه در خلوت بود نه در جلوت

مثل آنچه کہ در حدیث شداد و عبادہ آمدہ تا اینکہ در زمان حضرت جنید این بیعت علانیہ ظاہر شد و اين تحقيق
این از کلام حضرت مرشدی وقشاشی در سمط المجید فی شان البیعۃ والذکر وتلقینہ وسلاسل اہل التوحید
توان دید اینجا بضرورتے بر این قدر اختصار رفت و اما در باب اذا جاءکم المومنات بخاری آوردہ کہ
حدثنی اسحٰق قال حدثنی یعقوب بن ابراھیم قال حدثنی ابن اخی ابن شھاب عن عمہ
قال اخبرنی عروۃ ان عائشۃ زوج النبی اخبرتہ ان رسول اللہ کان یمتحن من
ھاجر الیہ من المومنات بھذہ الآیۃ یا ایھا النبی الی قولہ غفور رحیم قال عروۃ
قالت عائشۃ فمن اقر بھذا الشرط من المومنات قال لھا صلی اللہ علیہ وسلم قد بایعتک
کلاما ولا واللہ ما مست یدہ ید امرأۃ قط فی المبایعۃ ما یبایعھن الا بقولہ قد
بایعتک علی ذلک ومقتضاے این حدیث آنکہ محل بیعت از غیر زنان دست بود یعنی بیعت حال
از دست چنانکہ نہادن دست را بر دست از عثمان رضی اللہ عنہ ونیز بخاری در باب بیعت النساء گوید
حدثنا محمود حدثنا عبد الرزاق انا معمر عن الزھری عن عروۃ عن عائشۃ قالت کان النبی
النبی یبایع النساء بالکلام بھذہ الآیۃ لا یشرکن باللہ شیئا قالت وما مست ید
رسول اللہ ید امرأۃ الا امرأۃ یملکھا وحافظ ابن حجر در فتح الباری در حدیث عائشہ
می نویسد کہ قسم برائے تاکید خبر ست وبود عائشہ اشارہ کرد بدین بدین خبر آنچہ کہ آمدہ از عطیہ قشاشی
گوید کہ ہمین خلاصہ در قرب روایات ست کہ احتمال تعدد ست گاہے فقط بالقول بود وگاہے بالمصافحہ
بحیلولۃ ثوب وگاہے بواسطۂ فرو بردن دست در آب پس قول عائشہ صحیح شد یعنی نسود آنحضرت دست
زنی را انتہی حاصل ہذا القدر الاختصار والبسط المطلب من شرح فخر الحسن و اما بیعت صغیر پس احمد و بخاری
درین باب از ابی عقیل زہرۃ بن معبد و او از جد خویش عبد اللہ بن ہشام روایت می کند کہ برد او را مادر او زینب
بنت حمید بسوی رسول اللہ و گفت یا رسول اللہ بیعت بگیر او را فرمود آنحضرت کہ این صغیر ست یعنی احکام بیعت را تحمل نمی تواند شد
بجا آوردن مثل شان بجا آوردن ایشان نمی تواند شد و مسح فرمود سر او را و دعا خواند برای او والحدیث
وقال حافظ ابن حجر فی فتح الباری فی باب بیعۃ الصغیر ای ھل تشرع ام لا فقال

ابن المنیر الترجمة موهمة والحدیث یزیل ایهامها فهو دال علی عدم انعقاد البیعة الصغیر و عینی در عمدة القاری ذکر می کند ولم یذکر الحکم علی عادته غالبا اما اکتفاء بما بین فی حدیث الباب واما لمحل الخلاف فیه فقال جماعة من العلماء البیعة لا تلزم الا من یلزمه عقود الاسلام کلها من البالغین وقال بعض العلماء انها تلزم الاصاغر بمبایعة ابائهم وقد بایع عبد الله بن الزبیر ومات رسول الله وهو ابن ثمان سنین انتهی فقاشی گوید که ظاهر مراد این ست که صغیر چون کبیر بیعت نمی تواند کرد زیرا که باو آن امر کرده خواهد شد که لائق اوست از محصلات نوع اتصال و مسح سر نیز نوعے از اتصال حسی ست که لائق بحال صغیر ست مثل مصافحه که لائق بحال کبیر پس این همه مقبول خواهد شد کقبوله للاجازة والروایة و موید اینست آنچه که طبرانی در معجم کبیر آورده که حدثنا علی بن عبد العزیز حدثنا الزبیر حدثنا احمد بن سلمان عن عبد العزیز بن الدراوردی عن جعفر ابن محمد عن ابیه ان النبی صلی الله علیه وسلم بایع الحسن و الحسین و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر وهم صغار لم یعقلوا ولم یبلغوا انتهی پس این قول دلیل صحت بیعت صغیر ست و کافی ست برای اتصال السنة و حصول البرکة فی الطریق والله اعلم۔

وصل در فضائل ذکر

در شمائل الاتقیا مرقوم ست که شیخ عثمان مغربی در رساله خود نوشته که قال الله تعالی واذکروا الله ذکرا کثیرا و در حدیث ست که فرمود آنحضرت سیر کنید پیشوائے مفردان گفته شد که مفردان کدام هستند فرمود آن کسانیکه خوش و خرم بذکر خدا هستند تا که نهاد ذکر از ایشان گناهان ایشان را پس و ارده می شوند در قیامت سبکبار در ترجمه قشیری ست که جبرئیل علیه السلام از آنحضرت گفت که حق سبحانه هیچ امتی را نداد آنچه امت ترا داد آنحضرت پرسید که چیست گفت فاذکرونی اذکرکم و ذکر را فوائد ست یکی آنکه هر گاه ذکر الله موجب دل و جان مستولی شود دولت موانست و مجالست حق رو نماید که انا جلیس من ذکرنی دیگر آنکه چون ذاکر بحقیقت ذکر رسد در حالت ذکر از بن دندان او حلاوت شیرین تر از شهد پیدا شود دیگر آنکه چون

ذاکر از ذکر الله که خاصهٔ دل ست بذکر روح که هو ست رسد از هستی خود نیست شود و این را مقام فنا گویند
که وی را هیچ حرکت و سکون نفسانی و جسمانی نماند همه ربانی شود کونوا ربانیین سر این معنی ست باز
بحالتے رسد که سیری در دلش پیدا آید که بقا یابد آن سر غیب بود درین مقام خطاب از حق شنود و ذکر
بر سه نوع ست تقلیدی و معنوی و تحقیقی تقلیدی آنکه عوام بی تلقین شیخ کامل برگزینند و زبانی یعنی
کلمهٔ طیب گویند و معنوی که از قسم خواص باشد آن اسم الله ست که دل گوید و از شیخ کامل و مکمل تلقین
گرفته باشد سوم ذکر حقیقی و آن اسم هو ست که روح گوید و این قسم خاص الخاص بود و نزد بعضے چهار
نوع ست و استیعاب این مبحث از مرصاد العباد چشم توان داشت و در شرائط ذکر شیخ حماد در رسالهٔ حصول
الوصول می گوید که ذاکر باید که در وضو و غسل احتیاط نماید بعده ذکر گوید و اگر ذکر بے طهارت ظاهر و باطن
گوید زحمتے خوردیا گرهے بدو رسد و شرط دیگر شیخ عثمان مغربی می نویسد که در حالت ذکر از خلق وحشت و از
خود نفرت جوید باقی تحقیق تلقین و غیر آن متعلقهٔ ذکر از دیگر کتب دیدنی ست۔

وصل باید دانست که در ذوق اهل باطن بمصداق آیهٔ کریمه کشجرةٍ طیبة اصلها ثابت و فرعها
فی السمآءِ چنانکه درخت ایمان را که اصل او در دل مومن ست و عماد بجانب اعلی علیین و ثواب در هر زمان
بدو وصل همچنین اهل ارادت را شجرهٔ ارادت دخول در زمرهٔ ارادتمندان باید که اصل او در قلب مرید
و فروع او در آسمان عقیدت او باشد و از ثمرات آن هر دم برخوردار بوده باشد و بنا برین ست که بزرگان
فرموده اند که بر مریدان لازم ست که اسامی مشائخ از شیخ خود گرفته تا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم یاد گیرند که از ضروریات طالب این راه است چه بر شاغل واجب ست که هنگام ذکر و مراقبه
پیر را بخاطر آورده اشتغال بآن نماید اگر حضور حاصل نشود ابتدا از پیر را بخاطر آورده اگر حضور نیاید پیر پیر را
و اگر از وهم حضور نیاید پیر پیر پیر را تا بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و نیز بیاد هر کدام ازین بزرگان
که حضور دست دهد ابتداء ذکر از وی کنند و بصورت هر همون را مقصود داشته بعد استعانت از وی مشغول
بذکر گردد چنانکه حضرت میر سید علی همدانی در رساله نوریه تصریح بآن فرموده پس اگر بر اسامی مشائخ خویش
اطلاع نداشته باشد بایشان آشنائی پیدا نگردد چرا که ادنی رتبهٔ آشنائی با این برگزیدگان معرفت آشنائی

اسامی ایشان ست وچون آشنائی بذات مقدسهٔ ایشان حاصل نکرده حضور ایشان هنگام ذکر و استعانت
از ایشان دران زمان چگونه صورت بندد پس بنا برین تحقیق باجماع متاخرین از مشائخ پیر را ضرورت
که مریدان را شجرهٔ آن سلسله که در او مرید کرده بدهد تا بسبب آشنائی با اسامی شان آشنائی بمسمیات آنها
حاصل آید که انتقال بمسمی از اسم حاصل می گردد و لهذا در ذکر حق تعالی نیز اولا اشتغال باسم وی تبارک و
تقدس ست و بعد حصول آشنائی تام باسم انتقال بمسمی ست که ذات مقدس حق ست و چون در قدما وسائط
اندک بودند بی شجرهٔ اسامی شیوخ یاد می ماندند و اعطائے آن بمریدان ضروری نمی دانستند و متاخرین
بسبب کثرت وسائط اعطائے شجره ضروری دانستند تا حفظ اسامی شیوخ بمریدان آسان گردد و سعادت
فاتحهٔ تفصیلی شان نیز دریابند اگرچه فاتحهٔ اجمالی بی شجرهٔ هم می توان خواند و مؤید این مطلب ست انچه
صاحب معدن المعانی در باب بست و دوم در ذکر شجرهٔ پیران فرموده که شجرهٔ پیران یاد باید گرفت و بعد هر فرض
باید خواند که دران برکات بیشتر ست و اگر کسے را مهمی پیش آید دینی یا دنیاوی وضو کند و دو رکعت نماز بگذارد
و شجرهٔ مشائخ خویش بخواند و ایشان را شفیع آرد حق تعالی مهم آن بکفایت رساند انشاء الله تعالی بعضے از
محققان فرموده اند که در صورت کثرت وسائط برکات بیشتر ست چه از ثقات شیوخ مروی ست که سلسلهٔ
کسیکه بوسائط کثیره تا بسید کائنات صلی الله علیه وسلم منتهی شود افضل ست از سلسلهٔ آنکس که بوسائط قلیله تا
آنجا برسد چرا که از دو سه چراغ چندان روشنی نمی شود که از ده چراغ حاصل می آید و نیز از ثقات مروی
است که اگر از یک چراغ چراغے روشن کنند و از وے چراغے دیگر روشن سازند همچنین تا صد یا کم و بیش
اخذ نور از چراغ اخیر یا اخذ نور از چراغ اول برابر ست زیرا که همان نور چراغ اول بعینه در چراغ اخیر
حاصل ست چنانچه کلام مولانا جلال الدین رومی قدس سره در مثنوی مؤید این بیان ست من اراد
الاطلاع فلیطلب ثمه و طریق نوشتن شجره را حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی قدس سره چنین نوشته که اگرچه بزرگان
دیگر فرموده اند که پیر را باید که در نوشتن شجره ابتدا از نام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم کرده تا بنام
خود برساند و لیکن پیران ما فرموده اند اولی اینست که پیر را باید در نوشتن شجره برای مرید ابتدا از نام
خود کرده درجه بدرجه تا بحضرت سید کائنات علیه الصلوة والسلام برساند تا استعانت و استمداد از جناب

حضرت نبوت صلعم بوسیلۂ وسائط باشد که رعایت ادب ابلغ ست و در قبول نیز اثرے عظیم دارد چنانچه عارف شیرازی قدس سره فرموده — بیت

بے وسیلت مگرد پیرامن + در میر و وزیر سلطان را

وهمچنین معمول خاندان فقیر کاتب الحروف بوده است که ابتدا از نام خود می کنند زیرا که رعایت ترقی هم درین ست کما لا یخفی و کسیکه ذوق ادراک معانی داشته باشد از آیهٔ کریمه واذکر اسم ربک ایضاً استنباط یاد کردن شجرهٔ پیران و اعطاء آن بمریدان می توان نمود چه معنے آیهٔ کریمه آنست که یاد کن اے محمد صلی الله علیه وسلم نام پاک پروردگار خود را اگرچه مخاطب باین خطاب اصالةً آنحضرت علیه السلام ست لیکن بطریق تبعیت تمامهٔ امت درین خطاب داخل ست و مامور بذکر رب خود و چون پیر آنحضرت و تربیت کنندهٔ وی علیه السلام ذات پاک پروردگار ست پس لازم بر آنحضرت صلعم ذکر و یاد نام وی تعالی ست فقط و بموجب همین آیهٔ کریمه بر هر فردے از افراد امت ذکر نام مربی وی لازم می گردد و چون ذکر نام مربی خود بر هر شخصے از اشخاص امت لازم شد ذکر نام مربی مربی ایضاً مسلسل تا بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم لازم گشت چه مربی مربی مربی ست کما لا یخفی پس رب صفت مشبه باشد بمعنی تربیت و پرورش کننده و شامل بود مر همه مریان را و کسیکه بر گرفته است پرورش کنندهٔ وی در همگی امور پیر وے ست بتوجه باطنی خویش و حق تعالی بوساطت پیر او مر آنکس را فیض ظاهر و باطن میرساند و تربیت ظاهر و باطن وی می کند اگرچه آن مرید را ازین امر خبر نباشد۔

وصل بیدا ناست که نهادن شجره در قبر مرید مضائقه ندارد چنانچه ذوات شیوخ باذن خدائے تعالی و رسول وی صلی الله علیه وسلم شفیع ایشان در قبر و حشر اند اسامی آنها هم شفیع ایشان گردند و در قبر الفاظ و اسماء مکتوبه ظروف معانی اند کما قال المولوی المعنوی قدس سره — مصرع

حرف ظرف اند و در و معنی چو آب

و قتیکه اسماء شیوخ که بمنزلهٔ ظروف مسمیات اند با قابلیت دلالت بر معانی و مسمیات در انجا موجود باشند مسمیات ایشان که ارواح شیوخ اند البته متوجه بر شفاعت مریدان و ساعی در رفع عذاب آنها خواهند بود خصوصاً که مریدان بواسطهٔ حضور شجرات شیوخ خود را یاد کنند ازینجاست که بعضے از شیوخ متاخرین وضع شجرات در قبر مریدان تجویز می نمایند و گویند که حجاب

جانب بالین میت که بشرف ارادت تشریف یافته است بالائی سروی طاقی کشیده شجره وکلاه نهند که به برکت آن نجات مرا او را حاصل آید یا کلاه را در دستاری که بر سروی گذارند در پیچ آن به پیچند اگر دستار بد نهند و تجویز این وضع شجره در قبر با میتے که مرید شده مرده باشد فعل این دو حضرات صحابہ جلیل القدر هستند می سازند یکی آنکه در کتاب فصل الخطاب از حضرت عبد الله بن عباس منقول ست که وقتیکه شهر مدائن در زمان خلافت حضرت عمر بن الخطاب رضی فتح گردید حضرت عمر رضی الله عنه در مسجد نبوی فرش چرمی گسترانیده مال غنیمت جمع کردند اولاً حضرت امام حسن رضی الله عنه آمده فرمودند که ای امیر المومنین نصیب ما که خداوند تعالی مقرر ساخته است عطا فرمائید حضرت عمر رضی الله عنه فرمود که بالبرکة والکرامة و یک هزار درم نذر نمود و بعد از ان امام حسین علیه السلام تشریف آوردند او شان را هم حضرت عمر رضی الله عنه یک هزار درم نذر کرد و بعد از ان حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنه آمد او شان را پانصد درم عطا فرمود حضرت ابن عمر عرض کرد که یا امیر المومنین من جوان بودم و در حضور رسول خدا صلی الله علیه وسلم جهاد می کردم و حسنین صغیر السن بودند که در کوچهاے مدینه بازی میکردند او شان را یک هزار درم عطا فرمودید و مارا پنج صد امیر المومنین فرمود ای پسر تو نیز فضیلت مثل حسنین حاصل کن پس ترا هم دهم چرا که پدر شان علی مرتضی و مادر شان فاطمه زهرا و جد شان رسول خدا صلی الله علیه وسلم و جدهٔ خدیجه کبری و عم جعفر طیار و عمه ام هانی و خال ابراهیم بن رسول الله و خاله رقیه و ام کلثوم دختران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هستند پس ابن عمر ساکت شد و این خبر بحضرت علی مرتضی رسید فرمود که من هم از آنحضرت شنیده ام که عمر چراغ اهل جنت هستند این خبر بحضرت عمر رضی الله عنه رسید او شان با طائفه مسلمانان بر دروازه حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه رفته پرسیدند که شما شنیده اید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرا چراغ اهل جنت فرموده حضرت امیر فرمودند که بلے این حدیث را از رسول الله شنیده ام حضرت عمر رضی الله عنه فرمود که این حدیث را از دست خود نوشته دهید حضرت امیر نوشت بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما ضمن علی بن ابی طالب لعمر بن الخطاب عن رسول الله عن جبرئیل عن الله تبارک و تعالی ان عمر بن الخطاب سراج اهل الجنة حضرت عمر رضی الله عنه این نوشته را گرفته با ولاد خود سپرده گفت وقتیکه بمیرم بعد غسل و تکفین من این کاغذ را در کفن من نهید تا که بذریعه آن از جناب باری ملاقی شوم

پس ازین مقام سندکانی شجره نهادن بدست حضرات صوفیه آمد و دیگر نقل حضرت علی کرم الله وجهه که درحین حیات
آنحضرت خبر فوت شخصے آوردند و گفتند که محتاج توجه و دعاست آنحضرت این دو بیت بر پرچه نوشته دادند که بر
سینه آن میت بگذارید ؎ وفدت علی الکریم بغیر زاد — من الحسنات والقلب السلیم
فحمل الزاد اقبح کل شیء — اذا کان الوفود الی الکریم — و از کتب فقه هم سندی آورده می‌گویند
که صاحب فوائد اسماعیلیه در کتاب خود نوشته بسم الله الرحمن الرحیم الم نشرح لک صدرک
تا آخر بنویسید و با میت در گور نهند که ببرکت آن نجات از درگاه حق و رفعت درجات میسر گردد و هم او نوشته که اگر
کسی بر کفن میت این دو اسم باری تعالی بنویسد آن میت در گور نه ریزد و او را عذاب نباشد و سوال منکر نکیر
بر او آسان گردد و چهل دریچه از بهشت در گور او کشایند بفرمان خداوند جل سلطانه و آن دو اسم اینست یا کریم
العفو والعدل انت الذی ملاء کل شیء عدله یا کریم و در در المختار است که نوشتن بر کفن عهدنامه
و بر جبهه او بسمله را جائز است و نیز از علماء متاخرین نوشتن الم نشرح لک مع بسمله بر صدر میت آمده
و همچنین است در کفایه شعبی و نیز دران آورده است که مردے در حالت مرض موت پسر خود را وصیت کرد
که چون من بمیرم و غسل داده شوم باید که بر پیشانی و سینه من بسم الله بنویسی پسر همچنان کرد و بعد نقل پدر او را
در خواب دیده پرسید که حال چیست گفت آن زمان که مرا در گور نهادند و ملائکه عذاب درآمدند بر پیشانی و
سینه من نوشته دیدند بمجرد دیدن بازگشتند و گفتند انت مامون من العذاب ببرکة التسمیة و همین
چنین است در فتاوی سراج المنیر نقلاً عن الکنز و امثال این شواهد بسیار اند تا کجا گویم و گفته اند که وقتے که
وضع ادعیه و امثال آن در قبر میت موجب نجات وی می شود وضع شجره و کلاه نیز همین ثمره خواهد بخشید که آنهم
بمنزله دعاست و مشتمل بر نام خدا و رسول و شیوخ و چون رجوع بر شیوخ و استمداد از انها موجب رفع عذاب قبر می‌گردد
اگر نقوش اسامی شان و یادداشت آنها واسطه رفع عذاب قبر عرفی گردد بعید نیست خصوصاً که عذاب
کننده برای عفو مجرمان بهانه می‌جوید ازین چه بهانه بهتر خواهد بود که کسے به توسل خود بجناب شیوخ مسلسل
تا بسید کائنات دو شاهد که شجره و کلاه باشند همراه خود برد که در شریعت دو گواه برای اثبات مدعی کفایت دارد

؎ رفتم بر کریم بے توشه از نیکیها و دل سالم بردن توشه بدترین چیزهاست وقتیکه باشند رفتن بر کریم ۱۲

واین نیز بهانه جوئی ست که صاحب نفحات در اوائل آن می نویسد در خبرست از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که در قیامت بنده نا امید مانده باشد از مفلسی کردار خود حق سبحانه تعالی گوید بنده من فلان دانشمند را در فلان محله می شناختی وفلان عارف را می شناختی گوید می شناختم فرمان شود برو که ترا بوی بخشیدم چنانکه در سبب تالیف سالک هذا گذشت ونیز در نفحات در احوال خواجه بهاء الدین نوشته که آنحضرت می فرمودند که از شیخ ابوسعید ابوالخیر پرسیدند که در پیش جنازه شما کدام آیت بخوانیم فرمود آیت خواندن کاری بزرگ ست این بیت خوانید

چیست از ین خوب تر در همه آفاق کار ۔ دوست رسد نزد دوست یار رسد نزد یار

پس حضرت ایشان فرمودند که در پیش جنازهٔ ما بخوانید

مفلسانیم آمده در کوی تو ۔ شیئاً لله از جمال روی تو

حاصل ست بوضع شجره در قبر مرید وقتیکه خواندن ابیات برای طلب ترقی در تجلیات ذات و رویت جمال اسماء و صفات در پیش جنازه جائز باشد وضع شجره و کلاه نیز در قبر هم جائز باشد و بیان این در ملفوظ مخدوم شیخ حمزه کشمیری نیز مفصل مذکورست اگر کسی خواهد آنجا بنگرد و بعضی مشائخ چنانکه اعطاء شجره و کلاه بمرید جائز نمیدارند نهادن آن نیز در قبر بهتر نمیدانند از جهت احتمال تلوث اسم خدا و رسول بچرک میت و مجوزان وضع آنها در قبر میت جواب می دهند که ادعیه و شجرات را طرف بالین میت بالای سر طاقی کنده بنهند و درین صورت احتمال تلوث منتفی ست آری کل حزب بما لدیهم فرحون و لکل وجهة هو مولیها وخاتمة المحدثین حضرت مولانا شاه عبدالعزیز صاحب در جواب سائلی رقم می فرمایند که شجره در قبر نهادن معمول بزرگان ست لیکن این را دو طریق ست اول اینکه بر سینه مرده در درون کفن یا بالای آن بگذارند این طریق را فقها منع می کنند و می گویند که از بدن مرده خون و ریم سیلان می کند و موجب سوء ادب با اسماء بزرگان می شود و طریق دوم اینکه جانب سر مرده اندرون قبر طاقچه بگذارند و دران کاغذ شجره را بنهند۔

وصل چون ذکر خرقه در بعضی مؤلفات فقیر کاتب الحروف گذشته بنابر آن بذکرش چندان ضرورتی ندانسته لیکن شیخ از ان مناسب میدانم و مسئله خلافت را مجملاً اینجا ذکر می کنم باید دانست که شیخ محمد اکرم چشتی صابری در مناهج السالکین گوید مخفی نماند که خلافت مشائخ که در سلاسل مروج ست بر هفت نوع ست

بعضے ازان مقبول وبعضے غیر مقبول چنانچہ ذکر کردہ می آید تا این فائدہ بر طالبان این فن روشن گردد

اصالۃً اجازۃً اجماعاً وراثۃً حکماً تکلیفاً اویسیاً۔

اصالۃً آنکہ کاملے بامر الٰہی یکی را خلیفۂ خویش گیرد و جانشین خود گرداند چنانچہ صاحب سیر الاولیاء می نویسد کہ وقتے حضرت فرید الدین گنجشکر خواستہ بود کہ مریدی را خلافت دادہ صاحب ولایت ہندوستان گرداند در سر او از غیب درداد ندکہ بدار کہ نظام بداؤنی میرسد در راہ راست شایان این خلافت اوست بود دہی چون حضرت سلطان المشائخ در رسید شیخ او را بامر الٰہی خلیفۂ خود کردہ صاحب ولایت ہندوستان گردانید و در حق او مرحمتہا نمودہ اکثر اوقات در خلا و ملا میفرمود کہ من بابا نظام را در ظاہر خلیفہ گرفتہ ام اما باطن وی خلیفۂ باری تعالیٰ ست و نائب محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم و این نوع خلافت را صوفیان باصفا خلافت الٰہی نیز گویند۔

اجازۃً آنکہ شیخے مریدی را خواہ وارث باشد یا بیگانہ قابل کار دیدہ برضا و رغبت خود خلیفہ گیرد چنانچہ رسم جمہور مشائخ ست و این نوع خلافت را رضائی نیز نامند۔

اجماعاً آنکہ شیخے ازین عالم انتقال کرد و کسے را خلیفہ نگرفت قوم و قبیلہ وارثی و مریدی را بخلافت وی تجویز نمایند چنانچہ رسم عام ست این خلافت نزد مشائخ روا نیست و این نوع خلافت را افترائی نیز گویند چراکہ اہل اجماع بر خلافت وارث مذکور اگر برتبۂ ارشاد و استخلاف رسیدہ اند اجازت یکی از ایشان کافی ست حاجت اجماع نیست و اگر برتبۂ مذکور نرسیدہ اند اجازت و خلافت ناقصان چہ نفع بخشد اگر کسے گوید کہ خلافت حضرت صدیق اکبر و خلفاے راشدین نیز پیش اہل سنت و جماعت باجماع امت ثابت شد پس باید کہ این نوع خلافت از خلافتہاے دیگر جائز تر و بہتر باشد کہ در خیر القرون مسلم الثبوت آمدہ گوییم خلافت باطنی کہ تکمیل ناقصان بآن بازبستہ است مر خلفاے اربعہ را در حضور حضرت صلی اللہ علیہ وسلم باجازت خاصۂ آنحضرت حاصل گشتہ بود این خلافت بدون اجازت شیخ حاصل نمی گردد و از اجماع ثابت نمی شود و خلافتیکہ بعد انتقال حضرت سید المرسلین ازین دار فانی بعالم جاودانی بخلفای آنحضرت باجماع مسلم گشتہ خلافت ظاہریہ بود کہ بآن ترویج احکام شریعت و انتظام مصالح معاش و معاد عباد کنند

الحق این خلافت باجماع ثقات ثابت می شود پس از امت آنحضرت بعضے خلیفه و نائب باطن وی علیه السلام
ست که ترویج طریقت وی بجنان و تعلیم شریعت وی بلسان می کنند چه مروّج طریقت را ترویج احکام شریعت
لازم ست و دون عکسه و نسخے خلیفه ظاهر و کسیت که متوجه بترویج شریعت و اصلاح مصالح عباد باشند فقط اینها
ملوک و سلاطین و امرا و حکام باشند اگر امضاے امور معاش و معاد بصواب دید علما و فقهاے دین کنند
روا گردن ۱۲
والا خلیفه نباشند بلکه حاکم و جابر بوند و خلفاے اربعه رضی الله عنهم خلفاے ظاهر و باطن آنحضرت صلی الله
علیه وسلم اند که در هر دو خلافت جمع کرده اند ایشان نائبان علی الاطلاق و جامعان جمیع کمالات و لایت مطلقه
و مقیده باطنیه و ولایت مطلقه و مقیده ظاهریه اند به نیابت کلیه که مثل شان دیگرے بعد انبیاء علیهم الصلوة
والسلام پیدا نشده فافهم۔

وراثةً آنکه شیخے ازین جهان درگذشت و خلیفه را بجاے خود نگذاشت وارثے که شایان این امر بود
بر سجاده نشست و خود را خلیفه گرفت این نوع خلافت را مشائخ منظور نداشته اند و اگر احیانا آن شیخ
او را درباطن امر فرموده بود که نزد صوفیه امر باطن جائز ست و لیکن چون اسناد این خلافت در ظاهر منقطع
است و بظاهر از شیخ مجاز نگشته خلافت انقطاعی باشد و چندان فائده نه بخشد۔

حکماً آنکه بزرگے وفات یافت ما بین خلیفه و وارثان او با یک دیگر مناقشه برپا کردند پادشاه وقت
والے را لائق کار دانسته بخلافت ممتاز نمود این نوع خلافت بر حکم اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم جائز می نماید بشرطیکه والی امر صاحب نسبت باطن و لائق تکمیل ناقصان باشد اگرچه
در ظاهر سلطنت و بادشاهت داشته باشد و اگر والی امر نسبت باطن ندارد اجازت وی هیچ نیست۔

تکلیفاً آنکه مریدی از پیری بتکلیف سفارش یا حمایت دیگری یا بتکلیف مزاحمت خود خلافت را دریافت
این خلافت روا نباشد و هم برخورداری دران نیست لیکن عدم جواز این خلافت علی الاطلاق نیست
چرا که اگر مرید لائق تکمیل دیگران شده است بهر طوریکه خلافت بگیرد سزاوار است با همچنین کس اگر خلافت نه دهد
کم توجهی پیر ست و اگر لیاقت مذکوره ندارد بهر وجهیکه خلافت باشد چندان معتد به نبود لهذا بعضے از محققان
این قوم گفته که اصل در خلافت اینست که مرید وقتیکه تزکیه و تصفیه و رفع حجب موهومه کرده مدارج کمال

طی نموده اہلیت تکمیل دیگران پیدا کند و فانی بفنائے اتم شود عند اللہ مستحق خلافت می گردد پس وی را خداوند جل سلطانہ
خلیفہ خود و نائب نبی خویش بواسطۂ دیگری میگرداند و طالب بعد وصول باین مقام خلیفہ حق تعالی می شود
محتاج باستخلاف ہیچ یکی نمی باشد و پیش از وصول بمقام مذکور اگر ہزار خلافت دہند خلیفہ نشود و لہذا حضرت
رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم ہیچکس را از اصحاب کرام بحضور خود خلافت ندادند چہ خلافت دادن بحکم
انی جاعل فی الارض خلیفۃ کار خداوند ست جل سلطانہ ہر کرا لائق خواہد دید بخلافت مشرف خواہد ساخت
پس خلافت خلفاے اربعہ بترتیب معروف دادۂ خدا ہست یکی را بعد دیگرے رتبتاً فرتبتاً بترتیب حصول
استحقاق خلافت پس باطل شد قول کسیکہ قائل نص جلی ست بر خلافت حضرت مرتضی علی کرم اللہ وجہہ
چہ مستحق بخلافت از جانب حق بعد حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم امیر المومنین حضرت صدیق اکبر ست
و بعد ازان حضرت عمر رضی اللہ عنہ و بعد ازان حضرت عثمان رضی اللہ عنہ و بعدہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ
پس اگر ورود نص جلی متحقق بودی استخلاف من اللہ ہم موافق آن شدی و اول خلیفہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ
بودی نہ حضرت صدیق اکبر کہ خبر مخبر صادق احتمال کذب ندارد و چون چنین نشد معلوم گشت کہ قول نص
جلی باطل و افترا محض ست از جہت آنکہ خداوند جل سلطانہ عادل ست ظالم نیست کہ وضع شی در غیر محل
آن کند پس وضع خلافت کہ از وے سبحانہ بترتیب مذکور واقع شد عدل محض ست و بر تقدیر قول نص
جلی لازم می آید نسبت ظلم بجانب حق تعالی اللہ عما یقول الظالمون علوا کبیرا اما محققین این کار صوفیہ
متفق اند برآنکہ در خلیفہ دو جہت می باشد جہت ولایت و تصرف کہ جہت باطن ست و باین جہت نائب
و خلیفہ حق ست و جہت متابعت و ارشاد کہ جہت ظاہر ست و باین جہت خلیفہ حضرت سید کائنات
صلی اللہ علیہ وسلم پس جہتین مذکورین ارکان و دعائم (ستونہا) قصر خلافت اند کہ بہ یکے ازین ہر دو بدون دیگری قائم
نماند چہ جہت ولایت جہت فنا فی اللہ ست و جہت متابعت جہت بقا باللہ و خلافت بدون حصول
صفت فنا و بقا در خلیفہ چہ طور صورت بندد و بفقدان یکی ازینہا از خلیفہ نقصان در ذات وی پیدا
آید چرا کہ اگر بظاہر از حضرت سید کائنات صلی اللہ علیہ وسلم دریابندگان شرف صحبت وی علیہ السلام
مجاز نگردند سلسلۂ اجازت از روے ظاہر منقطع الاسناد بودے و این نقصان صریح ست بلکہ کل خلافت

نامعتبر و نامنظور باشد کہ انتفاے یک رکن خلافت کہ اجازت ظاہری ست موجب انتفاے کل خلافت ست کہ خلافت مرکب از دو رکن ست کہ عبارت از اجازت ظاہر و باطن ست و ہمچنین ست حکم نائب نبی صلی اللہ علیہ وسلم و نائب نائب وی الی یومنا ہذا کہ بی اجازت شیخ ہر وقتیکہ نائب نبی ست مرید وی کہ ارشاد مریدان و مرید گرفتن شان درست نباید و چون خلافت انتظامیہ خلفاے اربعہ رضی اللہ عنہم باجماع امت ثابت شدہ و ثبوت حجیت اجماع بحدیث حضرت رسالت پناہ است پس ثبوت خلافت خلفا بترتیب معہود باستخلاف آنحضرت باشد مرآنہا را بہمان ترتیب و مقررست کہ آنحضرت خلافت ارشاد و تکمیل ناقصان خلفاے خود را در حین حیات خویش عطا فرمودہ بود۔

اویسیا آنکہ شخصے از روح بزرگے کہ ازین عالم نقل کرد تربیت و خلافت گیرد این نوع خلافت را بعضے بزرگان ما تقدم روا داشتہ اند و لیکن این خلافت چون در ظاہر بشیخ مربوط نیست و منقطع الاسناد ست بحسب ظاہر پس چندان معتبر نباشد انتہی و معتبر نیست خلافت آنکہ گوید من در خواب خلافت یافتہ ام مخدوم شیخ سعد خیرآبادی در شرح رسالہ مکیہ گوید کہ بعضے بودند و ہستند کہ ثبوت خلافت در حالت خواب کردند کہ پیر من مرا در حالت خواب خلافت دادہ و معلوم ست کہ بخواب حکمی از احکام شرع ثابت نشود و ثبوت خلافت کہ تعلق بحیات دارد چگونہ بود و جائز ست خرقہ خلافت بکسیکہ وی را بحضور شیخ یکی از خادمان مقبول شیخ بپوشاند و گوید کہ تو نیز خلیفہ شیخ ہستی و شیخ بدان راضی بود و گواہ از زبان خود آن وقت ہیچ نگوید چنانکہ الیاس خواجہ اقبال خادم خرقہ حضرت سلطان المشائخ را بمولانا یوسف چنانکہ در سیر الاولیا مرقوم ست و نیز جائز ست اجازت پیش از بلوغ مجازیہ نہایت مرتبہ کمال چنانکہ در مکتوب صد و نہم از جلد اول مکتوبات حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی سرہندی کہ بمیر محمد نعمان صدور یافتہ واقع شدہ کہ مشائخ طریقت پیش از تمامی بعضے مریدان را اجازت تعلیم طریقت دادہ اند چنانچہ حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ بمولانا یعقوب چرخی و در رسالہ سید رو مجاز فرمودہ کہ گاہ باشد کہ کاملی ناقص را اجازت تعلیم طریقت می دہد و در ضمن اجتماع مریدان کار آن ناقص با تمام میرساند انتہی اما درین صورت بہتر آنست کہ در اجازت نامہ و یا در لفظ اجازت قید صلاح و تقوی و دیگر شرائط شیخی کہ منظور و محتاج الیہ باشد افزاید چنانکہ از بعضے

بزرگان لبعل آمده و جمعے از شیوخ خلافت را بدو قسم دیگر تقسیم کرده اند صغری و کبری صغری آنکه پیر مجاہده و ریاضت
مرید دیده بنا بر حسن ظن بخلافتش نوازد و کبری آنکه بر دل شیخ کرات و مرات الہام حق باعطای خلافت بیکی
را از مریدان ظہور یابد چنانکه اکثر آن خطره از دل رفع نماید مرتفع نشود و این خلافت کبری ست شاه محمد یحیی
قادری المعروف بشاه خوب اللہ الہ آبادی در کلمات مولفه گوید که اجازت عام ست و خلافت خاص نفی
خاص نفی عام نمی کند اجازت پیش از بلوغ مجاز به نہایت مرتبه کمال نیز مجوزست و در اجازت کمال
اہلیت تربیت مشروط نباشد بلکه ہر مقدار که کمال داشته خواہد بود ہمان مقدار تربیت طالبان خواہد کرد
و در خلافت نیابت و قائم مقامی مستخلف شرط ست یعنی انچه از شیخ مقتدا تواند شد از خلیفه نیز تواند بوقوع آمد
و نسبت خلیفه بر مستخلف از میان سائر اصحاب ہمچو نسبت انسان بحق باشد جل جلاله از میان سائر مخلوقات
پس چون شیخ کامل و مکمل واصل موصل یکی از اصحاب خود را در درجه خویش می بیند او را بخلافت خود می گیرد
و گرنه با جازت اکتفا می نماید و غالباً این قسم کسیکه شایستگی خلافت در و شود متعدد نمی باشد حضرت شاه محمد افضل
الہ آبادی میفرمود که سخن اکابر طریقت ست که آسمان را یک آفتاب و پیر را یک مرید و استاد را یک
شاگرد باشد و فرق میان مجاز و ماذون آنست که مجاز بمنزله مقلد ست و ماذون مرتبه مجتہد و چنانکه برای
بلوغ بدرجه اجتہاد در ظاہر شرائط ست وصول بمرتبه علیه اذن نیز در باطن شرائط دارد حضرت مرشدی
در اسناد المشیخت می فرماید که ادنی شرائط اجازت استقامت بر شریعت ست بعد از حصول بیعت صحیحه
و وصول تصحیح عقیده بنحیکه تساہل و تکاسل در اتیان احکام شریعت و طریقت صورت نه بندد
و اعلا آن تخلق باخلاق شیخ ست مہما امکن و ہمین ست مقصود شیخ محی الدین ابن العربی در فص آدمی
که ومن شرط الخلیفة ان یکون علی صورة المستخلف و آداب خلافت اینست که ہر شیخ که بکسی
خلافت و اذن خواہد باید که عام و خاص را خبر کرده جمع سازد و بحضور جماعت مردمان خلافت بدو عنایت کند
تا خلافت و شیخے او ثابت و مستقیم شود غرض شرط در استحقاق شیخی و خلافت او اجماع اصحاب طریقت
و ارباب حقیقت می باید که الاجماع حجة ولقوله علیه السلام لا یجتمع امتی علی الضلالة زیراکه
اگر کسے در خلافت و شیخی او انکار نماید و اصحاب و ارباب عہد اختلاف کنند آن اجماع نباشد و اجماع

شرط اعظم و مدکن او فوق ویکی از آداب شرع ست پس آن خلافت خلاف نباشد و ہدایت کردن او بر بندگان خدا ضلالت نبود و خلافت نامہ ہا ہم اینہا بدین مضمون کہ متوکل باشی و اوراے و دیہی قبول نکنی و بزراعت و تجارت مشغول نشوی و بہ تعیین از کسے چیزی نستانی و بر در ملوک و سلاطین بے طلب نروی و ہر چہ از غیب رسد آن را ذخیرہ نکنی و بندگان خدا را بسوی حق ارشاد نمائی و نیز او را علم سجادہ تعلیم کند تا سزاوار سجادہ شود و خادم خود را وصیت کند کہ بعد وفات من برسوم این کس را باخلعت شیخی و خلافت حضور جماعت مسلمانان و علما و مشائخ بیارد و گوید کہ خدمت شیخ این را خلافت دادہ ست و بجاے خود نصب کردہ تا بندگان حق را بر جادۂ شرع و طریقت دعوت کند زیادہ اگر خواہی در کتاب مستطاب شرائط الوسائط نظر کن۔

وصل باید دانست کہ خرقہ کہ از صاحب سماع در حال وجد افتد استعمال آن او را نادرست آید و آن خرقہ بر دو نوع بود صحیحہ و ممزقہ اما حکم خرقہ صحیحہ اگر مراد و اجد در القا و اعطای آن تخصیص قوال بود دیگری را با او مشارکت و مساہمت نباشد و اگر مراد تخصیص او نبود و شخصے متمیز و متمثل الامر حاضر باشد بر حسب اجتہاد خود اگر مصلحت بیند بقوال دہد و اگر خواہد بدیگرے بخشد و ہیچ کس را برو مجال اعتراض نہ چہ تصرفات او ہمہ از سر خبرت و بصیرت بود و اگر حاضران مجلس سماع ہمہ اخوان باشند و شخصے حاضر نہ خرقہ بقوال دہند چہ محرک و باعث وجد کہ سبب القاء خرقہ باشد قول او بود من قتل قتیلا فلہ سلبہ و بعضے گفتہ اند کہ خرقہ از ان جمع بود چہ باعث وجد نہ مجرد قول قوال بود بلکہ سبب آن مجموع قول او و برکت جمع بود و مستند قول این طائفہ قیاس بر قضیۂ واقعۂ بدر ست کہ جوانان لشکر اسلام در قتال با اعدا مسارعت نمودند بامید آنکہ غنیمت ہمہ ایشان را بود چون ظفر یافتند خواستند کہ جملگی غنیمت خود بردارند پیران گفتند کنا ظہرا لکم و ردءا لکم فلا تذہبوا بالغنائم دوننا و نزاع پدید آمد رجوع بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم کردند تا وحی منزل شد کہ یسئلونک عن الانفال قل الانفال للہ و الرسول پس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غنیمت را میان ایشان بسویت قسمت کرد و طائفہ گفتہ اند اگر قوال برای جماعت بود با جمیع مساہم باشد و الا او را نصیب داخل نبود و بعضے گفتہ اند اگر او را باجرت گرفتہ باشند ندہند و الا مشارک جمع باشد و اگر کسے را از محبان خدای درمیان آرد و حاضران بدان راضی نباشند روا بود کہ ہر کس با سر خرقہ خود رود و آن

فالقوال دہند واگر کسے در القاء خرقہ نیتے داشتہ باشد و نخواہد کہ دیگر بارہ باسر خرقہ رود خرقۂ او را بقوال دہند
و اما حکم خرقۂ ممزقہ کہ صاحب وجد آن را از سر غلبۂ حال و سلب اختیار بر خود خرق کند آنست کہ بر حاضران مجلس
سماع جنساً او غیر جنسٍ قسمت کنند و ہر یکے را نصیبے بدہند کان الغنیمۃ لمن شہد الواقعۃ و شرط در مساہمت
غیر جنس آنست کہ در حق این طائفہ حسن ظنے دارد و تبرک خرقۂ ایشان را معتقد بود و اگر کسے در حال
قسمت حاضر شود و در وقت سماع حاضر نبودہ باشد او را نیز نصیبے بدہند قال اللہ سبحانہ و تعالیٰ اذا حضر
القسمۃ اولوا القربیٰ والیتامیٰ والمساکین فارزقوھم منہ ❀ و اگر خرقہا کہ انداختہ باشد بعضے
صحیح باشند و بعضے ممزقہ اگر شیخ حاضر بود و مصلحت بیند خرقۂ صحیحہ را روا بود کہ بتبعیت ممزقہ تمزیق کند و بر
حاضران منقسم گرداند و ہیچ کس را بر وا اعتراض نرسد۔

حکایت ست کہ وقتے میان فقہا و صوفیان در دعوتے اندر نیشاپور اتفاق اجتماع افتاد و شیخ فقہا
ابو محمد جوینی بود و شیخ صوفیان ابوالقاسم قشیری صوفی در سماع از غلبۂ وجد القاء خرقہ کرد چون صوفیان
از سماع فارغ شدند آن خرقہ را تقسیم کردند ابو محمد جوینی روے بہ بعضے فقہا کرد و آہستہ گفت ھذا اسراف
و اضاعۃ المال ابوالقاسم قشیری این سخن بشنید و ہیچ نگفت تا قسمت تمام شد و خادم را بخواند
و گفت بنگر تا درین مجمع سجادہ ملمع کہ دارد آن را حاضر کن چون حاضر کرد شخصے را از اہل خبرت و بصارت
بخواند و گفت این سجادہ را در بازار بہ چند بخرند گفت بدینارے گفت چون یک پارہ بودے بچند ارزیدے
گفت نیم دینار آنگاہ روے بہ محمد جوینی کرد و گفت ھذا لا یسمی اضاعۃ المال و اصل
در تمزیق خرقہ و قسمت آن بر حاضران حدیثے ست مستند از انس بن مالک رضی اللہ عنہ کہ گفت
کنا عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذ نزل علیہ جبرئیل علیہ السلام فقال
یا رسول اللہ ان فقراء امتك ید خلون الجنۃ قبل الاغنیاء بنصف الیوم وھو
خمس مأۃ عام ففرح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و قال افیکم من ینشد لنا
فقال بدوی نعم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ھات فانشد البدوی ؎

قد لسعت حیۃ الھوی کبدی		فلا طبیب لھا و لا راقی

الا الحبیب الذی شغفت بہ فانہ رقیتی و تریاقی

فتواجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تواجد الاصحاب معہ حتی سقط رداہ عن
منکبیہ فلما فرغوا اوی کل واحد الی مکانہ فقال معاویۃ ابن ابی سفیان ما احسن
لعبکم یا رسول اللہ فقال مہ یا معاویۃ لیس بکریم من لم یھتز عند سماع
ذکر الحبیب ثم قسم رداءہ صلی اللہ علیہ وسلم بین حاضرھم
باربعمائۃ قطعتہ ودر صحت این حدیث خلاف کردہ اند اگر صحت تام متحقق
شود متصوفان را در توجیہ صحت سماع الحان و حرکت و تمزیق ثیاب
وقسمت آن بر حاضران بہترین متمسکے بود واللہ اعلم فقط

ل یک شاعرے معانی ابیات ہذا را چنین نظم کردہ
بگزید یار غنقت جگرے کباب ما را * نہ طبیب می شناسد
نہ فسونگرے دوا را * مگر آن حبیب دلکش کہ
ربودہ دل بدستم * بفسونگرے درآید
بکند علاج ما را * ۱۲

الایضاح فی تتمۃ الانتصاح

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

حمد بیحد مر خدای را زیبا کہ
طرز اندیشہ آفریدۂ اوست
در تن لفظ جان دمیدۂ اوست

پشت معنی قوی ز پہلویش
خامہ را فربہی ز بازویش

رشحات کرمش تازگی بخش قلوب انبیاست و نفحات انسش مفرح صدور اولیا۔ و درود نا محدود حضرتی را سزا کہ

تن از نور پالودہ سر چشمۂ
دلے ہمچو مہتاب در چشمۂ

تمنائے دیرینۂ کردگار
بوسے ایزد از خویش امیدوار

ذات پاکش را موجب تخلیق عالم کرد و صفاتش را باعث تکریم آدم و بر آل و اصحاب وی کہ اقتدائے شان عروج معارج ولایت ست و اقتفائے آنان سلوک مناہج کرامت اللھم صل وسلم علیہ والہ واصحابہ اجمعین وعلی سائر اتباعہ واولیاء امتہ ھداۃ طریق الحق وھمی معالم الدین **بعد ازین** می گوید فقیر سراپا تقصیر احقر **حبیب حیدر** کہ این کتاب مستطاب انتصاح عن ذکر اہل الصلاح مصنفہ و مؤلفہ جناب عرفان مآب صدر نشین چار بالش عز و تمکین اریکہ آرائی و سادۂ شریعت و دین عنقائے گوشہ گیر قاف قناعت شاہباز بلند پرواز اوج ولایت مرشدی و استادی سیدی و سندی مرآت جمال خالق اکبر مولانا حافظ **شاہ علی انور قلندر** روح اللہ روحہ الاطہر وافاض علینا فیوضاتہ فی الحضر والسفر کہ حاویست بر حالات بزرگان سلاسل این خاندان عالیہ یعنی قادریہ و قلندریہ و چشتیہ و سہروردیہ و فردوسیہ و طیفوریہ و مداریہ و نقشبندیہ صحیفہ ایست فرحت افزا و نمیقہ ایست مسرت انتما ہر حرفش خاصیت مفرح القلوبی و ہر سطرش تزکیۂ نفوس را دعوت میکند

الحق که چنین ملفوظ مجمل مفصل نما موصوف بصفات متذکرهٔ بالا از نظر قاصر نگذشته نخستین ثبوت مقبولیتش همین
بود که بفور اختتام مسودهٔ تصنیف هنوز نوبت مُبیّضه کردنش نرسیده بود که جناب حافظ عزیز حسین صاحب مغفور
کاکوروی که یکے از اعزهٔ قریب حضرت مؤلف بودند عزم انطباعش کرده در مدت قلیله بقالب طبع در آورده فرحت
بخش چشم نظارگیان کردند اما از سوء اتفاق یعنی تعجیل و عدم تصحیح کاپی و قلت معائنهٔ پروف که باعث مشاغل
تجارت وغیره حافظ صاحب موصوف را بود اغلاط کثیره دران راه یافت و علاوه اغلاط مذکوره اکثر حالات
هم در تحریر کاپی از مسودهٔ اصلی در اندراج فروگذاشت شدند که وقوع آن حضرت مؤلف را چنان باعث قلق
و خلجان خاطر گردید که اکثر بر زبان دُرفشان می رفت که این کتاب بوجوه متذکرهٔ بالا بسیار غلط طبع شد معائنهٔ
آن خود را آزار می دهد الله تعالی چنان فرصت عطا فرماید که این را حسب خواهش بصحت رسانم چنانچه
اولاً مقدمهٔ این کتاب مع یک دو حال از دست مبارک تصحیح فرموده بودند مگر باز بوجه عدیم فرصتی که از کثرت
مشاغل رشد و ارشاد که معمولهٔ خاندانی بود نوبت تصحیح زائد ازان نیامد دو سال قبل از وصال خویش روزے
بر سبیل تذکره بجانب حقیر که یکے از خدّام و حضار بارگاه همایونش بود متوجه شده فرمودند که تو اگر خدمت تحریر این
رساله بذمه خود گیری ما این را در مدت قلیله بصحت رسانم عرض کردم که بجان و دل حاضرم هرگاه ارشاد عالی شود
کمر همت بمیان جان بسته شرف تحریرش فراگیرم لیکن بوجه دیگر موانع و علالت وغیره تکمیلش نوبت نرسید
و داعیهٔ دلی از قوت بفعل نیامد تا آنکه از بست و هفتم ماه شوال سنه یک هزار و سه صد و بست و سه هجری
آغاز مرض الوصال گردید و بتاریخ بستم ماه محرم الحرام سنه یک هزار و سه صد و بست و چهار هجری این جهان فانی
را پدرود کرده وصال محبوب حقیقی پسندیدند کوه غم و الم بر یاران چنان انداختند که دلها پاش پاش و قلوب
پُر از حسرت و یاس گشتند مکنونات دلی همه در دل ماند و مقاصد دینی سرانجام نیافت افسوس مصرع
ای بسا آرزو که خاک شده همدرین حسرت و یاس ماه جمادی الآخر سنه یک هزار و سه صد و بست
و پنج هجری روزے که دل بخت نارسا گله بیهمی کار و بخت با یام ناسزا شکوهٔ بیوفائی روزگار داشت
بسینهٔ اندوه گنجینه چنان ریختند که غم و اثر گونی بخت و ناسازگاری وقت محو رو بشرف خدمت تصحیح
پرواز تا فیض صحبت اهل صلاح بدست آید و کشود کار بسته رو نماید اگرچه عدم استطاعتی و بی بضاعتی

خود از سرمایۂ علم و فضل ظاهر ست اما این همه محض سرفرازی و عنایت بغایت ست که بنده را قابل این کار دانستند
وسعادت تصحیح کتاب هذا بوی بخشیدند همانا این بنده نوازی و پرسش پنهانی را باعث ازدیاد عنایت خداوندی
و گرمی هنگامۂ ذوق خدمت عالی آن جناب متعالی دانستم و کمر همت بسته متوجه و مستعد تصحیح کتاب موصوف شدم
چونکه علاوه اغلاط کتابت در بعضے بیانات که بروی طبع سابق اختصار مخل هم واقع شده بود لهذا حتی المقدور
آن همه را دفع ساختم و بهره سعادت ازین کار برداشتم تا که نه آن اختصار مخل فهم مطالب شود و نه چنان اطناب
ممل گردد که ناظرین را قلقے و ملالے بخاطر راه یابد بالجمله به توجه روح مبارکش در مدتے اندک از صحت مسر انجامش
فراغت یافتم و لبسپاس گذاری فرجام کارش دل و زبان را ثنا خوان بنده پروری ساختم خدا کند که این
همه مقبول روح پر فتوح حضرت ایشان گردد و بر حال پریشانم که سراپا آلوده گناه ست نگاهی افتد تا از من وا رهاند
مسکین حسن می گوید ای وقت عشاق تو خوش   گرچه من از ایشان نیم در کار ایشان کن مرا
چونکه این کتاب مشتمل بود بر بیان سلاسل عالیۂ خاندانی لهذا ضرورت افتاد که قدرے از حالات سراپا کمالات
جناب والد ماجد حضرت مؤلف که بعد وفات شان نام نامی و اسم گرامی او شان خود حضرت موصوف درج شجرات
فرموده بودند و نیز حالات بعض بزرگان دیگر که از خدمت شان اجازت سلاسل سبعه درین خاندان عالیشان
رسیده مثل حضرت شاه عبد الله قلندر برادر زاده و خلیفہ حضرت شاه عبد الرحمن قلندر لاهرپوری و حضرت
شاه خدا بخش قلندر خلف اصغر و خلیفہ سیدی حضرت شاه باسط علی قلندر الٰه آبادی و حضرت شاه علی مظهر
قلندر خلف و خلیفہ حضرت شاه مسعود علی قلندر الٰه آبادی و حضرت خواجه حسن المودودی الفیض آبادی ثم اللکنوی
و نیز حضرت مؤلف سمت اندراج پذیرد تا که این کتاب درین باب بجای خود کتابے مستقل گردد و طالب را
بصورت عدم دستیابی کتاب مستطاب حصول المقصود بکار آید و هم فوائد دیگر را شاید لهذا مجملی از
حالات حضرات موصوف الصدر نگاشته و در آخر آنها جدولے مشعر بر تواریخ و سنین ولادت و وفات و مدت عمر
و مدفن پیران سلاسل عالیۂ ثمانیه که خالی از نفع رسانی و آسانی نیست اضافه نموده بطور تتمه شامل
کتاب هذا ساختم و نامش الایضاح فی تتمة الانتصاح بر زبان آوردم پس هرچه در پنجا تحریر
یافت همه فیض صحبت و یمن همت حضرت مؤلف ست و کارگذاری طبع نارسا دنه عبارت آرائی

خانۂ یا وہ سراچراکسہ   معرفت العرفی لہو و لعب   فاہا ثم اہا ثم اہا
الحال از ناظرین پر تمکین و صحاب علم و یقین چشم آن دارم کہ چون باخدا وقت خود خوش دارند و از معاینۂ این جزو
مختصر حظے و نصیبے بردارند حقیر سراپا تقصیر را از دعاے حسن خاتمت و سلامتی ایمان و حصول عرفان
فراموش نسازند و اگر بجاے خللے یا زللے دریابند محمول بر قلت بضاعت و عدم استطاعت این ہیچمیرز کردہ بدامن عفو
و کرم بپوشند و بطعن و اعتراض نکوشند   یارب بکمالات شہ جیلانی   کاندر کرمم وجود ندارد ثانی
کن باطن من پاک بیک جلوۂ او   آلودہ مکن باغرض نفسانی   الہی بس باقی ہوس

ذکر قطب سپہر استقامت کوہ ارض کرامت حجۃ العارفین نخبۃ الواصلین ذی الشرف العلی حضرت شاہ عبداللہ قلندر اللاہپوری

ایشان خامت رشید حضرت شاہ غلام مجتبیٰ قلندر ابن حضرت شاہ الہدیہ احمد قلندر لاہرپوری اند از ابتدای
طفولیت تا اوان شباب در حجر کرامت و کنار استقامت والد ماجد خویش و ہر دو عم مکرم حضرت شاہ عبدالرحمن
قلندر و حضرت شاہ امین الدین قلندر قدس سرہما ماندہ بدانشہای موفور و علوم صوری و معنوی کامیاب
گردیدہ قطب الوقت و محتشم روزگار و از عظماے اعیان طریقت و واقفان اسرار حقیقت شد الحق کہ ذات
شریفش در درویشی و زہد و ورع یگانہ و در فقر و تائید سنت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم مشہور زمانہ بود و فی نفس الامر
در خاندان مجتبوی بدیل ایشان شنیدہ نشد مرشد مرشدنا حضرت شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ در کتاب مستطاب
اصول المقصود رقم فرمودہ اند کہ حضرت موصوف بغایت بزرگ بودند ہر کسے از ساکنان آنجا قائل
درویشی و لیاقت و ولایت ایشان بود نسبت ارادت و خلافت بخدمت عم بزرگوار خود حضرت شاہ عبدالرحمن
قلندر رحمہ میداشت کریم ابن الکریم بن الکریم در صفت و صادق حی آمدت بہر یک ساعت غفلت نورزید
مدام از خلق بیگانہ و باحق یگانہ ماند خوش طالع کہ غم غمخانہ دنیا دنی نداشتہ چشم تمنا براہ حق بینی گماشت
بعد از وفات پیر و مرشد خویش بست و شش سال وسادہ آرای مسند شیخی و مقتدائی گشتہ در رشد
و ارشاد و افاضۂ فیوض مجتبوی کوشید و عالمے را فیضیاب ساخت کوتاہی سخن چون آن کار رہبر بدیدہ

شدن ست بتاریخ هفتدهم ماه ذی القعده سنه یک هزار و دو صد و بست و پنج هجری ازین دار فانی
رخت سفر بسته برحمت حق پیوستند مزارش در لاهرپور من مضافات سیتاپور باین مسجد در روضه شریفه
حضرت شاه مجتبی المعروف به شاه مجا قلندر رح بر چبوتره مزار حضرت شاه عبد الرحمن قلندر پیر و مرشد عم
ایشان متصل مزار حضرت شاه سلطان مهدی قلندر مرشد زادهٔ ایشان بطرف مغرب واقع ست از خلفاے
ایشان حضرت شاه خدا بخش قلندر الهٰ آبادی و حضرت شاه تراب علی قلندر کاکوروی و حضرت شاه علی مظهر
قلندر الهٰ آبادی و حضرت شاه علاء الدین عرف شاه غلام حضرت قلندر لاهرپوری که داماد و برادرزادهٔ ایشان بودند

ذکر عارف اسرار احدیت کاشف رموزات صمدیت سراج الکاملین مصباح العاشقین واقف اطوار هدایت و رهبری حضرت شاه خدا بخش قلندر الهٰ آبادی

ایشان خلف اصغر و خلیفهٔ برحق والد ماجد خویش سیدی حضرت شاه باسط علی قلندر الهٰ آبادی اند
از بدو شعور بسعادت حضور پر نور والد ماجد خویش مشرف مانده کتب درسیه فقه و تصوف وغیره بحضرت
ایشان باتمام رسانیده چونکه پایهٔ عشق الهی در ذات وی از ازل نهاده بودند پس یکایک دست افشاند
و در سلسلهٔ عالیه قادریه رضویه بر دست حق پرست حضرت والد ماجد خویش بیعت کرده اذکار و افکار و اوراد
و مراقبات معمولهٔ خاندانی از خدمتش فراگرفت و از اجلهٔ خلفاے وے گشت پیوسته بنظر رحمت و رافت
پدری و مرشدی مشغوف و مالوف مانده جامع فضائل و کمالات و صاحب حالات عالیه و مقامات متعالیه
گردید اذکار و اشغال قلندریه چنانکه صحیح و درست وی میدانست کم کسے را معلوم بود و نیز مابین برادر
کلان یعنی حضرت شاه مسعود علی قلندر رح و ایشان چنان اتحاد و محبت بود که کمتر کسی را شنیده شد
برادر بزرگ اکثر می فرمودند که هر که ایشان را راضی داشت مرا راضی داشت و ایشان نیز برادر کلان را
بجاے مرشد خویش می انگاشتند و بهمین وجه ترک لباس در ایام حیات شان نه کردند اما بعد وفات
ایشان ترک لباس فرموده خرقهٔ فقر پوشیدند و در آستانهٔ بڑگانون که از مضافات دگڈه و محل اقامت
جد خود حضرت شاه محمد ماه قلندر خلیفه حضرت سید العرفا شاه مجتبی المعروف به شاه مجا قلندر لاهرپوری بود

سکونت ورزیدند و از حضرت شاه عبد الله قلندر لاهر پوری نیز اجازت و خلافت سلاسل سبعه موافق رسم آبائی
حاصل فرموده بودند بعد از وفات برادر بزرگ خویش شانزده سال بقید حیات مانده ابواب رشد و هدایت بر مریدان
و مسترشدان کشاد و اکثر آن را واصل بحق گردانید بالآخر بمقتضائے آیهٔ شریفه کُلُّ نَفسٍ ذائقةُ الموت
بتاریخ نوزدهم ماه ربیع الاول سال یک هزار و دو صد و چهل و هفت هجری بآغاز جا خرامید و وصال
محبوب حقیقی پسندید مزار شریفش در دیگده شریفه من مضافات اله آباد در روضهٔ حضرت والد ماجد خود در پهلو
واقع ست یزار و یتبرک به از خلفائے وے مرشد مرشدنا حضرت شاه تراب علی قلندر کاکوروی و حضرت شاه
بخشش علی قلندر خلف اکبر و جانشین ایشان بودند۔

ذکر عالم اطوار ارشاد و رهبری قائم باحکام شریعت نبوی مورد فیوض و کمالات لم یزلی مقبول رب ذو المنن حضرت خواجه حسن مودودی چشتی لکهنوی

سلالهٔ خاندان سیادت و خلاصهٔ دودمان کرامت بود نسب شریفش به بست واسطه بحضرت امام علی موسی رضا
رضی الله عنه ذات قدسی صفات مرجع اهل علم و کمال و قدوهٔ ارباب سماع و وجد و حال بود در زمان سلطان
غازی الدین حیدر فرمان روائے لکهنو منبع رشد و ارشاد و مرجع اصحاب صدق و سداد بود چنانچه مسموع ست که
سلطان موصوف در خدمتش اخلاص و اعتقاد بسیار داشت و خود را از مخلصین صادقین وی می پنداشت و ظیفه
معقول ماهوار نیز از نزد خود بحضور ایشان می گذرانید بیعت و خلافت از حضرت شاه علی اکبر مودودی چشتی
فیض آبادی که سلسله اش بچهارده واسطه بحضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا محبوب الهی دهلوی
منتهی می شود می داشت در بیان حقائق و معارف عموماً و بر تصانیف حضرت خاتم ولایت محمدیه شیخ اکبر
محی الدین ابن العربی الطائی الاندلسی رح خصوصاً عبورے تمام داشت از مرشدنا و مرشد العالم حضرت شاه محمد کاظم
قلندر رح بسیار اتحاد و اخلاص بود مکاتیب حضرت خواجه صاحب که بنام حضرت صاحب موصوف صادر
یافته اند بران شاهد عادل هستند و بمقتضائے همین خلوص و اتحاد مرشد۔ مرشدنا حضرت شاه تراب علی قلندر رح
اجازت و خلافت سلسلهٔ عالیه قادریه و چشتیه نظامیه از ایشان اخذ فرموده بودند چنانچه اجازت نامه که حضرت

خواجہ صاحب بنام نامی حضرت مرشدنا موصوف رقم فرمودہ اند تا حال درین خاندان موجودست و خود حضرت صاحب در کتاب مستطاب اصول المقصود اظہارش فرمودہ اند حالات وجد و حال ایشان اکثر از بزرگان خود شنیدہ ام یکی ازان اینست کہ روزے بیرون دہلی دروازہ واقع شہر لکھنؤ مجلس سماع گرم بود ایشان را حالتی در گرفت ہمدران حالت خود را از بالاے دروازہ بزیر انداختند مریدشان کہ زیر آن دروازہ استادہ بود جان فدائی پیر کرد و ہر دو دست راست کردہ اوشان را بران نگہداشت و ایشانرا خبرے نبود وفات ایشان در سنہ یک ہزار و دو صد و چہل و یک ہجری واقع شد روضۂ شریفہ در شہر لکھنؤ متصل درگاہ حضرت عباس رضی اللہ عنہ واقع ست بالین مزار شریف شجرۂ عالیہ چشتیہ بغایت نفاست و لطافت و بر در و دیوار آیات قرآنی بخط طغرا بحسین خوبی و زیبائی کندہ اند کہ جائے دیگر یافتہ نشدند دو قطعہ تاریخ مخبر سال وفات کہ بر دروازہ روضہ شریفہ کندہ اند درج ذیل اند

قطعہ

تیرہ گردید جہان در نظر اہل یقین — گشت خورشید ہدایت چو نہان در تہ خاک

گفت اندروے بکا سال وفاتش ہاتف — جانشین علی اکبر حسن عارف پاک

ایضاً دیگر

حضرت خواجہ حسن بابرکات — کرد رحلت ز جہان سوی جنان

حسب حالش شدہ تاریخ وصال — داد جان بود بہ تکبیر و صلوۃ

سنہ ۱۲۴۱ ہجری۔

ذکر بہار بوستان سیادت رونق گلستان ولایت آبروی چمنستان کمالات باسطی حضرت شاہ علی مظہر قلندر الہ آبادی

خلف اکبر و صاحب سجادۂ مرشدی حضرت شاہ مسعود علی قلندر بن سید السادات سیدی حضرت شاہ باسط علی قلندر الہ آبادی مع ولادت باسعادتش تقریباً در سنہ یک ہزار و یک صد و نود ہجری شد ستارۂ حق پرستی از عنفوان شباب در سیمای سعادت او ہویدا و شان اوصاف علوی در نہاد سیادت او پیدا از ایام طفولیت مورد عنایت و رافت پدر بزرگوار و مطرح انظار جد بزرگوار خویش ماندہ علوم ظاہری و باطنی اخذ کرد چنانچہ مسموع ست کہ حضرت شاہ باسط علی قلندر رحہ تاج خود را بر سرش نہادہ بود و بنام مجا میان خطاب فرمودہ بود از انجا کہ مقبولیت در خاطر بزرگان دین اثری تمام دارد در اندک مدتے بجمیع امور درویشی و اذکار و افکار و اسرار

قلندری از حضور والد ماجد خویش کامیاب و به تشریف کلمه یدگه گیدی ی و نیز برای جانشینی سرفراز گشت
چنانکه مرشد مرشدنا حضرت شاه تراب علی قلندر رح در کتاب مستطاب اصول المقصود مؤلفه خود رقم میفرماید
که فقیر وقتیکه بخدمت پیر و مرشد خود رفته بود روزے بدل آمد که بطورے از حضرت پیر و مرشد دریافت کنم که جانشین
آنحضرت کدام صاحبزاده خواهند شد اما این امر را مناسب ندانسته خاموش بودم همانجا شبے بخواب
دیدم که از حضرت پیر و مرشد می پرسم که آنحضرت را چهار پسر اند و همه نیک و بهتر اما آنحضرت کرا دوست میدارند
فرمودند علی مظهر را صبح از آنحضرت نقل این خواب کردم فرمودند همچنین ست چنانکه دیدی این را یاد باید داشت
پس مدعای من حاصل شد انتهی بالجمله ذات والا صفاتش در همت و سخا و رافت و عطا مصداق الولد
سر لابیه و در مراتب معرفت و دقائق و اسرار توحید و حقائق و ریاضت و مجاهده راسخ ترین سالکان
بود بعد وفات والد ماجد خویش شرف ارادت و خرقهٔ خلافت از دست حضرت شاه عبدالله قلندر لاهرپوری یافت
و تا مدت چهل و هشت سال در هدایت و ارشاد مردمان و افاضهٔ فیوض ظاهری و باطنی طالبان کوشید
بالآخر چونکه از چنگ هادم اللذات (موات بمعنی چشنده لذتها ۱۲) هیچ آفریده را مجال سلامت نیست بتاریخ بستم ماه رجب المرجب
یک هزار و دو صد و شصت و نه (۱۲۶۹) هجری روز چهار شنبه وقت ظهر داعی اجل را لبیک اجابت فرمود مزار شریفش
در باغ نصب کردهٔ ایشان واقع موضع بڑگانون پرگنه سورام من مضافات الهٰ آباد متصل مکان در جانب
گوشهٔ مشرق و شمال زیارتگاه خلایق ست از خلفایش برادر خورد ایشان حضرت شاه علی اکبر قلندر و حضرت
شاه رضا علی قلندر نبیرهٔ حضرت شاه خدابخش قلندر عم ایشان و حضرت شاه حیدر علی قلندر کاکوردی بودند

ذکر قدوة الاصاغر والاکابر الجامع بین علمی الباطن والظاهر صاحب مقامات العلیة بل فی المعنی مفاد لفظ القلندریة شیخنا و جدنا و مرشدنا مولانا الشاه علی اکبر قلندر رح

دل تازگی از حسن کلامت دارد		جان زندگی از سماع نامت دارد	

هر جا که دلے واقف اسرار بود	او نور صفائے زیبامت دارد

ایشان از اعاظم خلفاے حضرت والد ماجد خویش بودند بیعت در سلسلهٔ عالیه قادریه رضویه از جد امجد و مرشد رشد خود حضرت شاه تراب علی قلندر قدس سره اخذ فرموده بودند ولادت با سعادت ایشان بتاریخ یازدهم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و چهل و نه بوده حضرت ایشان در وقت خود بالکلیه مصداق قول مشهور صوفی آن بود که نبود ـ بودند یعنی بغایت درجه منکسر النفس و متحمل المزاج ظاهر با شریعت آراسته و باطن بالطریقت پیراسته داشتند بحسن اخلاق چنان وافر بود که هر کسے بجائے خود گمان می برد که از من کسے زائد مقبول نزد ایشان نیست اصل این ست که ایشان را نه کسے دانسته و نه شناخته همه عمر کتمان و اخفا و ملامت پسندیده و از شهرت بسیار محترز ماندند قول مشهور که الشهرة آفةٌ والخمول راحةٌ نقد حال ایشان بود بلکه اکثر از اهل دنیا بجز امور دنیوی سخنے دیگر بمیان نمی آوردند الحق که ایشان را اگر مفاد لفظ قلندریت گویند بجاست و اگر سرخیل حلقهٔ ملامتیه شمارند روا کتب درسیه بخدمت عم مکرم خویش حضرت مولانا شاه تقی علی قلندر قدس سره گذرانیدند و ریاضات و مجاهدات و کسب اذکار و افکار و اشغال معمولهٔ خاندانی هم بخدمت ایشان نموده مورد عنایت بغایت شدند چنانچه مشتے نمونه از خروارے اینست که روز سوم از وصال حضرت والد ماجد خویش قدس سره بعد فاتحه حضرت مولانا صاحب ایشان را موافق ارشاد حضرت والد ماجد قدس سره خرقه و اجازت و خلافت عطا فرموده بر سجادهٔ مشیخت نشانیده خود به نفس نفیس نذر گذرانیدند من بعد از جانب خود هم اجازت و خلافت سلاسل سبعه عطا فرمودند شفقتهائے که دران وقت خاص دیده شدند از انسان کم ترات که باین چنین شفقت خداوندانه باید ایشان نیز مرتبهٔ فنا فی الشیخ را چنان ظاهر ساختند که باید و شاید اکثر در ایام حیات وقتیکه نام نامی حضرت مولانا رحمة می شنودند رنگ چهرهٔ شریفه متغیر می شد آخر آخر یکسال قبل از وصال به بعض مریدین مخلصین کنایةً از وصال خود خبر داده بودند در شب یازدهم ماه رجب المرجب مادهٔ فالج بجانب ایمن عارض گردید و بعد ارشاد چند وصایای ضروری سکوت ورزیدند دو روز قبل از وصال چهرهٔ شان مثل چهرهٔ جمیل حضرت مولانا شاه تقی علی قلندر رحمة گردیده از ینجا ظاهر ست که ایشان را با حضرت مولانا صاحب چه قدر نسبت عشقی بود که بسبب آن خود را صورةً و سیرةً وقت وصال او شان فنا ساختند

وشل شان با ہمون شوکت وشان پاس انفاس گویان در شب ہفدہم ماہ مذکور ہنگام نہ نواخت شب بسوی عالم بقا شتافتند گویا از زبان حال ارشاد می فرمودند کہ ؎ من ز تن عریان شدم وا ز خیال می خرامم تا نہایات الوصال ۔ صبح آن کہ ہفدہم روز چارشنبہ سنہ یک ہزار و سہ صد و چہاردہ بود بعد نماز ظہر در حریم روضہ حضرت مرشدنا شاہ تراب علی قلندر رح پہلوی حضرت والد ماجد خود جانب مغرب مدفون شدند و الآن گنبدی خوش اسلوب بنا ساختہ شیخ محمد سعید الدین صاحب بران قائم ست یزار و یتبرک عمر شریف شصت و چہار سال شدہ اکثر حصہ عمر خود در تدریس و افادہ و ارشاد صرف نمودند از تصانیف ایشان اصل الاصول و ہدیۃ المتکلمین ست کہ بحیز طبع آمدہ نظارہ بخش چشم منتظران گشتہ اوصاف و محامد ایشان چندان اند کہ از حیز تحریر و تقریر بیرون ست ہر کہ دیدہ ست خوب میداند ع خاموشی از ثنای تو حد ثنای تست از خلفاء ایشان خلف رشید و جانشین ایشان شیخی و استادی و مرشدی و مولائی حضرت مولانا حافظ شاہ علی انور قلندر و مولوی شاہ فضل علی کاکوروی نبیرۂ حضرت شاہ کرامت علی صاحب رح کاکوروی و میر سید حسین دہلوی ابن مولوی سید محمد دہلوی کہ از سادات صحیح النسب بودند و سید فرزند حسین رودوی لکھنوی کہ از اولاد حضرت خواجہ حسن لکھنوی بودند۔

تاریخ وفات از جناب مولوی محمد محسن صاحب کاکوروی

از جہان افسوس شاہ ما علی اکبر گذشت ۔۔۔ آنکہ بود اندر بزرگیہا علیؓ و اکبرے
جدّ او بودہ شریک جد و نام بوتراب ۔۔۔ والدش را می توان گفتن سمی حیدرے
در عبادت زاہدے و در ریاضت کاملے ۔۔۔ در طریقت مرشدی و در شریعت سرورے
در گلستان خموشی غنچۂ او گلبنے ۔۔۔ در دبستان تکلم حرف حرفش دفترے
با خدائے خود وصال او بقول عاشقے ۔۔۔ حسن را پروردگار و عشق را پیغمبرے
بر زمین تکیہ محو عالم بالائے قدس ۔۔۔ بود گویا این جہان را و جہانے دیگرے
اکبر باسعد اکبر بود بہر یادگار ۔۔۔ جائے خود بگذاشت نام نیک و ماہ انورے

نامِ نیکش با علی انور الٰہی والسّا — با دمثل بارشِ نیسان زآب گوہرے
بہر تاریخش بہ محسن ملائک گفتہ اند — بر سپہر قُرب حق دیدیم سعدے اکبرے
۱۲۱۳ھ

ذکر معدن شریعت و طریقت مخزن معرفت و حقیقت صدر العلماء بدر العرفاء شیخی و اُستادی و من الیہ فی جمیع العلوم استنادی مرشدی و مولائی مرآت جمال خالق اکبر و المناقب الاشہر مولانا الحافظ شاہ علی انور قلندر رحمۃ اللہ علیہ

بیقدر مشک و عنبر سارا کند کسے — از زلف خویش گر گرہے وا کند کسے
ہستم بلند منزلت از پایۂ قامتت — زان سان کہ سیر عالم بالا کند کسے
معلوم می شود رخ تابان تو بخط — چون شمس بار زغہ کہ محشے کند کسے

بتاریخ یازدہم ماہ ربیع الآخر سنہ یک ہزار و دو صد و شصت و نہ ہجری پیکر شریفش تجلی فرش دیدۂ ناسوتیان شد آثار اجتبا و انوار استدا از صغر سن در جبین کرامت و ولایت آگین پیدا و ہویدا بود از ہفتمین سال ولادت بحفظ کلام مجید اشتغال ورزیدہ در عمر چہاردہ سالگی فراغت یافت و درین اثنا علاوہ حفظ کلام مجید کتب درسیہ فارسیہ ہم تحصیل کرد زان بعد رجوع بعلوم عربیہ نمود اوائل کتب صرف و نحو تا مصباح بخدمت حضرت والد ماجد خویش و اواسط و اواخر یعنی کتب درسیہ تفسیر و حدیث و فقہ و منطق و کلام و معانی و بیان و تصوف بحضور جد بزرگوار مرجع الفضلاء والکملاء مولانا شاہ تقی علی قلندر قدس سرہ گذرانید سلامت طبع و جودت فکر و فطانت و ذہانت جبلّی داشت در عمر شش یا ہفت سالگی بردست حق پرست حضرت الوالجد خود شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ در سلسلۂ عالیہ قادریہ رضویہ بیعت نمود و بوجہ ظہور نور سعادت ازلی حضرت صاحب فی الفور بعد اخذ بیعت کلاہ مبارک خود برسرش نہادہ از اجازت و خلافت سلاسل سبعہ سرفراز و ممتاز فرمودند و بعد ازان رو بسوی حضرت مولانا شاہ تقی علی قلندر قدس سرہ کردہ ارشاد فرمودند کہ وقتیکہ ایشان از حفظ کلام مجید فراغت یابند از جانب ما خرقہ مع تاج جعفری بایشان پوشانیدہ شود چنانچہ حضرت مولانا صاحب

در مجلس ختم کلام مجید تکمیل ارشاد حضرت والد ماجد خویش خرقه پوشانیدند بعده تعلیم اذکار و افکار و اشغال و
مراقبات خاندانی از جد امجد خویش حضرت مولانا شاه حیدر علی قلندر قدس سره یافتند آفاضهٔ فیوض صوری
و معنوی و علوم ظاهری و باطنی چنانکه از ذات قدسی صفاتش شائع شد از احدی درین خاندان عظمت
نشان ذائع نشد در عمر هفتده سالگی فراغ یافته باب درس و تدریس موافق معمول خاندان بر طالبان کشاد
اکثرے بفیض درس و تعلیم وی عالم و فاضل گشت الله تعالی چنان قبول و جمعیت داد و فیض علوم از ذات
بابرکاتش شائع کرد که کسے نماند که زله ربائے خوان نعمائے و خوشه چین خرمن فیوضات بے همتای او نشد
در تدریس ایشان اثرے خاص بود که از شاگردانش کسے بے بهره از علم نماند چنانکه اکثر می فرمودند که این همه
اثر دعائے حضرت استاد من ست که فرموده بودند شاگرد شما بے نصیب نخواهد ماند تواضع و سخاوت و حلم
و رأفت چنان وافر داشت که حاجت بیان ندارد و صدها کسان را تا حال از خاطر فراموش نگشته رقت قلب
و گدازگی طبع بحدے میداشت که اکثر در مجلس پند و نصائح که زبان بسخن می کشاد آواز در گلویش از گریه بسته شدے
و اشکها از هر دو چشمانش جوش می زدی و به آن خوش بیانی و شیرین زبانی کلام می کرد که هر یک متأثر
می گشت جمال باکمالش چنان مسکن دلها بود که اگر یکسے زحمتے یا کلفتے لاحق بودے و حاضر خدمتش می شد
آنهمه بالکلیه کافور می گشت گویا درے از بیهانشانی نبود طینت شریفش بذله سنجی و لطیفه گوئی چنان
داشت که بسیارے را مرهم جراحت الم و اکثرے را باعث فرحت اتم می گردید بالجمله التزام آداب ظاهر شریعت
و تمسک بکتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و سلوک بر طریقهٔ سلف صالح و ریاضت نفس
و صبر جمیل در طلب مولی و تحمل بر بلا و اشتغال بعلوم دینیه و تحقیق و تدقیق شان باحسن وجوه و مجالست
فقرا و استغنا از اغنیا و حزن طویل در دل و تبسم تام در وجه و تفقد اخوان و ترحم بر احوال مسکینان
و رعایت طریقهٔ اعتدال در هر حال چنانکه در ذات شریفش بود کمتر در کسے دیگر بنظر آمده

چه گویم آن سر خوبان که از خوبی چها میداشت ۔ برعنائی و زیبائی همه شان خدا میداشت

طریق ملامت و کتمان موافق طریقهٔ اسلاف کرام معمول ایشان بود و همین اخفاء حالات و درجات
عالیه خویش دریافته چنان خمول و گمنامی ورزید که مدة العمر کسے ندانست که این چه ذات عالی ست

وچه مرتبهٔ کمال میدارد و چنان شان کنز مخفی ثابت کرد که وی را حب ظهور متعلق نه گشت جمعی بجاے خود
می انگاشت که ایشان عالم و فاضل محض اند و از بوی فقر آگاه نه حالانکه اسرار باطنی و رموز سرمدی و اسرار
توحید و عرفان را چنانکه قلب شریفش گنجینه بود دیگرے در زمان وے نبود و بیش ازین اظهار گمنامی چه تواند بود
که کاتب الحروف روزے بعرض رسانید که خیال تحریر ملفوظات عالیه از مدتے بخاطر جاگزین ست و بار بار
در دل می گذرد که این را از قوت بفعل آرم مگر عدم فرصتی معذور میدارد در جوابش ارشاد شد که چه ضرور و این
شعر ریخته بر زبان فیض ترجمان گذشت ع پوشیده بھلا ہی خون عاشق   جانے دو بس اس پہ خاک ڈالو
بعد ازان مختصر شدم فرمودند چه مضایقه الحال از خدای تعالی امیدوارم که چنان موفق سازد که ملفوظ ایشان
چنانکه مکنون خاطر ست از زبان قلم تراویده فرحت بخش چشم مسترشدین و مخلصین گردد و چنانکه ذات پاک ایش
در عالم حیات مسکن قلوب مسترشدین بود بعد وفات هم حالات عالیه او مفرح دلها باشد خرقهٔ خلافت اولاً
از والد ماجد خود حضرت مولانا شاه تراب علی قلندر قدس سره و ثانیاً از جد امجد خود حضرت مولانا شاه حیدر علی
قلندر قدس سره و ثالثاً از جد امجد و استاد اعظم حضرت مولانا شاه تقی علی قلندر قدس سره و رابعاً از حضرت
والد ماجد خویش مولانا شاه علی اکبر قلندر قدس سره یافته چنان جامعیت و مرجعیت عامهٔ خلائق دریافت
که زبان قلم و قلم زبان از احصاے وے عاجز ست بعد وفات حضرت والد ماجد خویش موافق معمول
خاندانی ترک لباس کرده و سجاده آراے سجادهٔ عالیهٔ کاظمیه گشتند و عالمی را از مسترشدین و مقتبسین انوار
حضرت وجود بعطاے فیوض و کمالات بهره ور ساختند علاوه طبقهٔ اهل اسلام بسیارے هنود هم از مخلصین
و معتقدین وی بودند خوشا نصیب کسانے که از ابتدا تا انتها حلقهٔ ارادتش بگوش جان انداختند و خود ها را
پروانه وار بران شمع مجلس لاهوتی نثار کردند در علم تصوف عموماً و علم حقائق و معارف خصوصاً تحریرات
کافی و تقریرات شافی میداشت تصانیف عالیه که هر یکے صوفی را حرز بازوے جان می تواند شد
بر آن شاهد عادل هستند الله تعالی کسے را چنان موفق سازد که هر همه را طبع کنانیده دهد که از ان کیفیت
تبحر علمی عموماً و تبحر زخارے در علم تصوف خصوصاً دریافته می شود ترقیات ظاهری و باطنی چنانکه از ذات
بابرکاتش صدور یافت از احدے درین خاندان بدریافت نرسید غرضکه تا کجا نویسیم که هنوز مشتے از خروارے

هم نیست آخر آخر چند سال قبل از وفات مخلصین صادقین را از خبر وصال خود می آگاها نیدند مگر کسی را بوجه غفلت خود که از افراط خلوص و محبت بود یقین نمی شد با این همه که کسلمندی مزاج که فی الحقیقت جاذبه الهی بود روزانه ماندن گرفت مگر اندک علاج سکون می شد تا اینکه از بست و هفتم ماه شوال المکرم سنه یک هزار و سه صد و بست و سه هجری سلسلهٔ علالت مستقل گشت و یوماً فیوماً ترقی پذیرفت از حضار مجلس برای تسلی و تشفی می فرمودند که اندوهگین مشوید و مطمئن مانید ما عنقریب صحت می یابیم و اگر کسی زاید منتشر معلوم می شد خیالش را چنان از دل وی دور می کردند که باز آن خطره مولم و موذی پیرامون خاطر وی نمی گشت المختصر چونکه عشاق الٰہی و مشتاقان جمال ایزدی دمی در فراق ماندن دشوار و مرقع وحدت حقیقی را طلبگار می مانند از بست و پنجم ذی الحجه در علالت اشتداد شد و باز مزاج مبارک باصلاح نگرائید انچه تکالیف صعب که درین روزها بوجه علالت دیده شدند بچه طور در تحریر آورده شوند بجز اینکه این هم بوجه صلابت فی الدین و باعث رفع درجات عالیه بود بلکه از لوازم مرتبهٔ قطبیت زمان توان شمرد بمقتضاے حدیث شریف که اشد الناس بلاءً الانبیاء ثم الامثل فالامثل بتاریخ بستم ماه محرم الحرام روز جمعه که صبحش تاریک تر بود از شام غم و الم و روزش روزے بود از صبح قیامت زاید مظلم از هنگام صبح نظام نبض متغیر شد و ظاهر الجبر قدرے ضعف امرے دیگر چنیان نبود که از ان قیاس می توان بود که همین روز برای ما همه نمونه قیامت خواهد شد و همین روز آفتاب فلک قلندریه با ثری ولے غروب خواهد شتافت وقت نماز جمعه چند بار بر زبان مبارک رفت که از نماز جلد فراغت باید کرد بالآخر بعد نماز عصر از مرتبهٔ تشبیهات عبدیت جسمانی عروج بمرتبهٔ اطلاق صفات الوهیت رحمانی فرمودند یعنی روح مبارکش از قفس عنصری پرواز کرده بمعشوق حقیقی پیوست افسوس صد افسوس ؎

پروانه در فراق جدا سوخت من جدا
تا گشت شمع روے تو از انجمن جدا

ریحان جدا بنفشه جدا یاسمن[١] جدا
هر یک بیاد زلف و رخش می خورند خون

مجنون جدا فریفته شد کوهکن جدا
از یک نگاه ناز تو در کوهسار و دشت

آن رحلت بے هنگامش هر خرد و بزرگ را

[١] بالکسر بمعنی یکسو شدن از خلق ١٢

چنان صدمهٔ فراق فرو خورد که نتوان گفت هر کسی را المی و تلهفی بود و هر یکی را دردی و تاسفی بیشی آز دیدهٔ دل
گریان و بعضی از چشم ظاهر اشک ریزان طائفهٔ از حدوث این حادثه مضطر و جماعتی از مشاهدهٔ این واقعه متالم
و متحیر علی الصباح بتاریخ بست و یکم از تجهیز و تکفین فراغت کرده بعد نماز ظهر جانب مشرق روضهٔ شریفه حضرت
الحضرات مرشدی شاه تراب علی قلندر قدس سره برزمین افتاده که اکثر آن را برای مزار خود تجویز می کرد جسد
شریفش را بخاک سپردند و الفراق گویان و اشک ریزان و اپس آمدند ؎ نمی یابم سراغ رهبر در راه عدم ایدل
صبا گشتم غبار راه گشتم جستجو گشتم   بعد پنج روز از وفات مخلص واثق و مرید صادق ایشان نواب عبدالکریم خان
صاحب بنای روضه و حریم انداخته خود را در همچشمان و زمرهٔ مریدان سربلند ساختند و بسعی و کوشش
نواب صاحب موصوف و دیگر خدام حریمش قریب تیاری رسیده اکنون عمارت گنبد باقی ست خدا کند
که آن هم زود تر با تمام رسد از آن زمان سوادش شایسته و عنوانش پیراسته چنان می نماید که تعلق از دید
دارد وسعت و فرحت و برکت که دران مقام ست او را چه توان گفت آری ؎ برزمینی که نشان کف پایش باشد
سالها سجدهٔ صاحب نظران خواهد بود ۔ از خلفاے ایشان حضرت مولوی شاه ولایت احمد صاحب لاهرپوری
خواهر زادهٔ مولوی شاه محمد اسمعیل صاحب لاهرپوری سجاده نشین آستانهٔ فیض کاشانه حضرت شاه
مجتبیٰ المعروف بشاه مجا قلندر لاهرپوری و جناب حکیم شاه محمد رضا المعروف به مسافر شاه ساکن اٹاوه
نزیل حیدرآباد و دیگر مخلصان و صاحبزادگان ایشان سلمهم الله تعالیٰ عن آفات الدارین و اذاقهم حلاوة
الایمان والعرفان و رقاهم الی اعلیٰ مراتب النشائتین ۔

قطعه تاریخ وفات حضرت ایشان از قاضی نور الحسن صاحب صفی پوری المتخلص به هاشمی

دخل الجنة علی النور
فات من کان شهرة العلما
١٢ ٢٢
فاذ فی الخلد طالب المولےٰ
ما رأینا کخلقه فی الخلق

بکت الارض و السماء و ما
الصنا منه
مهر انور که چرخ عالم بود
ما سمعنا نظیره حاشا

هاشمی قال عام رحلته
مات من کان حافظ القرآن
همه تن نور بود مرد خدا
نور بر نور علم با عمل ست

قلب انور نہر دو جلوہ نما	مات من لیس مثلہ بشر	کان فی العلم اکرم الفضلا
حافظ دین احمدی رفتہ	بغمش ماتمے چو حشر بپا	نم کنوم العروس قال لہ
احرق قلبی الا داویلا	بستمین از مہ محرم آہ	شد ز دار فنا بملک بقا
گشت روز جہان سیاہ چو شب	رفت مہر سپہر جود و سخا	مہر ایمان بماہ عرفان داشت
گشت پنہان بزیر ابر فنا	ہاشمی کے وشن ست سال وصال	مہر انور باوج خلد صفا ۱۳۲۴ھ

جدول تواریخ و سنین ولادت و وفات و مدت عمر و مدفن حضرات پیران سلاسل عالیہ ثمانیہ

سلسلۂ عالیۂ قلندریہ باسطیہ کاظمیہ

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	جناب رسالت پناہ محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم	۱۲ ربیع الاول روز دوشنبہ بعد طلوع صبح صادق عام الفیل	۱۲ ربیع الاول روز دوشنبہ وقت چاشت سنہ ۱۱ ہجری	۶۳ سال	مدینہ منورہ حجرۂ حضرت عائشہ رض	بقول محدثین ۲
۲	حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم اللہ وجہہ	۱۳ رجب روز جمعہ خانۂ کعبہ	۲۱ رمضان المبارک سنہ ۴۰ھ شب دوشنبہ	۶۳ و بقولے ۶۵ سال	نجف اشرف	بقولے روز جمعہ ۱۷ و بعضے ۲۳
۳	حضرت شیخ عبد العزیز مکی المعروف بہ عبد اللہ علمبردار قلندر	+	۱۲ ذی الحجہ	۶۰۰ سال و بقولے زائد از آن	شہر پٹن من مضافات ملتان	
۴	حضرت سید خضر رومی قلندر	آغاز صدی پنجم	۱۸ رجب المرجب سنہ ۷۵۰ ہجری	۳۵۰ سال سہ صد پنجاہ	شہر کیدران روضۂ فانیجی شہید ست	
۵	حضرت سید نجم الدین غوث الدہر قلندر	سنہ ۶۳۷ ہجری	۲۰ ذی الحجہ سنہ ۸۳۷ ہجری روز چار شنبہ	دو صد سال	کوہ مانڈو صوبہ مالوہ	
۶	حضرت شیخ قطب الدین بنیا دل قلندر	سنہ ۷۷۶ ہجری	۲۵ شعبان سنہ ۹۲۵ ہجری	۱۴۹ و بقولے ۲۰۰ سال	جونپور قریب جیل خانہ	و بقولے سنہ ۸۰ ہجری

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۷	حضرت شیخ محمد قطب قلندر		۹ ذی القعدہ	۹۰ سال	جونپور	
۸	حضرت شاہ عبد السلام قلندر	سنہ ۸۶۱ ہجری	۱۵ ذی القعدہ روز دوشنبہ سنہ ۹۷۰ ہجری	زائد از ۱۱۵ سال	جونپور	
۹	حضرت شاہ عبد القدوس قلندر	سنہ ۹۴۲ ہجری	۱۲ شوال سنہ ۱۰۵۲ ہجری روز یکشنبہ	زائد از ۱۱۰ سال	جونپور	
۱۰	حضرت شاہ مجتبیٰ المعروف بشاہ مجا قلندر	سنہ ۱۰۲۱ ہجری	۱۵ ربیع الآخر سنہ ۱۰۸۴ ہجری	۶۳ سال	لاہرپور من مضافات سیتاپور	
۱۱	حضرت شاہ فتح قلندر		۲۲ شعبان سنہ ۱۱۱۸ ہجری		قلندرپور از توابع اعظمگڈہ	
۱۲	حضرت شاہ الہدیہ احمد قلندر		۲۲ ذی الحجہ سنہ ۱۱۴۷ ہجری		لاہرپور روضۂ حضرت شاہ مجا قلندر	
۱۳	حضرت شاہ باسط علی قلندر	سنہ ۱۱۱۴ ہجری	۱۷ ذی الحجہ سنہ ۱۱۹۶ ہجری شنبہ	۸۲ سال	دیگڈھ متعلقہ الہ آباد	
۱۴	حضرت شاہ محمد کاظم قلندر	۱۷ رجب المرجب سنہ ۱۱۵۸ ہجری روز دوشنبہ	۲۱ ربیع الآخر سنہ ۱۲۲۱ ہجری شب چارشنبہ	۶۳ سال	کاکوری	
۱۵	حضرت شاہ تراب علی قلندر	سنہ ۱۱۸۱ ہجری	۵ جمادی الاولیٰ روز یکشنبہ سنہ ۱۲۷۵ ہجری	۹۴ سال	کاکوری	
۱۶	حضرت شاہ حیدر علی قلندر	۸ شعبان سنہ ۱۲۰۵ ہجری	۲ شوال سنہ ۱۲۸۴ ہجری شب شنبہ	۷۹ سال	کاکوری	
۱۷	حضرت شاہ تقی علی قلندر	۱۷ رجب سنہ ۱۲۱۳ ہجری	۱۷ رجب سنہ ۱۲۹۰ ہجری روز چارشنبہ	۷۷ سال	کاکوری	
۱۸	حضرت شاہ علی اکبر قلندر	۱۱ ربیع الاول سنہ ۱۲۴۹ ہجری	۱۷ رجب سنہ ۱۳۱۴ ہجری روز چارشنبہ	۶۵ سال	کاکوری	
۱۹	حضرت شاہ علی انور قلندر	۱۱ ربیع الآخر سنہ ۱۲۶۹ ہجری	۲۱ محرم سنہ ۱۳۲۳ ہجری روز شنبہ	۵۴ سال	کاکوری	

سلسلۂ عالیۂ قادریۂ رضویہ

نمبر شمار	اسمائے شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۱	حضرت امام حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴ شعبان و بقولے ۵ شعبان سنہ ۴ ہجری	۱۰ محرم روز شنبہ و بقولے جمعہ سنہ ۶۱ ہجری	۵۶ و بقولے ۵۷ سال	کربلائے معلی	نزد بعضے سنہ ۶۰ ہجری
۲	حضرت امام زین العابدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵ شعبان روز پنجشنبہ سنہ ۳۳ ہجری و بقولے سنہ ۳۸ ہجری	۱۸ محرم سنہ ۹۴ ہجری	۶۱-۶۲-۵۸-۵۷-۵۵ سال	جنت البقیع	نزد بعضے سنہ ۹۳ ہجری و سنہ ۹۵ ہجری
۳	حضرت امام محمد باقر رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳ صفر روز جمعہ سنہ ۵۷ ہجری	ماہ ربیع الاول سنہ ۱۱۳ ہجری	۵۲-۵۷-۶۰-۶۳ سال	جنت البقیع	نزد بعضے سنہ ۱۱۴ ہجری و سنہ ۱۲۵ ہجری
۴	حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۷ ربیع الاول سنہ ۸۳ ہجری یا سنہ ۸۰ ہجری	۱۵ رجب و نزد دو شنبہ سنہ ۱۴۸ ہجری	۶۸-۶۵ سال	جنت البقیع	نزد بعضے ۱۶ شوال
۵	حضرت امام موسیٰ کاظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۷ صفر سنہ ۱۲۸ ہجری و بقولے سنہ ۱۲۹ ہجری	۲۴ صفر سنہ ۱۸۳ ہجری	۵۴-۵۵ سال	بغداد شریف	نزد بعضے ۵ رجب و بقولے ۱۵ و سنہ ۱۸۳ ہجری
۶	حضرت امام علی موسیٰ رضا رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۱ ربیع الآخر روز پنجشنبہ سنہ ۱۵۳ ہجری	۲۱ رمضان المبارک سنہ ۲۰۲ ہجری	۵۵ سال	مشہد مقدس مضافات طوس	نزد بعضے ۹ صفر سنہ ۲۰۳ ہجری
۷	حضرت خواجہ معروف کرخی رح		۲ محرم سنہ ۲۰۰ ہجری		بغداد شریف	نزد بعضے ۱۰ و ۲۰۱ سنہ ۱۶۵ ہجری
۸	حضرت خواجہ سری سقطی رح		۳ رمضان المبارک سنہ ۲۵۳ ہجری شنبہ		بغداد شریف	نزد بعضے ۱۲ و سنہ رجب ۲۵۰ ھ
۹	حضرت شیخ ابو القاسم جنید بغدادی رح		۲۷ رجب سنہ ۲۹۷ ہجری روز شنبہ		بغداد شریف	نزد بعضے ۲۹۶ و سنہ ۲۹۹ ہجری
۱۰	حضرت شیخ ابوبکر شبلی رح	سنہ ۲۴۶ ہجری	۲۷ ذی الحجہ سنہ ۳۳۴ ہجری	۸۸ سال	بغداد شریف	نزد بعضے ۱۰ و سنہ ۳۳۲ ہجری
۱۱	حضرت شیخ عبد العزیز تمیمی					

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۱۲	حضرت شیخ ابو الفضل عبد الواحد تمیمی		۵ جمادی الآخر سنہ ۴۲۵ ہجری		بغداد مقبرۂ امام احمد ابن حنبل	نزد بعضے سنہ ۴۲۶ ہجری
۱۳	حضرت شیخ ابو الفرح یوسف طرطوسی	۳ شعبان سنہ ۴۴۷ ہجری			طرطوس	
۱۴	حضرت شیخ ابو الحسن علی ہکاری	سنہ ۴۰۹ ہجری	ماہ محرم سنہ ۴۸۶ ہجری	۷۷ سال	ہکار	نزد بعضے سنہ ۴۸۶ ہجری و سنہ ۴۸۵ ہجری
۱۵	حضرت شیخ ابو سعید مبارک مخزومی		ماہ محرم سنہ ۵۱۳ ہجری		بغداد شریف	نزد بعضے سنہ ۵۰۸ ہجری
۱۶	حضرت شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی رض	اول شب رمضان سنہ ۴۷۰ ہجری یا سنہ ۴۷۱ ہجری	۱۱ ربیع الآخر سنہ ۵۶۱ ہجری شب شنبہ	۹۰ سال یا ۹۱ سال	بغداد شریف	نزد بعضے و ماہ مذکور ۱۷ ماہ سنہ ۵۶۲ ہجری و [illegible]
۱۷	حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی	ماہ رجب سنہ ۵۳۹ ہجری	غرہ محرم سنہ ۶۳۲ ہجری	۹۳ سال	بغداد شریف بیرون شہر	
۱۸	حضرت سید نور الدین مبارک غزنوی		۱۳ ربیع الآخر سنہ ۶۴۷ ہجری		دہلی جانب شرقی حوض شمسی	نزد بعضے سنہ ۶۳۲ ہجری
۱۹	حضرت سید نظام الدین غزنوی					
۲۰	حضرت سید نجم الدین غوث الدہر قلندر		بالاگذشت			
			سلسلۂ عالیہ چشتیہ قطبیہ			
۱	حضرت خواجہ حسن بصری	سنہ ۲۱ ہجری	غرہ رجب سنہ ۱۱۰ ہجری شنبہ	۸۹ سال	بصرہ	نزد بعضے ۴ محرم و ۵ اوائل سنہ ۱۱۱ ہجری
۲	حضرت خواجہ عبد الواحد ابن زید رح		۲۷ صفر سنہ ۱۷۷ ہجری پنجشنبہ		بصرہ	نزد بعضے سنہ ۱۷۶ ہجری

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۳	حضرت خواجہ فضیل بن عیاض	سنہ ۱۰۷ ہجری	۳ ربیع الاول سنہ ۱۸۷ ہجری	۸۰ سال	مکہ معظمہ	نزد بعضے ۲ ماہ محرم
۴	حضرت خواجہ ابراہیم بن ادہم		غرہ شوال سنہ ۲۸۰ ہجری		بلخ و نزد بعضے شام	نزد بعضے ۲ جمادی الاولی سنہ ۱۶۱ھ و سنہ ۱۶۲ھ و سنہ ۱۶۶ھ
۵	حضرت خواجہ حذیفۃ المرعشی		۱۴ شوال سنہ ۲۵۲ ہجری		مرعش	نزد بعضے ۲۴ شوال سنہ ۲۷۶ھ و ۲۵ شوال
۶	حضرت خواجہ ہبیرۃ البصری	سنہ ۱۶۷ ہجری	۷ شوال سنہ ۲۸۷ ہجری	۱۲۰ سال	بصرہ	نزد بعضے ۸ شوال
۷	حضرت خواجہ ممشاد علو دینوری		۱۴ محرم سنہ ۲۹۹ ہجری چہارشنبہ		دینور	نزد بعضے ۱۴ و سنہ ۲۹۸ ہجری
۸	حضرت خواجہ ابو اسحٰق چشتی		۱۴ ربیع الآخر سنہ ۳۴۲ ہجری		عکہ	نزد بعضے سنہ ۳۲۹ ہجری
۹	حضرت خواجہ ابو احمد چشتی	۲ جمادی الآخرہ و بقولے ۲ رمضان سنہ ۲۶۰ ہجری	یکم جمادی الآخرہ سنہ ۳۵۵ھ	۹۵ سال	چشت	نزد بعضے ۱۰
۱۰	حضرت خواجہ ابو محمد چشتی	شب عاشورہ سنہ ۳۳۱ ہجری	یکم رجب سنہ ۴۲۱ ہجری	۷۰ سال	چشت	نزد بعضے ۴ ربیع الآخر و غرہ جمادی الآخرہ سنہ ۴۱۱ھ
۱۱	حضرت خواجہ ابو یوسف چشتی	سنہ ۳۷۵ ہجری	۳ ربیع الآخر سنہ ۴۵۹ ہجری	۸۴ سال	چشت	نزد بعضے ۳ رجب و ۲۶ ربیع الآخر
۱۲	حضرت خواجہ مودود چشتی	سنہ ۴۳۰ ہجری	یکم رجب سنہ ۵۲۷ ہجری	۹۷ سال	چشت	
۱۳	حضرت خواجہ حاجی شریف زندنی	سنہ ۴۹۲ ہجری	۱۳ رجب سنہ ۶۱۲ ہجری	۱۲۰ سال	زندنہ توابع بخارا	نزد بعضے ۳ رجب و ۹
۱۴	حضرت خواجہ عثمان ہارونی	سنہ ۵۲۶ ہجری	۷ شوال سنہ ۶۱۷ ہجری	۹۱ سال	مکہ معظمہ	نزد بعضے ۱۶ و ۵ و ۶ ماہ مذکور
۱۵	حضرت خواجہ معین الدین سنجری چشتی	سنہ ۵۳۷ ہجری	۶ رجب دو شنبہ سنہ ۶۳۳ ہجری	۹۷ و بقولے ۱۰۷ سال	اجمیر شریف	نزد بعضے سنہ ۶۳۲ ہجری و سنہ ۶۳۶ ہجری
۱۶	حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی		۱۴ ربیع الاول سنہ ۶۳۳ ہجری	۵۲،۵ سال	دہلی قریب حوض شمسی	نزد بعضے سنہ ۶۳۴ ہجری
۱۷	حضرت سید خضر رومی قلندر		بالا گذشت			

سلسلۂ عالیہ سہروردیہ بعد حضرت قطب الدین بینا دل قلندر رح

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۱	حضرت شمس الدین بڈھن	سنہ ۷۴۲ ہجری	سنہ ۸۴۲ ہجری	زائد از صد سال	ظفرآباد متعلقہ جونپور روضۂ مخدوم چراغ ہند رح	
۲	حضرت شیخ رکن الدین ابو الفتح سکندر		۹ محرم سنہ ۸۹۶ ہجری		״	نزد بعضے سنہ ۸۷۴ ہجری
۳	حضرت شیخ صدر الدین حاجی چراغ ہند	سنہ ۸۰۵ ہجری	۸ ذیقعدہ سنہ ۸۷۰ ہجری	۶۵ سال	ظفرآباد محلہ شیخواڑہ	نزد بعضے سنہ ۹۰۹ ہجری و سنہ ۹۵۰ھ

نمبر شمار	اسمای شریفه	سنه و تاریخ ولادت	سنه و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۴	حضرت شیخ رکن الدین رکن عالم ابو الفتح ملتانی	سنه ۶۴۷ هجری روز جمعه	۹ جمادی الاولی سنه ۷۳۵ هجری پنجشنبه	۸۸ سال	ملتان	نزد بعضے ۱۶ رجب
۵	حضرت شیخ صدر الدین عارف	شب جمعه سنه ۶ هجری	۲۳ ذی الحجه سنه ۶۸۴ هجری	۸۴ سال	ملتان	نزد بعضے سنه ۶۸۶ هجری
۶	حضرت خواجه بهاء الدین زکریا	شب جمعه ماه رمضان المبارک سنه ۵۶۶ هجری یا سنه ۵۷۸ هجری	۷ صفر سنه ۶۶۶ هجری پنجشنبه	۱۰۰ سال یا ۸۸ سال	ملتان حصار قدیم	نزد بعضے ۷ صفر سنه ۶۶۱ هجری
۷	حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی		بالاگذشت			
۸	حضرت شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی		۱۲ جمادی الاخری شب شنبه سنه ۵۶۳ هجری		بغداد	نزد بعضے شب پنجشنبه ۱ رجب سنه ۵۶۳ هجری نزد بعضے ۱ رمضان
۹	حضرت شیخ وجیه الدین ابو حفص سهروردی		۲۷ شعبان سه شنبه سنه ۵۶۶ هجری		بغداد	
۱۰	حضرت شیخ محمد بن عبد الله المعروف بعمویه		ماه رجب سنه ۳۷۳ هجری			
۱۱	حضرت شیخ احمد اسود دینوری[1]		ذی الحجه سنه ۳۶۷ هجری		سمرقند	نزد بعضے ۲ محرم سنه ۳۶۸ هجری

سلسله عالیه طیفوریه بعد حضرت سید خضر رومی قلندر رح

نمبر شمار	اسمای شریفه	سنه و تاریخ ولادت	سنه و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۱	حضرت میر جمال الدین مجرد ساوجی				نائن میان یزد و اردستان	
۲	حضرت طیفور شامی عرف ابو یزید بسطامی[2]	سنه ۱۳۶ هجری	۵ شعبان سنه ۲۶۱ هجری جمعه	۱۲۵ سال	بسطام	نزد بعضے سنه ۲۳۴ و نزد بعضے ۱۴ شعبان ۲۰ و ۱۱ و ۱۷

[1] ایشان را از حضرت ممشاد علو دینوری و او شان را از سید الطائفه جنید بغدادی تا آخر چنانکه در سلسلهٔ قادریه بالاگذشت ۱۲

[2] ایشان را از حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه و او شان را از آبای خود چنانکه در سلسلهٔ قادریه بالاگذشت ۱۲

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
	سلسلۂ عالیہ فردوسیہ بعد حضرت قطب الدین بنیادل قلندر رح					
۱	حضرت شیخ حسین بن معز شمس البلخی معروف بہ نوشۂ توحید	سنہ ۷۵۴ ہجری	سنہ ۸۶۹ ہجری	۱۱۵ سال	بہار	
۲	حضرت شیخ مظفر شمس البلخی		۲۷ جمادی الاولی سنہ ۸۰ھ		عدن	
۳	حضرت شیخ شرف الدین احمد یحییٰ منیری	ماہ شعبان روز جمعہ سنہ ۶۶۱ ہجری	۶ شوال سنہ ۷۸۲ ہجری	۱۲۱ سال	بہار	
۴	حضرت شیخ نجیب الدین فردوسی		۱۷ جمادی الاولی سنہ ۷۳۲ ہجری		دہلی حوض شمسی	نزد بعضے ۱۳ محرم
۵	حضرت شیخ رکن الدین فردوسی		۲۵ جمادی الاولی سنہ ۷۲۴ھ		دہلی	
۶	حضرت شیخ بدرالدین سمرقندی		سنہ ۷۱۶ ہجری		سنگولہ	
۷	حضرت شیخ سیف الدین باخرزی	سنہ ۵۸۵ ہجری	۱۳ شعبان سنہ ۶۵۸ھ چہار شنبہ	۷۳ سال	بخارا	
۸	حضرت شیخ نجم الدین کبریٰ		۱۰ جمادی الاولی سنہ ۶۱۸ ہجری	زائد از ۶۰ سال	خوارزم در خانقاہ خود	نزد بعضے شنبہ ۹ رمضان و ۲۹ ذی الحجہ
	سلسلۂ عالیہ مداریہ بعد حضرت قطب الدین بنیادل قلندر رح					
۱	حضرت حاجی بدھن					
۲	حضرت شیخ ابوالفتح مست		سنہ ۹۴۲ ہجری			
۳	حضرت شیخ قاضن		۳ صفر سنہ ۹۲۸ ہجری		جونپور	
۴	حضرت مولانا حسام الدین سلامتی		۹ ربیع الاول سنہ ۸۴۲ ہجری		جونپور	

سلہ ایشان را از حضرت ضیاء الدین ابوالنجیب سہروردی تا آخر چنانکہ در سلسلہ سہروردیہ بالا گذشت ۱۲

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلافات
۵	حضرت شیخ بدیع الدین قطب المدار	۱ شوال سنہ ۲۱۵ ہجری بقول حکیم سنہ ۲۴۲ ہجری وقت صبح روز دوشنبہ	۱۸ جمادی الاولیٰ روز پنجشنبہ سنہ ۸۴۴ ہجری	۲۲۵ سال	مکن پور از توابع قنوج	نزد بعضے ۱۷ ماہ مذکور
۶	حضرت طیفور شامی					
۷	حضرت شیخ امین الدین شامی		۱۹ صفر چہارشنبہ سنہ ۷۱۰ھ		بغداد	
۸	حضرت شیخ عبدالعزیز مکی المعروف بعبد اللہ علمبردار قلندر					
۹	حضرت امیر المؤمنین سیدنا ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ	۲ سال ۴ ماہ بعد از واقعہ فیل	۲۲ جمادی الآخرہ سنہ ۱۳ ہجری شب سہ شنبہ	۶۳ و بقولے ۶۵ سال	مدینہ منورہ روضۂ نبوی صلی اللہ علیہ وسلم	نزد بعضے آخر روز دوشنبہ ۲۲ ماہ مذکور

سلسلۂ عالیہ نقشبندیہ بعد حضرت شاہ محمد کاظم قلندر رح

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلافات
۱	حضرت مولوی احمدی				کرسی ضلع بارہ بنکی	
۲	حضرت سید محمد عدل المعروف بشاہ لعل بریلوی		۱۱ رمضان المبارک سنہ ۱۱۹۲ ہجری		رائے بریلی تکیہ شاہ علیم اللہ	- -
۳	حضرت سید محمد رح	سنہ ۱۰۷۲ ہجری	۲۴ ربیع الآخر دوشنبہ سنہ ۱۱۵۶ھ	۸۴ سال	رائے بریلی تکیہ شاہ علیم اللہ	
۴	حضرت سید شاہ علیم اللہ رح	سنہ ۱۰۳۳ ہجری	۸ ذی الحجہ سنہ ۱۰۹۶ ہجری	۶۳ سال	رائے بریلی	نزد بعضے ۹ ذی الحجہ سنہ ۱۰۸۱ھ
۵	حضرت سید آدم بنوری رح		۱۳ شوال سنہ ۱۰۵۳ ہجری		مدینہ منورہ جنت البقیع	
۶	حضرت شیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی	سنہ ۹۷۱ ہجری	۲۸ صفر سنہ ۱۰۳۴ ہجری سہ شنبہ	۶۳ سال	سرہند	
۷	حضرت خواجہ باقی باللہ رح	سنہ ۹۷۲ ہجری	۲۵ جمادی الآخرہ سنہ ۱۰۱۲ھ	۴۰ سال	دہلی متصل قدم رسول صلعم	
۸	حضرت خواجہ محمد امکنگی رح	سنہ ۹۱۸ ہجری	۲۲ شعبان سنہ ۱۰۰۸ ہجری	۹۰ سال	امکنک من مضافات سمرقند	

نمبر شمار	اسمائے شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۹	حضرت مولانا درویش محمد رح		۱۹ محرم سنہ ۹۷۰ ہجری		اسفرار	نزد بعضے سنہ ۹[illegible] ہجری
۱۰	حضرت مولانا محمد زاہد رح		یکم ربیع الاول سنہ ۹۳۶ھ		وخش	
۱۱	حضرت خواجہ عبید اللہ احرار رح	ماہ رمضان سنہ ۸۰۶ ہجری	۲۹ ربیع الاول شب شنبہ سنہ ۸۹۵ ہجری	۹۰ سال	سمرقند	
۱۲	حضرت مولانا یعقوب چرخی رح		۵ صفر سنہ ۸۵۱ ہجری		ہلغتون من مضافات حصار	
۱۳	حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند رح	محرم سنہ ۷۱۸ ہجری ولقولے سنہ ۷۲۸ ہجری	۳ ربیع الاول شب دوشنبہ سنہ ۷۹۱ ہجری	۷۳ سال ولقولے ۶۳	قصر عارفان من مضافات بخارا	
۱۴	حضرت سید امیر کلال رح		۸ جمادی الاولی پنجشنبہ سنہ ۷۷۲ھ		سوخار من مضافات بخارا	نزد بعضے ۸ جمادی الآخرہ ۶۱ و ۱۵
۱۵	حضرت خواجہ محمد بابا سماسی رح		۱۰ جمادی الآخرہ سنہ ۷۵۵ ہجری		سماس من مضافات بخارا	
۱۶	حضرت خواجہ عزیزان علی رامیتنی	سنہ ۵۹۱ ہجری	۲۷ رمضان المبارک سنہ ۷۱۹ ہجری	۱۳۰ سال	خوارزم	نزد بعضے ۲۸ ذیقعدہ سنہ ۷۲۱ ہجری و سنہ ۷۱۵ ہجری
۱۷	حضرت خواجہ محمود الخیر فغنوی		۱۷ ربیع الاول سنہ ۷۱۵ ہجری		بخارا	نزد بعضے سنہ ۷۱۷ ہجری
۱۸	حضرت خواجہ عارف ریوگری رح		یکم شوال سنہ ۷۱۵ ہجری چاشت شنبہ		ریوگر	
۱۹	حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی رح		۱۲ ربیع الاول سنہ ۵۷۵ھ دوشنبہ		غجدوان	
۲۰	حضرت خواجہ یوسف ہمدانی رح	سنہ ۴۴۰ ہجری	۲۷ رجب سنہ ۵۳۵ھ	۹۵ سال	مرو	نزد بعضے غرہ صفر
۲۱	حضرت خواجہ ابو علی فارمدی رح	سنہ ۴۳۴ ہجری	۴ ربیع الاول سنہ ۴۷۷ھ	۴۳ سال	طوس	
۲۲	حضرت خواجہ ابو الحسن خرقانی رح	سنہ ۳۵۲ ہجری	۱۰ محرم سنہ ۴۲۵ ہجری	۷۳ سال	خرقان	نزد بعضے ۱۵ رمضان سنہ ۴۲۴ ہجری
۲۳	حضرت شیخ ابو یزید بسطامی رح		بالا گذشت			
۲۴	حضرت امام جعفر صادق رض		بالا گذشت			
۲۵	حضرت امام قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رض	سنہ ۳۰ ہجری	۲۴ جمادی الاولی سنہ ۱۰۷ ہجری	۷۰ ولقولے ۷۲ نزد بعضے متجاوز از صد سال	مدینہ منورہ	نزد بعضے سنہ ۱۰۸ ہجری و ۱۰۲ھ و سنہ ۱۰۶ ہجری و ۱۱۲ ہجری

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	کیفیت
۲۶	حضرت سلمان فارسی رح		۱۰ رجب سنہ ۳۳ ہجری	۱۵۰ و بقولے ۲۵۰ و ۳۵۰	مدائن	نزد بعضے ۱۷ جمادی الآخرہ سنہ ۳۵ ہجری
۲۷	حضرت امیر المومنین سیدنا ابی بکر ن الصدیق رضی اللہ تعالی عنہ		بالا گذشت			

جدول دیگر مشتمل سنین ولادت و وفات و مدت عمر و مدفن حضرات قلندران عظام کہ اسمای گرامی شان درین کتاب و تتمہ ضمناً آمدہ اند

۱	حضرت شاہ بو علی قلندر رح		۱۲ رمضان پنجشنبہ سنہ ۷۲۴ھ		پانی پت	
۲	حضرت شاہ نصیر الحق قلندر رح		۲۵ جمادی الاولی سنہ ۹۱۵ھ و بقولے سنہ ۱۰۱۵ ہجری		نیگوں ضلع جونپور	خلفائے حضرت شاہ قطب الدین شاہ ابن قلندر جونپوری
۳	حضرت شاہ نور الحق قلندر رح		۲۲ صفر سنہ ۹۶۳ ہجری		سمرہر پور	
۴	حضرت شاہ عبد الرحمن جانباز قلندر رح	سنہ ۸۶۱ ہجری	۱۲ ذی الحجہ سنہ ۹۷۶ ہجری	تقریباً ۱۱۵ سال	لاہر پور من مضافات سیتا پور	خلفائے حضرت شاہ عبد السلام قلندر جونپوری
۵	حضرت شاہ محمود قلندر رح		۲۱ شعبان سنہ ۹۹۶ ہجری		لکھنؤ بنگالی باغ	
۶	حضرت شاہ محمد ماہ قلندر رح	سنہ ۱۰۲۰ ہجری	۲۶ رمضان دوشنبہ سنہ ۱۱۴۰ھ	تقریباً ۱۲۰ سال	بڑگانوں متعلقہ الہ آباد	
۷	حضرت شاہ یوسف قلندر رح		۱۳ ذیقعدہ چارشنبہ سنہ ۱۱۰۶ھ		امیٹھی ضلع لکھنؤ	خلفائے حضرت شاہ مجتبیٰ المعروف شاہ ابن قلندر الہ آبادی
۸	حضرت شاہ ابو نجیب قلندر رح		۲۸ جمادی الآخرہ و بقولے ۲۶ ذیقعدہ		امیٹھی ضلع لکھنؤ	
۹	حضرت قاضی محمد مینا قلندر رح	سنہ ۱۰۳۳ ہجری	۱۴ ربیع الآخر روز یک شنبہ سنہ ۱۱۲۹ ہجری	تقریباً ۹۶ سال	مہونہ ضلع لکھنؤ	
۱۰	حضرت قاضی محمد تقی قلندر رح	سنہ ۱۰۷۲ ہجری	۷ ذی الحجہ دوشنبہ سنہ ۱۱۷۶ھ	تقریباً ۱۰۴ سال	مہونہ ضلع لکھنؤ	

نمبر شمار	اسمای شریفه	سنه تاریخ ولادت	سنه تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	کیفیت
۱۱	حضرت شاه صفت قلندر رح		سنه ۱۱۴۲ هجری		قلندر پور از توابع اعظم گڈه	خلیفه حضرت شاه فتح قلندر قدس سره
۱۲	حضرت شاه بهار الله قلندر رح		۷ رمضان المبارک		״	خلف رشید حضرت شاه فتح قلندر قدس سره
۱۳	حضرت سید محمد واصل عرف شاهنشاه قلندر رح		۳ ذی الحجه روز پنجشنبه سنه ۱۱۶۵ هجری		دگڈه متعلقه الٰه آباد	برادر خرد و خلیفه حضرت شاه باسط علی قلندر رح
۱۴	حضرت شاه عبد الرحمن قلندر ثانی رح		۲۵ محرم سنه ۱۱۹۹ هجری		لاهرپور	خلف و خلیفه حضرت شاه الهدیه احمد قلندر قدس سره
۱۵	حضرت شاه مسعود علی قلندر رح	۲۳ محرم روز یکشنبه سنه ۱۱۶۵ هجری	۲۵ جمادی الاولیٰ روز دوشنبه سنه ۱۲۲۱ هجری	۵۶ سال	دگڈه	خلف و خلیفه حضرت شاه باسط علی قلندر و بیعت و خرد حضرت شاه تراب علی قلندر کاکوروی
۱۶	حضرت شاه عبد الله قلندر رح		۷ ذی القعده سنه ۱۲۳۵ هجری		لاهرپور	از ایشان اجازت و خلافت سلاسل سبعه بحضرت شاه تراب علی قلندر رح رسیده
۱۷	حضرت شاه خدا بخش قلندر رح		۱۹ ربیع الاول سنه ۱۲۴۷ هجری		دگڈه در روضه والد ماجد خود	خلف صغیر و خلیفه حضرت شاه باسط علی قلندر از ایشان نیز اجازت و خلافت سلاسل بحضرت شاه تراب علی قلندر قدس سره رسید
۱۸	حضرت شاه بخشش علی قلندر رح		۱۱ شوال سنه ۱۲۶۸ هجری		بڑگانوں	خلف و خلیفه حضرت شاه خدا بخش قلندر رح
۱۹	حضرت شاه علی مظهر قلندر رح	سنه ۱۱۹۰ هجری	۲۰ رجب چهارشنبه سنه ۱۲۶۹ هجری	تقریباً ۷۹ سال	بڑگانوں	ایشان بیعت و اجازت و خلافت حضرت شاه حیدر علی قلندر کاکوروی بودند
۲۰	حضرت شاه سلطان مهدی قلندر رح		۱۲ جمادی الآخره		لاهرپور	
۲۱	حضرت شاه علاء الدین عرف شاه غلام حضرت قلندر رح		۱۵ جمادی الآخره	۲۵ سال	لاهرپور	
۲۲	حضرت شاه میر محمد قلندر رح	۵ رجب المرجب سنه ۱۱۶۴ هجری	۸ جمادی الاولی دوشنبه سنه ۱۲۴۴ هجری	تقریباً ۸۰ سال	کاکوری کیه شریف اندرون روضه حضرت شاه محمد کاظم قلندر	برادر خرد و خلیفه حضرت شاه محمد کاظم قلندر رکاکوروی بودند
۲۳	حضرت مولانا شاه حمایت علی قلندر رح	سنه ۱۱۸۵ هجری	۲۵ رجب روز جمعه سنه ۱۲۲۶ هجری	۴۱ سال	״	ایشان خلف رشید و خلیفه حضرت شاه محمد کاظم قلندر رکاکوروی بودند

نمبر شمار	اسمای شریفه	سنه و تاریخ ولادت	سنه و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	کیفیت
۴۴	حضرت شاه رکن الدین قلندر رح	غرهٔ محرم الحرام سنه ۱۲۴۳ هجری	۱۹ شعبان شنبه سنه ۱۳۰۶ هجری	تقریباً ۶۳ سال	لاهرپور	ایشان خلیفه حضرت مولانا شاه تقی علی قلندر کاکوروی بودند
۴۵	حضرت شاه محمد اسمٰعیل قلندر رح	۹ شعبان سنه ۱۲۷۷ هجری	۱۲ شعبان روز چهارشنبه سنه ۱۳۲۶ هجری	۴۹ سال	لاهرپور	

بسم الله الرحمن الرحیم

تقریظ از تازه افاضات جامع الکمالات مولانا محمد فرید الدین خان صاحب محدث کاکوروی

الحمد لله ذی الفضل والجود والکرم والصلوة والسلام علی من ارسله لهدایة الصراط المستقیم الاقوم وشرفنا بسبب بخطاب خیر الامم وعلی آله وصحبه الذین نصروا دینه وبذلوا اموالهم وانفسهم بنصره بالوجه الاتم الاکمل بالبرهان الاقوام اما بعد می گوید فقیر حقیر معتصم بحبل خدای متین ابو مسلم محمد فرید الدین خادم حجاج وعلما دیندار کثرهم الله تعالی وغفر له علوی حنفی قادری ماتریدی پسر حاجی حرمین شریفین قدوهٔ علمای متبحرین مولانا مولوی ابو الفرید محمد مسیح الدین علیخان بهادر طاب ثراه وجعل الجنة مثواه که بر ضمیر مرآة نظیر روشن دلان صبح نفس واضح باد که این سطری چند است در صفت کتاب مستطاب فصاحت مآب وسلاست آیات محتوی بر فوز وفلاح مسمی بانتصاح عن ذکر اهل الصلاح که بگلشن پردازی طبع بهار پیرای نادره کار وبه نیرنگ سازی خامهٔ جادو طراز سحر نگار اریکه آرای معانی وبیان زیب ده سجادهٔ فقر مقبلان بارگاه سبحان حافظ کلام قدیم شاه علی انور قلندر رح صاحب سجادهٔ مرشدی ومولائی قدوة الکاملین زبدة العارفین حضرت شاه تراب علی قلندر قدس سره الاطهر که بزبان سابق بحیز تصنیف آمده بعرض طبع در آورده بودند اما چون غفلت کار پرداز ان مطبع از کسوت صحت

عاری بود بدین وجه جناب مصنف ممدوح آن را بجیز اشتهار نیاوردند و در بنولا بموجب قول عرب العلم لا یبید صاحبزادهٔ عالی قدر کیخسرو بارگاه علم و فن مهر نورانی چهر سپهر کمال بدر بلند قدر اوج بی زوال کشاف مشکلات حقائق و معارف شادکن ارواح آبا و اجداد عالی مقدار مفتاح مغلقات دقائق منبع مآثر عز و شرف مطلع خورشید من عرف نفسه فقد عرف ربه **شاه حبیب حیدر قلندر** سلمه الله تعالی خالق القوی والقدر و زاد علمه و استقام علی المنهج الارشد الاظهر تصحیح کتاب موصوف پرداخته و بسیاری از فوائد و عوائد بفحوای کم ترک الاوائل للاواخر اشیاء مهمه با زوائد مضامین فیض آگین جهد بلیغ فرموده حقا که اکنون کتاب مشارٌ الیه قابل انتفاع هر خاص و عام گردیده بخصوص متوسلان سلسلهٔ عالیه کاظمیه را جانی تازه و فرحتی بی اندازه بخشیده حالا ختم کلام می نمایم و برین اشعار دعائیه طرح سکوت بر زبان می رانم

خرد باد دولت او همنشین باد	بدل باری مباد از آسمانش	معین بخت او چرخ برین باد
همه دلها از و باشند خرم	مبادا اکسیر مو دردش غم	بود روشن تر از خورشید جانش
بود شامش چو صبح وعدهٔ یار	مبادش هرگز اندوهی ز گردون	شبش مانند روز وصل دلدار
جهان روشن چون خورشید پرنور	ز جانش دیا رب چشم بد دور	دل خصمش بود دائم پر از خون

اللهم آمین بجاه محمد سید المرسلین صلی الله علیه وسلم کلما ذکره الذاکرون وغفل عن ذکره الغافلون

بسم الله الرحمن الرحیم

تقریظ از اخی و اعزی مولوی حافظ محمد اکرام علی کاکوروی سلمه الله القوی

لسان ناطقه که ترجمان جنان ست لال - و جنان که میزان لسان است بی مقال - در عوارف ذات بی همالی و معارف صفات بی مثالی که مقدس ست از ادراک عقول و افهام - و منزه از شوائب نقص و لواحق اجسام - انحصار نعمای جلیله و احصار عطایای جزیله او فزون ست از اندازهٔ وهم و خیال - و بیرون از احاطهٔ قیل و قال - نثر و نظم بشری را چه پایه و فکر بشری را چه پایه که در جاه تعریفش دم زند

و بر راه تصوفش قدم نهد که خود سراسیمگی و سرگشتگی نقد حال دارد اگر خیال آسمان سیر پا انداز عروج ادنے
معارج حمدش هزار سال تردد بیجا نماید چهره به انفعال و عجز شوید تا برسائی ادراک ماهیتش چه رسد و اگر فکر
فلک پیما بالقصد طی یک ناخن از پایهٔ نردبان حقیقتش عمری بصعود گراید هنوز زیر پایه تخجلت تا رسائی خود
باشد پا بدریافت کنهش چه کشد فی الجمله گفتگوی اینجا لب هم بستن ست و معرفت اینجا بے خبر از خود
نشستن آثار قدرتش بر هر پیدا عیان و انوار حکمتش بر هر منشاد نمایان ذرات صحرای گیهان عمدهٔ توحید
کنند و قطرات دریاے جهان غرهٔ تفرید زنند آری ؏ چشم اگر بینا شود هر سو جمال یار هست
گوش اگر شنوا شود در هر سخن اسرار هست ؏ و درود و سعادت ورود بر آن زیب فزیب که نمود و
نمود ناسوت ست و وجود وی وجود ملکوت جمالش آئینهٔ جمال لایزالی و جلالش نمونهٔ جلال ذو الجلالی
صراطش شمع صراط ربانی و بساطش بساط بزم نورانی مخاطب بخطاب انک لعلی خلق عظیم ملقب
بالقاب بالمومنین رؤف رحیم مصباح طالبین منهاج عابدین باعث آفرینش عالم و علت پیدائش بنی آدم

بے نشانے که از و نام و نشان می طلبی ؏ بنگری آئینهٔ حسن رسول عربی

صلی الله تعالی علیه وسلم ما قام السماء علی العالم و بر آل و اصحاب اخیار که صدر آرای انجمن شریعت
و طریقت اند و رونق افزاے بزم معرفت و حقیقت اتباع آنان مطلوب طالبین ست و اقتدای آنها
سیر عارفین اما بعد می گوید عزلت گزین گوشهٔ گمنامی و سرگشتهٔ وادی ناکامی معترف بعجز و قصور و نادانی
امیدوار رحمت یزدانی محمد اکرام علی تجاوز الله عن ذنوبه الخفی والجلی که تذکار اولیاء اخیار و اذکار
صلحاے ابرار رافع کدورات خواطر و ضمائر ست و دافع خطرات صغائر و کبائر محلل مشکلات محصل سعادات
مقوی قلوب عارفین مصفی ارواح سالکین انیس واعظین مونس ذاکرین موجب حصول برکت باعث
نزول رحمت و نعم ما قیل عند ذکر الصالحین تتنزل الرحمة و از همین ست که اخلاف نامی و اسلاف گرامی
صحائف متعدد و ملافیظ مختلف در خوارق عظیمه و بوارق کریمه سالکان طریقهٔ الهیه و عارفان حقائق
نامتناهیه در سلک تحریر کشیده دامن مراد مریدین را از گلهاے بوقلمون انباشتند و کاملان اجتبی و
طالبان راه منتهی ارزانی داشتند هر یکی از آن مخبر حالات عجیبه و مشعر واقعات غریبه اند اما از انجمله کتاب

کامل النصاب مفید ہر شیخ و شاب مایۂ ارتیاح نسخۂ انشراح اعنی انتصاح عن فکر اہل الصلاح
شانے عجیب شیبانے غریب دارد حرف حرفش لاجواب و لفظ لفظش انتخاب بعنوان نفیس دارد و بیان
سلیس صفحۂ وی عارض جمال خوبرویان و نقطۂ وی خال رخ مہ جبینان غواصان بحر معرفت را دلیل
و خواصان نکات حقیقت را سبیل دردمندان الم عشقیہ را دوا و مریضان حب الہیہ را شفا آنی گوہر آبدار
حسن معانی بلکہ صدف دُر دریاے ہمہ دانی قلزم معانی را سفینہ و جواہر مضامین را گنجینہ است چرا
نباشد کہ از تالیف لطیف و تصنیف شریف سلطان عرفا تلوین برہان کملا تمکین منبع ازہار یکتائی
مطلع انوار کبریائی واقف حقائق علوم کاشف دقائق علم و معلوم مروج قانون شریعت مصطفویہ محیی
مراسم طریقت مرتضویہ آفتاب آسمان ولایت ماہتاب زمان ہدایت معدن اسرار الہی مخزن تجلیات
نامتناہی جامع ملکات انسیہ حاوی کمالات قدسیہ محور اصحاب علم و عمل مرکز ارباب ملل و نحل
جنید زمان شبلی آوان امام ہمام مقتدائے انام سالک مسالک ارشاد ہادی مراحل فیض و رشاد
ملجائے غریبان ماوای بیکسان مرشدی و استادی سیدی و سندی شیخی و مولائی محب ساقی کوثر
محبوب داور حضرت مولانا حافظ شاہ علی انور قلندر نور اللہ تربتہ بانوار الازہر و افاض علینا فیوضاتہ
الاطہر بعون ملک العلام درین ایام فیض التیام آن کتاب مستطاب بار دیگر از تصحیح و تنقیح کلک براعت
سلک عالم اجل فاضل اکمل جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول خلاصۂ دودمان کاظمیہ
نقاوۂ خاندان باسطیہ شمس تجلاے حیدری بدر سیماے انوری نکتہ شناس شریعت اسراردان طریقت
مطرح فیوض فیاض اکبر سیدی و استادی اخی المعظم مولوی شاہ حبیب حیدر بسط اللہ تعالی
ظلال رافتہ الانور بجمال حسن خوبی و خوش اسلوبی باضافۂ مضامین ضروریہ بطور تتمہ و تکمیلہ آراستہ
و پیراستہ گشتہ سرمۂ دیدۂ اہل عرفان و راحت بخش دل ارباب ایقان شدہ و بہ حسن کارپردازی اہل مطبع [illegible]
رونقے تازہ و زینت بے اندازہ یافت کہ ؎

زفرق تا بقدم ہرکجا نظر فگنی
کرشمہ دامن دل میکشد کہ جا اینجاست

یارب تا قطرہ افشانی کلک گہربار سحاب جدول کش بیاض
روضۂ امکان است سبزۂ جان بخش معانی این کتاب بچشم نظارگیان حدیقۂ سخندانی و معنی سان

گلکدۂ حقائق بیانی جلوہ فروز با قطعۂ تاریخیہ ﴿ مقتدائے با کرامت انتساب
کرد تصنیف کتاب مستطاب ﴿ گشتہ از روئے بلاغت لاجواب ﴿ تذکرہ تاریخ طبع این کتاب
۱۳۲۷ھ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

تقریظ از برادر عزیز مولوی محمد تقی حیدر سلمہ اللہ تعالی خالق القوی ولد ارشد خلف رشید حضرت مصنف رحمہ

آب و رنگ گلستان سخن گستری بہ آبیاری ستایش و نیایش حضرت احدیت و واحدیت ست جل جلالہ کہ
در عین وحدت مائل بکثرت ست و در عین کثرت قائم بوحدت بے مثلی کہ مثالی ندارد و از ہر مثال سر بر آرد
بے مکانے کہ مکانے ندارد و بہر مکان جلوہ گری فرماید با وجود خفا در ہر مظہر عیان ست و با وجود ظہور راز
دیدۂ مردم نہان کریمے کہ اسم شریفش باعث تسکین قلوب عارفان و کاملان ست و رحیمے کہ ذکر جمیلش
راحت دلہاے طالبان و واصلان حکیمے کہ شمع زبان را بنور بیان روشن فرمود و علیمے کہ ہزاران دقائق
معانی را در پردۂ الفاظ ودیعت نمود خالق صباح و ارواح خود ممدوح و خود مداح و زینت بزم نکتہ پروری
بدستیاری نعت حبیبے ست کہ حبش سبب ظہور ہر بود و نابود گشت و بودش علت بودن ہر موجود و
مشہود وجود باجودے کہ نقطۂ دائرۂ شہود ست و موجودات عالم را مقصود خاک درش کحل البصر
لاہوتیان و خاشاک رہش سرافراز ہاہوتیان نقش قدوم میمنت لزومش سجدہ گاہ انس و جان و
نعلین پای مبارکش تاج سر کروبیان و عرشیان کونین لمعہ ایست از برق نور او و دارین شمہ ایست از
نور ظہور او نقطۂ نبوت عنصر فتوت سرور انبیا سالار اصفیا احمد مجتبی محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم ﴿
خواجۂ کونین رسول امین ﴿ خاک درش سرمۂ چشم یقین ﴿ و آل اطہار و اصحاب اخیارش
کہ نجوم ہدایت و سرچشمۂ علوم بدایت و نہایت اند عارفان حقیقت اند و کاملان طریقت متابعت آنہا
وسیلۂ نجات ازلی و موافقت آنہا ذریعۂ حیات ابدی مقتداے انام اتقیاے کرام علیہم السلام الی یوم القیام

اما بعد از انجا کہ تذکرۂ علماے ابرار و صلحاے اخیار موجب سعادت و باعث خیر و برکت ست و از ہمین جاست کہ حضرات اہل تحقیق و تدقیق مکتوبات و ملفوظات حضرات صوفیۂ کرام و علماے عظام تصنیف فرمودہ بار منت بر خلق نہادہ اند کہ ہر یک بروش خود خوب ست و نزد صاحبدلان و طالبان مرغوب از انجملہ کتاب مستطاب نقاوت نصاب کہ نظر ارباب بصیرت مشاہدۂ انوار الٰہی را توتیاے حقیقت نما و قلوب مکاشفہ یاد حدائے را سویداے معرفت افزا ذریعۂ فلاح و نجاح اعنی **انتصاح عن ذکر اہل الصلاح** مصنفۂ قطب سپہر ولایت ماہ برج ہدایت مخزن نقود کمالات معدن جواہر حسنات شمع شبستان تحقیق مربع نشین بزم تدقیق مہبط انوار ربانی مظہر اسرار قرآنی غواص بحر حقیقت در یتیم دریاے شریعت صدر نشین شریعت مصطفویہ رأس و رئیس طریقۂ مرتضویہ حسنۃ من حسنات سید المرسلین و معجزۃ من معجزات خاتم النبیین ثانی شیخ اکبر حضرت مولانا حافظ **شاہ علی انور** قلندر قدس اللہ سرہ الاطہر ؎

بظاہر شمولش بخلق خدا ✢ بباطن ز رنگ دوئی ہم جدا ✢ بوحدت گرائیدہ شد آنچنان
حجاب دوئی رفتہ از درمیان ✢

الحق کتابی ست کہ بیان روشنش تجلی افروز دلہاے حقیقت آگاہ است و گم گشتگان منازل طریقت را چراغ ہدایت بر راہ نسخۂ شفا بخش امراض روحانی و شمع ظلمتکدۂ جہل و نادانی ہر نقطہ اش مردمک دیدۂ اولو الابصار و ہر لفظش بر فرق معنی گوہر نثار ؎

حروفش چہرہ آرای گلستان ✢ سطورش رونمای سنبلستان ✢ سوادش چون سواد کاکل حور
بیاضش چون بیاض صبح پر نور ✢

چہرہ کشای ملاحت لیلاے سخن در کسوت عبارتش آمادۂ شیوہہاے دلربائی ست و رنگ افروزی صباحت عذرای معنی از آئینۂ بیانش در انداز رونمائی گلیست کہ در دست رائحہ طلبان حقیقت بوید و بلبلے کہ از گلزار معرفت سخن گوید بوے گل محمل نزاکتہاے خیالش کشیدہ و صوت بلبل در جلوۂ فصاحت بیانش دویدہ دیدہ وران دانند کہ بوئے مشک انتظار تعریف عطار نمی کشد و ستایش سخن خوب جنبش لب قائل نمی دوزد آن مشک چہ مشک ست کہ تا عطار بر زبان نیارد از دکان خمول بیرون نتواند شتافت و آن سخن چہ سخن کہ تا صدائے از گلو دعوی بلند نگردد در صفحۂ گوشے بار نتواند یافت ؎

بسوگند گفتن کہ زر مغربی ست ✢ چہ حاجت محک خود بگوید کہ چیست

لہٰذا دیدن و شنیدن را فزودہ کہ الحال آن کتاب مستطاب دوبارہ بتصحیح کافی و توضیح شافی ماہ فروزندہ آسمان بلند اختری و موج سرکشیدہ دریاے والا گوہری نور حدیقہ مصطفوی نور حدقہ مرتضوی نوباوہ بوستان کاظمی زیب و سادہ باسطی استاذنا المعظم واخونا المکرم حضرت مولوی **شاہ حبیب حیدر** قلندر لازالت شموس فیوضہم بالمع الشمس والقمر مع اضافہ حالات بعض بزرگان کہ در ضمیمہ و تتمہ مندرج ست طبع شدہ نظارگی بخش چشم نظارگیان و تازگی بخش قلوب عرفانیان گشت یارب الغرض این کتاب مستطاب کاشانہ افروز قلوب ہر شیخ و شاب و روشنی بخش دیدہ وران حقیقت آب طریقت انتساب باد الی یوم التناد بحق النون والصاد

وانا العبد الاحقر المفتقر الی ربہ برحمۃ الاوفر محمد تقی الشہیر بالحیدر غفر اللہ العلی الاکبر

قطعات تواریخ طبع اولی انتصاح عن ذکر اہل الصلاح

قطعہ تاریخ چکیدہ کلک جواہر سلک فصیح اللسان بلیغ البیان جناب مولوی محمد قاسم صاحب مغفور ساکن کاکوری

شدہ مطبوع کتاب بے خوشتر — از تصانیف جناب ذیشان
خضر سرچشمہ یزدان طلبی — مرحبا ہادی راہ ایمان
حافظ و صوفی و مرتاض و ولی — قبلہ اہل صفا شاہ زمان
بے سر حیدر بگفت تاریخ — رہبر راہ خداے دو جہان
۱۲۹۴ھ

دیگر از مورخ بے عدیل سخن سنج عدیم البدیل مولوی قاضی منظور الدین صاحب سرور سلمہ اللہ الاکبر ساکن کاکوری

ہو طبع جو نسخہ انتصاح — نشان دار التسہیل تدقیق ہے
لکھا سال تاریخ سرور نے یہ — کہ اسرار شجرہ کی تحقیق ہے
۱۲۹۴ھ

قطعات تواریخ طبع ثانی انتصاح عن ذکر اہل الصلاح

از سر آمد سخنوران نامی قافلہ سالار دقیقہ سنجان گرامی نبض شناس خاندان الافادہ جناب مولوی حکیم محمد حبیب علی صاحب وکیل اٹاوہ ساکن کاکوری

ابن ابن علی شہ مردان
زاہد و عالم و خجستہ خصال

اسم پاکش حبیب حیدر دان
نور عرفان در وست جلوہ کنان

نسخۂ انتصاح اہل صلاح
بعد تصحیح و ہم اضافۂ حال

یادگار جناب والد شان
کز اب و جد خویش داد نشان

دگر آورد زیر قالب طبع
سعی او در جہان شد مشکور

تا رسد فیضہا بخلق عیان
ہمہ عالم بود ستایش خوان

سال طبعش حبیب علوی گفت
خاص گلدستہ اولیاے جہان ۱۳۲۷ھ

دیگر از جناب ممدوح

آن حبیب حیدر پاکیزہ ذات
صوفی پاکیزہ نسبت سیدی

وان گرامی پور اسلاف نکو
لیس فی الدنیا نظیر مثل او

کرد تصحیح کتاب انتصاح
طبع اول بود کنقش اولین

بار دیگر داد تازہ رنگ و بو
طبع ثانی ہست نقشے خوب از و

بہر سال عیسوی گفتم حبیب
شد مکمل انتصاح از فضل او ۱۹۰۹ع

قطعہ تاریخ از نغمہ سرائی بلبل شاخسار شیوا زبانی طوطی شکرستان شیرین بیانی صاحب فکر سلیم مولوی شاہ عصیم الدین صاحب عصیم

شد طبع بار دیگر چون انتصاح مرشد — تاریخ او عصیما از غور و فکر می جو
قلب عدو بدر کن از سینہ کمینہ — باغ جناب انور آباد باد می گو
۱۳۲۷ھ

دیگر

ہاتف غیب نے کہا بطبع — ہو سن انتصاح گر مطلوب
لکھدے سال دعائیہ بے جد — نسخۂ انتصاح ہو محبوب
۱۳۲۷ھ

دیگر

ایضاح کے ساتھ عصیما پھر — چھپتی جو کتاب مطہر رہی
تاریخ زروئے دانش اب — لکھ فیض دل قلندر رہی
۱۳۲۷ھ

قطعہ تاریخ از حافظ علی حیدر سلمہ خلف اصغر حضرت مصنف

صحت ہوئی انتصاح کی خوب — ایضاح لکھی بہت خوش اسلوب
چھپ کر ہوئی جب کتاب طیار — دل کو ہوا سال طبع مطلوب
بولا یہ فرشتہ سنا دی — کیا عمدہ کتاب سب کو مرغوب
۱۹۰۹ع

قطعہ تاریخ از ناظم بیمثال نباض باکمال شیرازہ بند فرہنگ نقش بدیع وطرز نوی جناب مولوی حکیم محمد وصی علی صاحب ساکن کاکوری

بحمد اللہ ز فیض شاہ حیدر — حبیب حیدر پاکیزہ پیکر
محدث عالم و صوفی ہمسل — بجائے شاہ کاظم شیخ اکبر

سفینے خوش سیر پاکیزہ پیکر   تقی سیما تراب آسا قلندر
چہ خوش تصحیح و تطبیق کتابت   نمودہ در کتابِ شاہ انور
کہ بودہ انتصاح اسمش گرامی   پئے حالات پیران قلندر
بسعی جد و جہدِ بے نہایت   زپورِ شاہ مولانائے انور
ہمہ احوال پیرانِ سلاسل   درآوردم تصاح شاہ انور
اضافہ ہم شد احوالِ اب و جد   شہ انور شہِ اکبر قلندر
مکرر طبع شد از صحت خوب   نہے این نسخۂ پاکیزہ منظر
وصی بودم برائے فکر تاریخ   چنین گفتم ز فیضِ شاہ انور
پئے تاریخ طبعش گو بزودی   کتاب نادرہ قند مکرر
۲۹   ۴۲۳ ۲۵۵ ۱۴۰ ۹۰ ۴

دیگر

دوشش دیدم رسالہ مقبول   مشعرِ حال اولیائے فحول
مخزنِ فیض و ہم ہدایت و رشد   حاوی جملہ از فروع و اصول
یادگارِ شہِ علی انور   ذکر اہلِ صلاح و اہلِ قبول
خلفِ اکبر و حبیبِ پاک   آئینہ دار بزمِ حسن قبول
شاہ ذیجاہ و سیدِ علوی   عالمے در فقہ حدیث و اصول
دستا و دست احمدِ مرسل   یا کہ سیفے بکافران مسلول
یا کہ شمعے ست در لگن تابان   یا طلائی ست در سبو محلول
از عطایائے غوث جیلانی   ہست تازہ ثمر بدست قبول
گل گلزار بوستان تراب   یا کہ روشن چراغ ابن رسول
قرۃ العین انور و اکبر   نونہال ز گلستان بتول
فاضل و عاقل و ستودہ صفات   ہادی خلق از ظلوم و جہول

عارف و کامل و مکمل دین ــ عالم و حاوی فروع و اصول
زیب سجادهٔ شہ کاظم ــ حبذا نائب خدا و رسول
تو شده طبع تا نیش آورد ــ بعد تصحیح و بعد رد و قبول
گو بر طبع انتصاح وصی ــ ذکر اہل صلاح اہل عقول

قطعهٔ تاریخ از ریختهٔ خامهٔ سحر آہنگ حلی بند شاہد دانش و فرہنگ وحید فن فرید زمن جناب مولوی رضی علی صاحب اخگر کاکوروی

قبلهٔ کعبهٔ آستان صدر نشین لامکان ــ نامش علی انور و جان قلندری بگو
بدر مصنفان او نسخهٔ انتصاح نام ــ نامهٔ اہل معرفت سر پیمبری بگو
جمع شدست اندرو ذکر خدا رسیدگان ــ جام جہان نما بگو ساغر احمری بگو
آنکه بگویدش جہان شاہ حبیب حیدرست ــ پیر و جوان بکلہ تاج قلندری بگو
حسن و جمال سیرتش سر مکش بصیرتست ــ خضر رہ طریقت و اختر رہبری بگو
آنکه سمی ست با نبی آنکه سمی ست با علی ــ تازه نہال نورس گلشن اکبری بگو
روح روان مرشدان جان و دل قلندران ــ صورت و سیرتش ببین ظل پیمبری بگو
ہست ز آل مصطفی چشم و چراغ مرتضی ــ گوہر تاج سروری طرهٔ افسری بگو
تشنهٔ ساغرش کنون از من و با نجات داد ــ دُرد مئی عنایتش بادهٔ اطہری بگو
دامن کوه و ہم کلیم در ید معه سوی بہ بین ــ در بر طور و ہم قبس جلوهٔ اخگری بگو
عرض ز حال پر ملال شد با امید مرحمت ــ جان و دل ست چاره خواه رحمت داوری بگو
اخگر آتش فراق تیز مشو به پیش شاه ــ بہر کتاب مستطاب مطلب سرسری بگو
بار دگر چو طبع شد رونق تازه باز یافت ــ شاه حبیب حیدرم کرد چه یاوری بگو
شد باضافهٔ جدید لفظ بلفظ صحتش ــ جلوهٔ نوعروس یافت نازش دلبری بگو

طبع شدہ است خوش خط و صاف صحیح و خوبتر
هر ورق کتاب را حور بگو پری بگو

فکر بسال طبع او بود کہ ناگہان رضی
گفت ملک کہ نام او نغمۂ حیدری بگو
۱۳۲۷ھ

قطعہ تاریخ از چمن طراز بہارستان سخنوری آبیار بوستان معنی پروری جناب مولوی شریف الدین صاحب متخلص بہ شریف کاکوروی

گر ترا یک دم حضور اولیاست
در حقیقت ہم نشینی با خداست

جلوہ گر شد حق میان آب و گل
داند آنکس کو ازین رمز آشناست

جلوۂ وحدت میان کثرت ست
آفتابے در ہزار آئینہ ہاست

ہر کسے کو مست جام عشق شد
ہر دم او را صد فنا و صد بقاست

ساعتے نبود جدا از اصل خویش
در خودی و بیخودی او با خداست

فانی از خود گشتہ و باقی بحق
جزو شان کل گشت و کل الکل خداست

گرچہ اندر خاک باشد جسم شان
تا ابد حاصل حیات جانہاست

از خودی بگذشتن و بیخود شدن
این خیال صوفیان با صفاست

ذکر شان باشد سفر اندر وطن
ذکر شان از ذکر جان و تن جداست

فکر حق باشد بیان اہل دل
فرق دانستن میانش ناروا است

خوش بذکر و فکر این مردان حق
مولوی معنوی نغمہ سرا است

این خیالات کہ دام اولیاست
عکس مہرویان بستان خداست

گر میسر نایدت صحبت ترا
حاصل از ملفوظ شان ہم فیضہاست

پاک مشرب صوفی صافی منش
قطب الارشاد و رئیس الاولیاست

قبلۂ جان کعبۂ ہر دو جہان
سرگروہ اصفیا و اتقیاست

نام پاک او علی انور ست
چون علی انور بہ نور مصطفیٰ ست

داشت تصنیفی بنام انتصاح — یا دگر خوشتر از پیران ماست

گرچه بُد مطبوع هر پیر و جوان — لیک چون نقص کتابت جابجاست

لاجرم واجب شده تصحیح او — خدمتِ پیران بجان و دل رواست

آن حبیب حیدرِ الاحباب — آنکه ابن و جانشینِ پیرماست

دل بیار و دست اندر کارها — ظاهرش با خلق و باطن با خداست

صورتاً و صورتِ پاکِ حبیب — سیرتش چون حیدرِ شیرِ خداست

خوش قلندر مشرب و صوفی منش — جامع تنزیه و تشبیه خداست

عالمِ جمله علوم ظاهر ست — عارفِ سرّ علیِ مرتضی است

واقف ذکرِ خفی و هم جلی ست — کاشفِ رازِ درونِ اولیاست

مستعد شد چون به تصحیح کتاب — همتش را صد هزاران مرحباست

هم مضامینِ جدید افزون نمود — حرف حرفش لفظ لفظش کیمیاست

طبع شد بار دگر چون این کتاب — ظاهر و باطن ز سابق خوشنماست

آمده مطبوع طبع خاص و عام — قامتِ معشوق از سر تا بپاست

ساقی می خانه نوشش معرفت — باز بهر می کشان صبر آزماست

می کشند و دم زمستیها زنند — باده نوشان را همی آمد صلاست

باده در جوش آمد و مستان بشور — چار سو جام و سبو و شیشهاست

می پرستان در طوافِ میکده — گرد ایشان گردش پیمانهاست

تا ابد باشند مست جام می — مستی این می زمستیها جداست

مستی این کز رگِ انگور نیست — مستی این می ز مستانِ خداست

شیخ مست و رند مست و محتسب — مستیش در کوچه و بازارهاست

باده مست و جام مست و هم سبو — مست زین می شیشه و پیمانهاست

هر خم می مست و هر خشت سبو / مست از وی هر در و دیوارهاست

ساقی می مست و هم میخانه مست / این همه مستی ز شیخ جام ماست

نیست اندر شرع فتوای حرام / هم محمد را ز حق این می روا است

هان وهان دست طلب کوته مکن / شیشه و جام و سبو در کارهاست

فارغ از اندیشهٔ کونین باش / چون ترا ره در چنین میخانهاست

جرعهٔ کو یافته از می فروش / رفت از خویش و فنا اندر فناست

همدرین بیهوشی و مستی می / مست افتاده شریف بینواست

جرعهٔ در کام جانش ریختند / مست شد زان می هزاران سالهاست

هیچ آگه نیست از ما و توئی / [illegible] شد بیخبر از ماسواست

گرچه از هوش و خرد بیگانه شد / لیکن اندر بیهشی طبع آزماست

بهر طبع این کتاب مستطاب / آمده کز بیخودی این سالهاست

ساغر نود هدیهٔ پیر مغان / کز پی مستان شراب دلکشاست

باش لیکن دعوی مستی شراب / خود نشانی میدهد کز ابتلاست

مستیت پیدا شده از هستیت / ورنه این پندار مستی از کجاست

بی نشان گشتی اگر از خویشتن / پس ترا این شورش مستی چراست

بیخودی دورست اکنون بیخودی / دعوی مستی به هستی صد بلاست

بی ادب رفتن بکوی میکده / در طریق می پرستان ناروا است

دور کن وهم دوئی را صاف گو / سال او ملفوظ اصحاب صفاست

دیگر

چون نسخهٔ انتصاح شد طبع / مطبوع به شیخ و شاب آمد

از بر رخ پیر سال طبعش / میخانهٔ بوتراب آمد

دیگر

طبع شد انتصاح بار دگر
تازہ شد ذکر پاک اہل اللہ

بود از بہر سال طبع شریف
در بیابانِ فکر چشم براہ

دید چون جلوہ رخ انور
گفت تاریخ اولیاء اللہ
١٣٢٧ھ

قطعہ تاریخ از مشاطگی غازہ کش رخسار لیلائے زیبا بیانی چہرہ آرائے سلمای آتش زبانی جناب مولوی شرف الدین صاحب متخلص بہ شرف ساکن ٹھلنیڈی من مضافات رائبریلی

بنامِ آن نقشبندِ عالم کہ کرد تصویر قد آدم
کہ چشمش آمد چو ساغرِ جم رخش چو آئینۂ سکندر

بقصرِ تن شمع جان نہادش بصنع خود دیدہا کشادش
زبان پی ذوق ذکر دادش کزو دہن گشت تنگ شکر

چو دم برو کلک تر زبان زد کہ پیکرِ نقش دم زجان زد
زصنع نقاشِ داستان زد کہ جان فزالیست روح پرور

جہان ازو شد نگارخانہ فسون حسن بتان فسانہ
کہ نقش گرفت جادوانہ زکلک سحر آفرین انور

تبارک اللہ زہے انور زاوج طبع رسائے انور
زحسن طرز ادائے انور کلیم ہم ہست دست بر سر

زخط خوبان زد انتخابی نوشت نام خدا کتابی
بطرز تحریر لاجوابی چو صورت خوش خطانِ دلبر

رقم زحالات اولیا زد قلم مقالات اصفیا زد
کہ در خیالات اذکیا زد قلم بر آئینہ مصوّر

بیاد صبح انتصاح باید کہ سینہ زو انشراح یابد
زذکر اہل صلاح باشد شگفتہ دل صورتِ گل تر

جمال او زنگ دل زداید بچشم جان روشنی فزاید
دل نظر باز زار باید کہ ہست مرآت روئے انور

زہے کراماتِ خوش مقالی و خرق عادات طبع عالی
کہ نشرہ آورد چون لآلی نثار نثرش زچرخ اختر

فسانہ اش زیب انجمنہا کہ ذکرش افتادہ در دہنہا
ترانہ اش رونق چمنہا کہ بلبلانند ازان نواگر

زچشمۂ نوش تر زبانی بیاد پیران خاندانی
بجو ردو داد آب زندگانی کہ مرد در حسرتش سکندر

ببانگ رودی بزد سرودی رساند بر رفتگان درودی
مشام روحانیان به عودی که سوخته ساخته معنبر

سرود داده بیاد مستان نوید رقصی بهی پرستان
چه راه در پرده زد بدستان که رفت صوفی بحالت ابتر

بحرف او هر که گوش دارد بکشت دل تخم او بکارد
بروید و بار نیک آرد که کام جان تازه ساز دو تر

فغان که عمرش وفا نکرده مکرر این قند را نکرده
چو دیده بر بست دو انکرده هی وصالش که بود در سر

بجان جان رفت جان باکش بخاک پیوست جسم خاکش
بخواب شد چشم خوابناکش که بود مست وصال دلبر

مرید و تلمیذ و زاده او که هست تیب سادهٔ او
دو آتشه کرد بادهٔ او که داد یادی ز آب کوثر

درے که ناسفته بود سفته ز هر چه ناگفته بود گفته
بسنگ و گوهر نهفته که بود در کان رائے انور

طراز او ارجمند آمد که طرز او دلپسند آمد
قلم نگر نقشبند آمد قلمزن آمد اگر قلندر

ز خط و خال رخ مضامین کتاب گشته مرقع چین
مصور چین ز دیدنش بین چو نقش دیوار ماند ششدر

مرقع نامهٔ نگارین که نقش زد خامهٔ نگارین
چو نوخطان جامهٔ نگارین ز پر طاوس کرد در بر

چو غازه طبع کرد بر روز مو قلم وسمه تاب ابرو
بسال گفتش شرف چه مطبوع طبع شد انتصاح انور

قطعه تاریخ از شاعر نکته پرور ماهر سخن گستر
جناب مولوی محمد عاصم صاحب سلمه الله الواهب

آمد چه خوب و دلکش این نامهٔ کرامت
اینک به طبع موزون چون بیت خوش کلامے

نے نامه بلکه جام ست از بادهٔ حقیقت
شربت به خشک حلقی تریاق تلخ کامے

جام جهان نمائے جمشید تخت یزدان
آئینهٔ جمال شاهان جسم غلامے

هین رشک آفتاب ست پر از شراب ناب ست
از ابن بوتراب ست این جام لاله فامے

سلطان کشور جان در ملک دل سلیمان
بالائے تخت عرفان اسکندر احتشامے

در بزم نظم هستے اسمش علی انور
در لامکان مستی نے صورت و نه نامے

وین بادهٔ کهن را انور کرد ساقیِ ما — آن شمع بزم رندان آن مست شیخ جامے

پیرِ خجسته پیکر برنای عشق داور — پورِ علیؓ انور رشکِ مهِ تمامے

شاهِ حبیب حیدر زیبِ سریر کاظم — صوفیؓ و هم قلندر شاهِ مجابمقامے

آن سیر چشم ساقی بخشید جرعهٔ مے — آمد به طرفه مستی قیسِ کمین غلامے

در مدح آن سشر دین آهنگ شوقِ آئین — شد زمزمه سرایان گه صبح و گاه شامے

از روے جانِ میگشش تاریخ طبع آمد — مطبوعِ انتصاحے یا نشر ریز جامے

۱۳۲۷ھ

دیگر

دو عالم گشت روشن از جمالِ اکبر و انور — چه الضحٰی از حبیبِ حیدر مهرِ منور شد

همایون چشم نورت باد ای قیسِ سیه نامه — که سالِ رونقِ طبعش فروغِ دیدهٔ تر شد

۱۹۰۹ ع

دیگر

مرحبا این نسخهٔ دلکش کتابے دلربا — سحرهٔ دل راست هر لفظش فسونِ سامری

از خط و خال و حروف نقطه روے دلبران — روے هر صفحهٔ آن غیرت حور و پری

پیکرِ نورست الحق در جهان روشن شده — از فروغ شاه انور مهر اوجِ سروری

باز صنوآگین شده از نیّرِ فیضِ حبیب — گشت تابان بر دلان چون اخترِ نیک اختری

شاهدی آمد که بودی گر مهِ کنعان بدهر — آمدی از لفتد جانش چون زلیخا مشتری

سال آن در یتیم از عاصم بی سر شده — قدر گوهر شاه داند یا بداند جوهری

۱۳۲۷ھ

بلکه خود در جلوه گاه سرخوشی از قلبِ ذوق — شاه انور کرد الفتا انتخاب الوری

۱۳۲۷ھ

دیگر

بحسن چمن گل به نطق بلبل بعذب چمن لب به بو چو کاکل — به لطف مستی به نشه چون مل چه لاجواب آمد این کتابے

به طبع ثانی چو شکر آرد ز قیس تاریخ آن چه آید — که از لب پیر مغ ترا و د عجیب دو آتشه شرابے

۱۳۲۰ف

قطعہ تاریخ از طلیق اللسان ذلیق البیان مولوی محمد عالم صاحب سلمہ اللہ القائم

خوشا دور فرخ کہ اینک کتابے — دل و جان و روح و روان غریبان
ز تالیف شاہ علی انور آمد — توان دل ناتوان غریبان
حبیب شہ قدسیان بارگاہے — کہ شد عتبہ اش لامکان غریبان
ز انوار فیضش چو شمعیست روشن — پئے کے دار بے خانمان غریبان
پئے سال طبعش بہ طبعم بشارت — شد از روی الہام جان غریبان
۱۳ ۱۸ الہی

دیگر

الحمد لک الحمد لک یارب کہ از الطاف تو — سرگشتگی آخر شدہ دور فلاحے آمدہ
کز خانقاہ پیر مغ شاہ علی انور کنون — این ساغر آب بقا جان را صلاحے آمدہ
شاہ حبیب حیدرم چون زحیتش در کاہا — در جسم زار خستگان روحی و راحے آمدہ
یعنی مکرر طبع شد اینک گرامی نامہ — جان و دل مشتاق را زان انشراحے آمدہ
از عیسی گردون نشین شد بہر سالش این ندا — مطبوع دل مقبول جان خوش اصلاحے آمدہ
۹ ۱۹ ۶

دیگر

این نسخۂ شکر افزا چون بادۂ ناب آمد — ہنگامہ مستان شد از کثرت مشتاقی
برآمدہ دل بیخود چون شاد شنش گفتم — جامے زمئی باقی بردست خوش ساقی
سمت ۱۹۶۲ بکرمی

تاریخ طبع از مولوی منظور الدین خان صاحب رئیس کاکوری

بارک اللہ شد مکمل این کتاب — گو نیست قند مکرر با الصواب
بیشتر حال بزرگان سلف — ہست با تفصیل در اکثر صحف
بعض از ایشان کتاب مستقل — بعض را فن سیر شد مشتمل

لیک حالِ اولیاے آخرین ۔ گر بجوئی کم بیابی بالیقین
نیز یکجا نے باکثر خاندان ۔ مختصر از صحت نام و نشان
کم همین دانند حالاتِ کرام ۔ کمترک بودست معلومات عام
کیستند این چشتیان و نقشبند ۔ باکه مسید ازدشان پیوند و بند
باکسے پیوسته است این سلسله ۔ هست این شیخ کہ این سلسله
همچنین دان اینچنین و آنچنان ۔ مشکلے بُد از پئے ناواقفان
گوهرِ تاج گرامی پائگان ۔ روشنیِ بزم عالی پائگان
سرورِ رعناے گلستان بهشت ۔ انجمن آراے خوبان بهشت
حضرت حافظ علی نور جهان ۔ بر زمین بُد آفتابے ضو فشان
تاب خور از چرخ چارم بر زمین ۔ نور او بالاے چرخ هفتمین
آن اگر رنگین کند سنگ و حجر ۔ این نماید قلب را شمس و قمر
نورش افزون از ثریا و از سُها ۔ کان کالبدر الدجی شمس الضحیٰ
فخرِ عالم بود در جمله علوم ۔ کان کالبدر المنور فی النجوم
برگرفت از جمله اصحاب صفا ۔ اولیاے هشتگانه خویش را
بر نوشت این نامۂ نامی نشان ۔ تاکه باشد رهنمائی طالبان
تا شود چون سرمه منظورِ نظر ۔ تا ببینز ایداز و نور نظر
دو و مالش صاحب علم و فن ست ۔ از صحائف خانه هم پُر دامن ست
آبیاری هست بهر کشت خشک ۔ فارغ از توصیف باشد بوی مشک
بار دیگر بعد یک ثلث صدی ۔ خطرۂ در خاطرش شد منزوی
مختصر هستند اکثر مدعا ۔ ترک کردم حال بعضے اولیا
نسخۂ باید که باشد حسب حال ۔ هر جراحت را نماید اندمال

چون غلط بود انطباعش ناگزیر — صحتش شد نیز مرکوز ضمیر

در مضامین اندکے ترمیم کرد — هم سوانح جا بجا ترقیم کرد

آه شد رنجور آن عالی مقام — روح پاکش رفت در دار السلام

جان او پیوست با نور احد — جاے موزون یافت در قرب صمد

بود او پیر من و استاد من — رہبر دین صاحب ارشاد من

ناله با لفّ جگر در جست و خیز — آه دارد با درون من ستیز

ناله می خواہد چو ناوک سر زنم — چون ز دل خیزم ز سر سر بر زنم

آه گوید می نگنجم در درون — سینه را بشگافم و آیم برون

سخت تر شد بر ہمه این افتراق — تلخ آمد ہمگنان را این فراق

اے بسا کز ضعف چون مدری شدند — وے بسا که زنده در گوری شدند

اے دل محزون چنین بت چون قضا — پس چه باید پس چه باشد جز خدا

جانشین او گرامی گوہر ست — حضرت شاہ حبیب حیدر ست

زینت سجادهٔ آن خاندان — بدر انور در میان روشنان

یا که بوے یوسفے در پیرہن — یا کف موسیٰ با عضاے بدن

در جبینش نور ایمان نور دین — تلک آیات من آیات المبین

کسب نورش کرده ماه و آفتاب — تلک آیات من آیات الکتاب

روے پاکش ہمدم صبح امید — ہر که دید او را به مقصد در رسید

جوش دل با خامه در سرگوشے ست — که ہمانا این دم می نوشے ست

گویدم این عندلیب کلک من — گوہر نغمه ببسے در سلک من

گفتمش خاموش باش از این و آن — بگذر و بگذار ما را این زمان

گر خدا خواہد تو باشے ہمصفیر — فی ریاض القدس والروض الکبیر

چونکه اجزا سوی کل راجع شوند
ذرّہا از نور خود ساطع شوند

میل تکمیلش شد از شاه حبیب
بوستان را خوش که پور شد نصیب

پاک کرد از وی خس و خاشاک را
صاف کرد این گلستان پاک را

برفزائید از مضامین مفید
خوش رقم فرمود حالات جدید

شد دو چند از بیشتر حجم کتاب
تا مرتب شد سواد لاجواب

فائده گیرند سیّاحان فن
لطفها یابند از سیر چمن

بود تاریخم چو در طبع نخست
بر من آن سنت گذاری شد درست

مدتے شد شاعرے یارم نبود
با سخنگوئی سرو کارم نبود

خامهٔ من وضعداری می کند
وه که باز آهنگ یاری می کند

مطلع تاریخ این طبع نوی
در سنین هجری و در عیسوی

هم بفصلی و بسمبت شد عیان
یاد مقبول گرامی خاطران

از سن فصلی الف بار انگیز
یا الف باگشت از سمبت بشیر

انما ذکری لارباب الجلیل
قل لمن شاء یتخذ بہ فی سبیل

۱۳۲۷ھ — ۱۹۰۹ع

فانتفع من فکر اصحاب الفلاح
وانتصح عن ذکر ارباب الصلاح

۱۳۱۶ف — ۱۹۶۶ سمبت

قطعهٔ تاریخ از طبع بلند و فکر آسمان پیوند شاعر فصیح اللسان ناظم بلیغ البیان جناب مولوی محمد تاج الدین صاحب جذب کاکوری نجح اُو

این نامه برای طالب حق
سرمایهٔ بهترین فلاح است
سرّ لاسیه نوره النور
یک جان و دو قالب اصطلاح است
پوشید کتاب زیور طبع
گر دیدی دل برین در انشراح است

از سیدنا حبیب حیدر
حرفی که چکد همه صلاح است
در کار معارج جلیله
با بابت خجسته همنصاح است
جذبا قدرش بجو بگوت
کین جنبش غیب از انفتاح است

منقوطه حروف جیده تاریخ
زدین الصناح انتصاح است

تقریظ جناب حکیم مولوی محمد عبدالاحد صاحب صوفی ابن مولانا مولوی محمد حامد علی صاحب کاکوروی ثم لکھنوی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ تعالی والصلوٰة والسلام علیٰ من لم یزل شرعہ تیلا الاصلوٰة وسلاماً یعمان صحباً وآلا۔
مخفی مبادا کہ عظمت خاندان وسطوت دودمان والا شان قلندریہ اظہر من الشمس وابین من الامس
است۔ مشاغل لطیفہ کہ طالبان را لباس تجرید و تفرید بیارایند و مکاشفات غریبہ کہ سالکان را ہمت
بیفزاید از خصوصیات فیضان جاذبۂ این طبقۂ عالیہ می انگارند و توحید و استقامت میراث این
سلسلہ می شمارند۔ منسلکان این سلسلہ در کثرت افکار و اذکار و انہماک اشغال در ہمہ حال بے مثال بودہ اند
بے پردہ باد کہ درین زمان فرخندہ عنوان شمع ہدایت این سلسلۂ ذکیہ از تکیۂ شریفۂ کاظمیۂ ترابیۂ کاکوری
روشن و لامع ست و فیضان عام این خانوادۂ بزرگ اعیان و اقران ہر دو را جامع۔ الحق صوفی عبادت
از صاحب اخلاق مع الاخلاق ست کہ در علم و عمل یک رنگ بودہ باشد۔ وجود آن گوہر شریف و جوہر
لطیف فی زماننا خاصیت کبریت احمر دارد۔ اما ضرورت زمانہ ہر کسے را داعی ست بہ چنین فرد
اکمل و شخص افضل وا رسیدن و گل مقصود برچیدن۔ چون بیشتر مردمان بسبب ترقی علوم مغربیہ
خصوصاً فلسفۂ جدیدہ گرفتار عقائد باطلہ و مقید اوہام ہائلہ اند لہذا لازم آمد کہ تحقیق مقامات لطیفہ
و تدقیق نکات عجیبہ این گروہ حقہ کہ ائمہ حجت رموز الٰہی اند و کلید خزینۂ دولت نامتناہی بطورے
نقش بندد و احوال سلف صالحین و بزرگان سابقین رحمۃ اللہ علیہم اجمعین بنوعے انشا پذیرد کہ باب
فیضان عام بمصداق عند ذکر الاولیاء تنزل الرحمۃ بکشاید و یمن نفوس قدسیہ باوجود حجب مکانی
و زمانی کشت زار امید مہجوران را سرسبزی و شادابی جاودانی بخشد۔ مژدہ باد کہ این مقصود از کتاب
انتصاح عن ذکر اہل الصلاح کہ از تالیف منیف حضرت شیخ الشیوخ امام ارباب تمکین و رسوخ

بقیۃ السلف حجۃ الخلف زبدۃ الواصلین قدوۃ السالکین الولی الاشہر حضرت مولانا حافظ شاہ علی انور قلندر قدس سرہ العزیز الاکبر بحصول پیوست برکات مضامینش مطلوب ضمائر و انوار فیضانش مرغوب بصائر الحق لنسبت تالیف بجناب ممدوح بر صحت تامۂ کتاب مذکور دلیل کافی ست و خصوصیت اجتماع حالات بہ حضرت موصوف برائے نفاست تامہ برہان وافی الحمد للہ کہ خلف الصدق جناب والا یعنی حضرت رمز آگاہ مقام شناس حق جوی عرفان اساس غواص بحر توحید آشنائے یم تجرید جامع رموز و دقائق حقیقی و مجازی مخزن کنوز حقائق و بیان اعجاز طرازی الفرد الاکمل والاولی مولانا شاہ حبیب حیدر قلندر کان اللہ ولیا و بہ حفیا الحال بار دیگر مع اضافۂ حالات جدیدہ و فوائد عجیبہ و نکات غریبہ صورت نقش اولین را بمصداق نور علی نور حسن و بالا بخشیدہ بمنصۂ طبع جلوہ داد تا از انعکاس شعاع عرفان قلوب ارباب زمانہ ظور تجلی انوار حقیقت گردد امید کہ ببرکت و وسیلۂ حضرت فرد اکمل مظہر اول از مطالعہ این رسالۂ نافعہ شعشعۂ لمعان حسن حقیقی بر جان مشتاقان پرتو اندازد کہ ذرہ ذرہ آفتاب گردد۔ آمین۔ آمین۔ آمین۔

آفتاب آمد دلیل آفتاب	گر دلیلت باید ازوے رومتاب

قطعہ تاریخ مصنفہ حاجی سید شریف الحسن مودودی چشتی نبیرۂ جناب کرامت مآب حضرت سید شاہ قطب اعظم صاحب قدس سرہ

شد چو مطبوع نصاح لاجواب و بیمثال	ہست در تعریف و ذکر عاشقان کبریا
نقطہا پر نور ہر نگ دل اشراقیان	حرفہا در چشم حق بین ست چون شمس الضحا
ہیچ و خم در کاکل صوفیست یا در سطر حرف	معنی در لفظ پنہان یا کہ راز اولیا
بے نظیر و بیمثال و لاجواب و انتخاب	دل کشا و حق نما و عالم افروز ضیا

مصرع تاریخ طبعش گفت ہاتف یا حبیب

فرحت دل جام جم یا شمع بزم اولیا

۱۳۲۷ھ

غلطنامہ انتصاح عن ذکر اہل الصلاح مع تتمۃ الایضاح فی ترجمۃ اہل الصلاح

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۱	صنفت	صفت	۱۲	۲۰	شغب	شعب	۳۲	۱۴	بیاید	باید
"	۱۷	سحن	سخن	۱۳	۱۵	محافظ	محافظت	"	۱۹	قارسی	فارسی
۴	۱۳	فرامہ	فرماید	۱۴	۸	ازکان دین	ارکان دین	۳۳	۱۷	جواجہ	خواجہ
۵	۲۱	البعض	لبغض	"	۱۴	صاحب البتر	صاحب سر	۳۶	۸	خواہد	خواہید
۶	۱۰	اصل	اصلی	۱۶	۵	ماند	اندند	"	۱۱	امام	امام حسن
"	۱۵	طائفہ خصوصاً	طائفہ صوفیہ خصوصاً	"	۱۱	مند السعادت	سند السعادت	۳۸	۵	اشاس	شناس
"	۱۶	دزودر	دُرودر	۱۷	۱۵	تروہ	نروہ	۳۹	۱۴	موہن	مومن
"	۱۸	تابدانستن	تابدانستن	۱۸	۱۵	گوپاموئی	گوپاموی	۴۳	۱۹	بوہ	بود
۷	۱۶	باین ہمہ	بااین ہمہ	۲۲	۱۱	دلد	والد	۴۳	۵	کار	وکار
"	۲۰	جہان	جہات	۲۶	۳	یا	با	"	"	خوقۂ	خرقۂ
۸	۴	وحی	وجہی	۲۷	۱۱	فرمود	دفرمود	"	۱۴	مذہب والامام	مذہب امام
"	۶	عجاار	عجالہ	۲۸	۶	عندالقادر	عبدالقادر	۴۵	۱۲	جَیل	جُیل
"	۱۶	دیدہ شد	دیدہ می شد	۲۹	۱۱	ار	از	"	۱۸	بشیز	بشنیز
۱۰	۱	بزائل	رذائل	"	"	یہ	بہ	۴۶	۲	محزم	مخزم
۱۱	۱۸	آورد	آوردہ	۷	۱۴	مرد	مردم	"	۵	بہدار	بکدار
"	۲۰	برادرنجادہ	برادرزادہ	۳۰	۸	دور	دور	"	۱۹	رہاد	رَدّاد
۱۲	۳	عربی	ابن عربی	۳۱	۵	لوکان	دکان	۴۸	۱۰	موافق	موفق
"	۸	الاظہر	الازہر	۳۲	۶	گرفت	گرفتش	۴۹	۱۲	اسروشتۃ	اسروشنہ

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤٩	١٤	شبینه	شبلیه	٧٤	٦	متمم	تمیم	٩٩	٢١	سلانه	سالانه
〃	١٧	هفت	هشت	٧٥	١٦	سلمانی	مسلمان	١٠٢	٣	فرمودندکه	فرموندگوینکه
٥٠	٨	گفته بود	گفته بودی	٧٧	١٠	نجیبه	نخبه	〃	٥	ارادت	ارادت
〃	١٩	پیشوا	پیشوای	٨٢	٩	نقطته	نفطته	〃	٨	ناریخ	تاریخ
٥٣	٥	ابن خبان	ابن حبّان	〃	١٢	فائدها	فائده‌ها	〃	١٠	گردید	گروید
〃	١٥	رجلا	رجل	٨٤	١٥	توشه	نوشه	١٠٣	١	تباع	اتباع
〃	١٩	منادی	مناوهی	٨٦	٧	آید	اید	〃	٤	برلوی	بریلوی
٥٤	١	هرچند	برچند	٨٧	١٣	حیفه	خلیفه	١٠٥	٧	ہدا	ندا
〃	١٩	نهل	چهل	٨٨	١١	اجمع	جمع	١٠٦	١٤	نناوی	فنای
〃	٢٠	روشاق	ودشاق	〃	١٦	لطافت	لطائف	١٠٧	٩	قریه	قریه
٦٠	١٥	تقولوان	تقولوان	٨٩	٦	بازداشت	باردانست	〃	١٨	عز	عزّ
٦٣	١١	السجر	السجز	〃	١٩	بوند	بزند	〃	〃	لمفتوو	لمفقو
٦٥	٥	دهوی	دهلوی	٩٥	٥	یوسی	بوسی	١١٣	١	نیاید	نیابد
〃	١٠	دانشمند	دانشمند	〃	٢١	اران	ازان	١١٤	١٠	جبال	جبال
٦٦	٥	زندنیجی	زندنیجی	٩٦	٢٠	دوم	روم	١١٥	٥	درار	دروار
〃	١٢	ال	الز	٩٧	١	تشذند	تشدند	〃	٩	دیرا	ونیزدر
٦٧	١٠	سنجری	سجزی	〃	٨	خورده	خورد	١١٩	١٥	الی	لی
٧١	٤	خدابیند	خدااسیفید	٩٨	٢	جلائی	چلائی	١٢١	١٢	دیار	دیار
٧٣	١٩	دوالنقی	دوالنقی	٩٩	٩	اطاعت	طاعت	١٢٧	١٤	ذاشت	داشت
٧٤	٦	حنظله	حنظله	〃	〃	سمع	سمعه	١٢٩	٧	برنج	بهنج

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲۹	۸	فزا	فرا	۱۴۸	۱۳	بملکها	یملکها	۱۶۹	۱۱	عنه	عنه میرسد
〃	۱۷	سرایت	سرایت	〃	۱۷	حامل	حائل	۱۷۱	۴	صاحزاده	صاحبزاده
۱۳۱	۲۱	روام	مراسم	۱۴۹	۱	ابهاهها	ابهاهها	۱۷۷	۷	دمی را	رادمی
۱۳۵	۱۱	اجوی	اچوی	〃	۱۷	ذکه	ذکر	〃	۹	تخریر	تحریر
۱۳۶	۲۱	پری	پیری	۱۵۱	۱۶	یااخذ	بااخذ	۱۷۸	۱۷	وما	دما
۱۳۷	۱۴	مجانبته	مجانبته الهوی	۱۵۵	۲۱	مخفی	مخفی	۱۸۱	۱	اشمای	اسمای
۱۳۸	۹	همیدون	همیدون	۱۵۶	۵	راه راست	در راه راست	۱۸۷	۱۵	سنه ۲۵ هجری	سنه ۵۳۵ هجری
〃	۱۳	سعدیه	سعیدیه	〃	۷	خلاوملا	خلاملا	۱۹۰	۲	سنه ۱۲۴ هجری	سنه ۱۲۴۴ هجری
〃	۱۵	سطونی	شطنوفی	۱۵۹	۱۵	الیاس	الباس	〃	۱۳	اقرام	اقوم
۱۳۹	۴	حموی	حمویه	۱۶۰	۱۳	رعلیه	علیه	〃	۱۷	آیاب	ایاب
〃	۱۴	نیاجی	نباجی	۱۶۲	۱۴	مازار	بازار	۱۹۲	۱۲	اخبار	اخیار
۱۴۰	۱۳	علے	حطے	۱۶۳	۲	تواجده	وتواجده	۱۹۵	۱۰	گرائیده	گرائیده
۱۴۱	۱۶	نابعی	تابعی	〃	۵	روداه	رودانه	۲۰۰	۱۶	اقبس	قبس
۱۴۲	۴	همدان	همذان	۱۶۴	۱	فی تتمة	فی ترجمة	۲۰۱	۱۳	ذکر	فکر
۱۴۴	۱۶	بشرحانی	بُشرحانی			اهل الصلاح	الانتصاح	〃	۱۴	فکر	ذکر
〃	۸	اسمعان	سمعان	〃	۷	وحی	وی	۲۰۲	۱	یادگر	یادگار
۱۴۵	۷	یا	با	۱۶۶	۲۰	فی تتمة	فی ترجمة	۲۰۴	۱۴	ذگر	ذکر
۱۴۶	۱۹	اد	او			الانتصاح	اهل الصلاح	۲۰۵	۴	دورنکرده	وانکرده
								۲۰۷	۱۰	وحی	روحی
۱۴۷	۲۱	حلوت	جلوت	۱۶۹	۱۰	فحاندان	خاندان	۲۱۰	۱۹	کزوی	اینک

تمت

مختصر فہرست کتب اصح المطابع آسی پریس لکھنؤ

نام کتاب	قیمت
حدیث شریف	
مسند امام اعظم مع شرح	
تنسیق النظام برحاشیہ	۸
مشکوۃ شریف	للعہ
بعض الناس	/۱۲
انجاح السول	/۲
علم ادب	
الطریف للادیب الظریف	/۱۲
المنطوق لمعرفۃ الفروق	/۴
سفینۃ البلاغۃ	عہ
مظہر الفوائد	/۲
زینۃ الہامہ بالعذبۃ لعمامہ	/۴
الدر النضید فی غرالقصائد	/۸
تمرین الطلاب لحصول الآداب	/۵
مجلۃ الادیب لاجلۃ السند بیب	/۸
جلستان	عہ
علم منطق بطرز جدید	
المنطوق الجدید	/۹
منہاج المعراج	/۴
شرح مرقاۃ	/۱۰
فقہ اصول فقہ عقائد	
مقدمۃ الہدایہ	/۸
حسامی مع تعلیق حامی	عہ
عقائد شمسیہ	/۳
فرائض و حساب	
وجیز	/۲
حساب یسیرا	عہ
تصوف	
کشف الرموز	/۸
مناظرہ و مباحثہ مذہبی	

نام کتاب	قیمت
فتح المبین مع تنبیہ الوہابین وغیرہ	عہ
نصرۃ المجتہدین مع حمایۃ المقلدین	عہ
نصر المقلدین مع جامع الشواہد	عہ
تعزیر المفتری	/۳
وہابی نامہ	/۸
دیوان حنفی	/۸
تاریخ	
البیان المنبہم فی کشف المستعجم	/۸
الزلازل	/۳
آئینۂ اودھ	عہ
درسیات صرف و نحو عربی و فارسی	
مجموعۂ میزان و منشعب بحواشی جدیدہ	/۱
صرف میر مع رسالہ اصول چھوٹا	/۲
مصباح	/۴
مجموعۂ نحو میر	/۳
مفصل	عہ
شرح مائۃ عامل	/۲
کافیہ	/۶
ہدایۃ النحو	/۴
شرح جامی مع حواشی مفیدہ	
و شرح الشرح عصام اسفرائنی	
پنج گنج	/۳
اردو و فارسی کی دلچسپ کتابیں	
اصلاح ترجمۂ دہلویہ	/۱
ذخر المعارف	/۴
شجرۂ امام اعظم	/۱
ارژنگ حضوری	/۱
مثنوی ید بیضا	/۳
تواریخ نامہ	/۸
مسدس فاروقی	/۲

نام کتاب	قیمت
حقیقی ترقی	/۴
القول الصواب فی تحقیق مسئلۃ الحجاب	/۱
تذکرۃ الحکام	/۲
مسدس خیالی	/۴
علم اخلاق و تصحیح معاملات	
مجالس الابرار مترجم عربی	
مع ترجمۂ اردو	للعہ
صفائی معاملات و وسائل کسب حلال اردو	/۲
ناول اردو	
فلورا فلورنڈا	عہ
پرتھال	عہ
عزیز ہند	/۴
تعلیم خوشنویسی	
مرقع نگارین	/۳
تعلیم النسخ	/۴
پارہ ہای قرآن شریف و ادعیہ و اوراد	
پارہ عم	/۱
حزب الاعظم	/۴
قصیدۂ مضریہ	/۱
مجموعۂ منطق — اسمیں نو رسالے ہیں صغرے کبرے ایساغوجی میزان منطق تہذیب جدول اشکال اربعہ شرح الضابطہ مختصر المیزان رسالۂ تعریف الاشیاء قال اقول اسکو خاص اہتمام سے طبع کیا ہے	/۴
مجلۃ البیان	
بابت سال دوم	۸
بابت سال سوم	۸
بابت سال چہارم	۸
بابت سال پنجم	۸